

## وقف دون رایك فی الحیوه مجاهدأ

### ان الحیوه عقیده و جهاد

### بہائیت دین نیست

بقلم: ابوتراب هدائی ، چاپ دوم ، چاپ نیکو

### بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی. این کتاب که از نظر شمایی گذر در سال ۱۳۲۵ شمسی هنگامیکه در کردستان به خدمت اداری فرهنگی می پرداختم تالیف شد- وقت نوشتن این کتاب حادثات چندی خاطر مرا پریشان کرده بود.

۱- در سال ۱۳۲۰. زمان ورود متفقین بایران ماحصل رنج زندگی ام که به صورت اثاث و خانه و کتاب درآمده بود دست خوش تاراج و غارت گردید.

۲- در سال ۱۳۳۴ همسرم که معاون دانائی برای من بود در گذشت و سه بچه تازه وارد (سه ساعته) و پنجساله و هفت ساله در دامنم ماند.

۳- پس از تغییر محل ماموریتیم مواجه با وضع پریشان دینی محل شدم که جمعیتی بنام بهائی برانمنائی مردی یهودی پدید آمده و در اثر سهل انگاری مردمان و معاضدت بعضی روسای ادارات تقویت شده و موجب سستی مسلمین و زیان اجتماعی شده بود بر حسب تکلیف مرا واجب شد برای شکستن بنهای مصنوعی موهوم قیام نمایم. برای اینکار از جاهائی که امید می رفت استمداد کردم که عالمی برای راهنمائی مسلمین انجا بفرستند لکن بایأس مواجه شدم و ناچار خود به نصیحت و راهنمائی آنان ضمن انجام خدمت اداری بی آنکه نام فردی یا جمعی را به زشتی ببرم اقدام کردم. بر این کار کم رنگ سیاست زدند و مراسم سخت در فشار قرار دادند تا نتایجیکه کار منجر به تبعیدم از محل گردید و در حدود سه ماه و نیم اجازه آمدن به محل ماموریت نداشتیم لکن دست عنایت پروردگار و اولیاء او بیضه را در کلاه همه شکست و دست بداندیشان را بست و مرا موفق به جای خود برگرداند. در این چنین حالی که از طرفی هم رد و بحثی کتباً با بعضی از اشوبگران دیگر داشتم بی آنکه کتب لازمه در اختیار داشته باشم نوشته و منتشر شد و دران غرضی جز راهنمائی نداشتیم. در این گیر و دار که چهار سال به طول انجامید حقایقی بر من از باطن اسلام آشکار گردید و خاطراتی به وجود آمد که شرح آن را کتابی بزرگ باید. غالباً دوستانم خواستار تجدید چاپ این کتاب بودند و من نمی خواستم از نو تجدید مطلع کنم تا آنکه اخیراً بعضی از دوستان عزیز مستلاً مرا بران داشتند که به نشر آن رضادم و اکنون با تجدید نظر و اضافاتی نسبت به چاپ قبل از نظر خوانندگان عزیز می گذرد ناگفته نماند من بران سر نبوده و نیستیم که خود را در ردیف مولفین و نویسندگان قرار داده باشم لیکن گاهی تکلیف ایجاب می کند که ادبی دست به کاری زدن در این چنین حال سهل انگاری جایز نیست و در عین حال متأسف و شرمنده ام که در روزگاری که دیگران بشکافتن اتم و تسخیر سیارات اسمانی و کشف راز وحدت دستگاه خلقت و عظمت مغز بشر مشغولند ما در پیرامون دین سازان و دروغ پردازان قلم گرفته کاغذ سیاه و وقت تباه می کنیم. لکن چه باید کرد وقتی زمامداران دین و دنیای مجتمع توجهی به حال آنان نکنند و نخواهند در راه ادم خواران سدی شدید بشکنند امثال من ناچار می شوند با سنگ و کلوخ به دفاع برخیزند زیرا من خود رایک فرد سرباز اسلامی شناخته ام که باید برای حفظ سنگراز هجوم دشمن اقدام و پافشاری کنم و این کتاب به منزله سلاحی است که برای هر فرد حمل آن اسان باشد اگر کسانی تفصیل این اباطیل را بخواهند بکتب مفصل که در این باب نوشته اند رجوع فرمایند.

### مقدمه

جانورانیکه در نهاد آنها نیروی توجه به زندگی دسته جمعی گذاشته شده این نکته را دانسته اند که علاوه بر آنکه هر فرد باید در خود قوه دفاعی پروراند لازم است جمعیتهایی تشکیل داده و بشغلهای لازم بگمارند و آنرا با سلاح لازم مسلح نمایند و از آنها انجام آن شغل را بخواهند. نظری به زندگی زنبور عسل- موربان- مورچه و... ما را از اقامه دلیل بی نیازی کند.

آدمی که اشرف مخلوق است و باحسن تدبیر می خواهد هر چه هست در قبضه سلطه و اقتدار گیرد با جزاء این قانون منظم سزاوارتر است زیرا اگر او بی نظم و بی سامان باشد از نظر غلبه بر سایر جانوران تمام انهارابی نظم و خراب خواهد کرد و جهانرا که باید گذرگاه روشن و نمونه

بهتاریک و همسنگ جهنم خواهد ساخت. آدمی که افزارونیروئی زیاده بر سایر افرادیدگان داراست برای حفظ تعادل و طریق به کاربردن آنها با آموزگار نیازمند است که راه استفاده از نیروی فردی و جمعی را به او نشان دهد. آموزگاران بشردر دوره باید داناترین و بیناترین و صالح ترین افراد موخر مقدم به رموز صلاح و خیر و دفع فساداشنا باشند اینان همانند کسانی که بنام پیامبری در هر دوره بوده اند و بوجود پیمبر اسلام این نام پایان یافت و دفتر نبوت مختوم گردید و پس از او جانشینانش یکی بعد از دیگری بتربیت پیروان خود پرداختند تا چون نوبت به دوازدهمین که آخرین آنان است رسید و او از میان مردمان رخ نهفت تربیت و زمامداری به دست علماء هر عصر و دوره ای افتاد که طبق دستور پیشوایان افراد را صلاح و توانا پروراند و مسلح به سلاح وقت نمایند تا علاوه از آنکه خود را توانند در برابر حمله مفسدین حفظ نمایند گمراهان را نیز به راه مستقیم کشانند.

گذشت زمان کم کم بین این دسته اختلاف به وجود آورد بر بعضی حب جاه و نان غالب آمد و سهل انگاری تدریجاً جای کوشش در حفظ آثار دین را گرفت و طبعاً هر گوشه دام اندازی سر بر آورد

جمعی نادان را به نام خدا و رسول بفریفت و دشمنان دین نیز اینگونه ریشه های فساد را با دادند و این اب گل الود را برای گرفتن ماهی در مجاری متعدده انداختند و از این راه کشاکش و سخن پراکنی به وجود آمد و هر دسته ای از مسلمین دنبال صدائی رفت و بکشتن برادران خود و پریشان کردن امورشان برخاستند و جمعی به دنبال رد و بحث شروع به نوشتن که خود عذاب تفرقه و دودلی را کشانده است نمودند و تابعین خود را به کشتن و بردن اموال دیگران ترغیب کردند این رد و بحث اگر چه طبعاً شکارکننده حقایق است لکن زیانش از اندازه بیرون است چه آنکه هزارها فکار سالم دچار پریشانی و الودگی می گردند بنحوی که آن لکه ها را با عاقاب خود به ارث داده و خلاص از آن میسر نخواهد بود و در حقیقت رد و بحث را باید (داروی اضطراری) نامید زیرا اگر یکراه را ببندند راههای دیگری باز خواهد شد و حقا مسئول این جریان (امراء و علماء) امت هستند که به هرنحو آنان باشند دیگران قهر پیرو خواهند شد بنابراین مهمترین راه اصلاح دایره تعلیم و تربیت است که باید در دبستانها و مساجد طبق روش و دستور اسلام عقاید و افکار پایه بندی شود تا کهن سالان و نونهالان هر دو متأدب باداب اسلامی شوند و بدانند که قوانین دین تمام نازک کاریهای نظام زندگی را زهر جهت متکفل است و تا اسلام را چنانچه هست عملاً نشان ندهند با این سروصداها و ظواهر سازیهای مخالف باطن امید اصلاح و صلاح نتوان داشت.

تأبیبند که طفلکی سبب هست      ان پیاز گنده رانده زد دست

و من اکنون نمونه ای از نظر خوانندگان می گذرانم تا متوجه باشند که میدان بازی راهزنان کجا هست و مردمان این کشور چگونه در خواب عمیق فرورفته اند:

نامه ذیل که عین آن نزد آقای حاج سید محمد علی اشکوری واعظ محترم است به سال ۱۳۱۱ شمسی از طرف پیشوای بهائیان صادر شده و مجموع آن را بین پراتن نقل می کنیم (شهبسوار - تنکابن - جناب آقای اقامیرزا عبدالله خان مدیر علیه بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند عریضه تقدیمی آن یار روحانی مورخه ۱۳۱۱/۱۱/۱ بساحت اقدس محبوب مهربان حضرت ولی امر الله ارواحنا لعنایاته الفدا و اصل و مشروحات معروضه راجع به ترک کار و عمل سابق و عودت بایران و اشغال و وظیفه مدیریت مدرسه پهلوی و قصد نیت خدمتگزاری و جان نثاری و سعی در حصول رضای الهی و رجای عطف لحاظ عنایت و توجهات مکرمت وجود انور اطهر جمیع این مراتب در پیشگاه حضور مبارک معلوم و موجب اظهار لطف موفور شد فرمودند شاد و مستبشر باشید و در کمال اطمینان و روح و روحان به خدمت امریه پردازید و بانچه ثمر و اثرش باقی و پاینده در عالم ملک و ملکوت است قیام نمائید تا ناانافان روح و روحان تزیید جوید و انوار عزت ابدیه بتابد و نجات و فلاح و سرافرازی حاصل شود و تحقق یابد فرمودند این عمده کمال محبت را بان جناب داشته و دارم و امیدوار چنانم که در جمیع شئون سعادت مند ووار جمند و مؤید و موفق باشید حسب الامر مبارک مرقوم گردید نورالدین زین ایام ها ۸۹-۱-مارچ ۱۹۳۳ ملاحظه گردید ینده آستانش شوقی).

### کلیات - قل هذیبیلی ادعوالی الله علی بصیرة انا و من ابعنی

سوره یوسف - بگو این است راه من که خود پیروانم از روی بصیرة و بینائی بسوی خدای عودت می کنم.

**دین چیست؟** دین شاهرهی است که ادیان دران باینائی و آرامش وفق نظام خلقت حرکت می کنند و بمقام قرب خداوند رسند و انرا دستورهائی است که صلاح و رشد افریدگان را در هر حال موافق خرد و نظم طبیعی خلقت در بردارد و بدان رابا تسلیم و انقیاد بکار بست و برستگاری رسید.

پس دستوری که مخالف عقل و بر خلاف نظم طبیعی خلقت باشد و قانونیکه مردمان را به سوی پستی و شهوت‌های نفسانی بخواند دین خدائی و قانون راستی نیست.

**ایبشربی دین تواند زیست؟** افراد خانواده هارانشکیل می دهند و خانواده هاشهرها و شهرها ، کشورها و کشورها جهان را حال اگر یکی از اینهایی راهنما و راهبر و سرپرست و قانون بطور صلاح و سلامت زیست کند مجموع نیز تواند بی قانون خدائی زیست و این هرگز نخواهد شد.

**از دین چه باید خواست؟** دین در کلیه امور راهنمای بشر است بسوی صلاح و سعادت چنانچه مقتضی است و امیزنده اصلاح دستور دنیا و آخرت بایکدیگروهم چون روحی است که در مجتمع دمیده شده و آثار آن در اعضاء (افراد) اجتماع چون آثار روح در بدن نمایان باشد.

**دین درست را چگونه توان یافت؟** امروز مبلغین قانون خدائی (انبیاء) در دسترس مانیستند و سخنان اشفته و پراکنده نیز بنام راهنمائی و دینداری بسیار است بنابراین برای شناختن راه راست از کج و سخن درست از نادرست میزانی باید در کار باشد که مطالب با آن سنجیده شود دین خدائی آن است که عقل سالم از بیماری هوا و هوس انرا بپذیرد و عملاً موجب و موجد وحدت و در هم شکننده شرک و خودخواهی و هوسناکی و شهواترانی و هواپرستی باشد چشمها و گوشها را باز کند و مردمان را به سوی تعقل و تفکر و دانائی بخواند و خرد را به کار اندازد زیرا دین خدائی و دستوران خلاصه قوانین طبیعی خلقت است و بان پیوستگی تمام دارد بنابراین هر دستوری که برخلاف این میزان باشد و مردمان را فقط به دنیا بخواند و از عوالم بعد غافل نگاه دارد دین خدائی نیست چه در دنیا دیر پای و پیروانش فراوان باشند و یا آنکه نامش به زودی از جهان برافتد و روایش به زودی اشکار گردد. **الله الدین اخالص** = (قران) پاره از بیخبران گمان کرده اند (چنانکه کردارشان گواه است) دستور دین کارهائی است که برای سود رساندن به خدا بایند انجام شود و ترک آن زبانی به ترک کننده وارد نخواهد کرد لذا چون به کسانی گفته شود خوی بد را واگذارید و مطیع قانون دین شوید گویند خدا را به عبادت ما حاجتی نیست این کج فهمی و لغزش که کمتر ضررش پستی خرد و پراکندگی اندیشه و گسستن نظم امور جهانیان است از جهل به مبدء و معاد و نشناختن ادوار زندگی پیداشده و موجب این بدبختیها گردیده. البته خدا را نیازی به مخلوق نیست و دستور دین برای صلاح و رشد آنان است راهی که بروفق حکمت پیش پای آنان گذارده درست طی کنند و بآنچه مقصود از خلقت است برسند. اثر هر عملی به عامل برمی گردد و آتش بی نظمی دامن همه را میگیرد.

طبعاً دروغ و دزدی ابر و اعتبار است و راستگو و امین مورد سپاس و امتنان بدکار تا بدکار است تخم عذاب می پاشد و چون از بدکاری بر گردد مشمول رحمت خداست که از جمله رحمت خدا نیکنامی در دنیا و از جمله عذاب بدنامی در دنیا است.

چنانکه قران درباره حضرت ابراهیم خلیل در سوره الشعرا می فرماید (وجعل لی لسان صدق فی الاخرین) برای من در آیندگان زبان راستی قرارده که نام را به نیکی بر ند و درباره فرعون و پیروانش فرمود (واتبعناهم فی هذه الدنیا لعنة) سوره ۴۸ سوره ۴۲ در این دنیا لعنت و نفرت را در دنبالشان مقرر داشتیم این خود تراژوئی است که جزئیات امور را بان توان سنجید.

کسانیکه بنام دین و راهنمائی مردمان پراکنده دل و سرگرم کرده اند و از دسترنجشان سود برده و نانی برای بازماندگان می پزند راهنمائی هستند که نسل آینده و فرزندان فریب خوردگان نیز نتوانند از زبانشان رست و چون روزگاری بر نقشه های شومشان بگذرد بمناسبت زمان بسخن روی دیگری داده و گاه بران افزوده گاهی از آن بکاهد تا با وضع روز منطبق شود و تنورشان گرم بماند با متصدیان امر اینگونه مسلکها که دستورشان هم چون مسائل سیاله هر جوابی رامی پذیرد از طریق عقل و منطق نمی توان پیش آمد زیرا آنان را این روش سروکاری نیست و آنان از عقلا گریزانند بلکه باید با همان حرفهائی که برای فریب دادن دیگران به هم بر بسته اند راه ان هارا بست و دیگران را نیز آگاه ساخت تا افراد ساده دل نیز بتوانند از رمز فریبکاری آنان آگاه و از بند دامنشان رها شوند .

**مذهب های گوناگون در اسلام از کجا پیداشد؟** مسلمین معتقدند که خاتم پیمبران خبر داده است یک تن از فرزندان گانش که دوازدهمین جانشین او هست غایب می شود و پس از مدتی طولانی در حالی که نظم امور مردمان به هم خورده و اختلال در نظام اجتماع پیداشده باشد ظاهر می شود. و پراکندگی را به جمعیت و ستمکاری را به عدالت و اضطراب را بارامش بدل می کند و بخود سری ها و ملوک الطوائفی جهان خاتمه می دهد و در عین حال دین تازه ای نیست و مروج قران و احکام اسلام است و پس از ظهور او جز اسلام دینی نماند و جهان پراز عدل و داد گردد و برای ظهور او علامت و نشانه هائی گفته که بسیاری پیش از ظهور و بعضی مقارن و پاره ای بعد از ظهور او خواهد بود و او صیاء او نیز این خبر را تأیید نموده و تفصیل داده اند و روی مسلم بودن این خبر از پیغمبر بعضی به اشتباه افتادند و مذاهبی مانند کیسائی- زیدی- افخمی- اسماعیلی- واقفی جز این

کتابها(بکتاب مذاهب الفرق نوبختی رجوع فرمائید)بوجود آوردنددراین زمینه بعضی علماءشیعه دوازده امامی که معتقدبه ولادت و غیبت او هستندکتابی نوشته اندماندکتاب غیبت نعمانی واکمال الدین صدوق وسیزدهم بحارمجلسی وغیرازاینهاوجامعی ازبزرگان علماءاهل سنت مانندشیخ شعرانی ومحی الدین وابن صباغ وعبدالحق وابن خشاب وابن شمس الدین وبلخی وخواجه محمدنقشبندوابن الفوارس حافظ وگنجی وابن طلحه وشیخ علی خواص وغیراینهاازبزرگان موافق باشیعه دوازده امامی فرزندانام حسن عسگری راامام غایب وقائم دانسته اندودرزمان غیبت اوهریک ازعلماءپرهیزگارکه ازهوای نفس ودوستی دنیاپرهیزدوپیروی ازامام خودنمایندنمایند اوورساننده احکام می باشد.

بعضی ازهوسرانان سامری نشان هریک دسته ای را بنام نیابت او ویا نام دیگر ازاسلام جداکرده اندماندحسن شریعی ومحمدنمیری وهلال کرخی ومحمدبلالی ومحمدشلمغانی.

دراواسط سده سیزدهم نیزیک تن نخست بنام باییت وبعدهرنگ دیگرروش انان راپی گرفت گرچه خودبه مقصودنرسیدلکن راهی برای هواپرستان دیگری بازشدورنگ دیگری به این نام زده بنام دینی تازه گروخی بیخبرازاداب اسلام وشهوت پرست بدنامرازراه دین به دربرد.

منظورمن اینست که حقیقت رابه طوراختصارتاحوداطلاعات خودم دردسترس برادرانم بگذارم وازاینراه خدمتی کرده باشم وبرای آنکه طول کلام راه سخن های دیگری رابازنکنندو زبان اوری وتاریخ گوئی راهزنان اسباب سرگرمی شنوندگان نشودفقط ازکتابهاوحرفهای خود انهااستدلال خواهم کردتازبانشان کوتاه گردد هم چنان که حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام برای بستن راه استدلال نمودازراهی واردشدکه زبان اوبه ناچاربسته شدوعذرانان که گول خورده بودندمنقطع شددرسوره بقره آیه ۲۶. جریان ان موضوع دینگونه نقل شده (قال ربی الذی یحیی ویمیت)ابراهیم گفت پروردگارمن زنده می کندومیراندنمودگفت(انااحی وامیت) منم زنده می کنم ومی میرانم سپس یک تن راکه محکوم به کشتن بود رهاکردوبی گناهی رابکشت چون حضرت خلیل دیدممکن است بعضی مردمان نادان باعمل اوازراه بلغزندفوراً فرمود(ان اله یاتی بالشمس من المشرق فأت بهامن المغرب فبهت الذی کفر)خدا آفتاب راازمشرق می آورد توان راازمغرب بازگردان فورامبهوت گردیدوزبانش بسته شدزیرانتوانست ولوبغلط هم جواب گوید.فقط این است راه استدلال بادغل بازان وبس.

### **باب کیست ؟**

تاریخ مفصل وشرح حال باب رادرروضه الصفاى ناصرى هدایت وناسخ التواریخ فارسى سپهرباب الابواب ومفتاح باب الابواب عربى دکترزعیف الدوله مصرى تبریزی الاصل بخوانید (باب)سیدعلی محمدفرزندسیدرضای شیرازی است پدراومردی کاسب وخویشاوندانش نیز بازاری وسوداگر بوده اند(۱)وی پس ازاموختن خواندن ونوشتن پارسی باموختن زبان عربی پرداخته واطلاع بسیارمختصری ازان زبان چنانکه ازنوشته هایش پیداست یافته وچندی به ریاضیات مخالف صحه پرداخته ازان پس به کربلارفته ودرمجلس درس سیدکاظم رشتی که ازشاگردان مبرزوجانشین شیخ احمداحسانی رئیس فرقه شیخیه بوده حاضر می شده پس ازمرگ سیدکاظم میان پیروانش اختلاف وپراکندگی پدیدآمده است.

(۱)خودسیدعلی محمدنیزکاسب بوده وقبلاوارددرس وبحثی نبوده چنانکه یکی ازفدائیان اوبنام حاج میرزاجانی کاشانی درص ۹، ۱ کتاب نقطه الکاف می نویسد(...نمی دانم این چه انصاف بودکه نفسی که امی بوده یعنی سوادعربیت درستی نداشته ودرسن هیجده سالگی ازشیرازتا بوشهربعنوان تجارت تشریف فرماشده مدت پنجسال مشغول بوده بمشاغل بسیاری.تا می نویسدتدین انجناب بسرحدی بوده که می گویندنیل امانتی درنزدایشان بودمشتری به هم رسیده بودکه بخردهنگام زیارت خواندن ان سروربوده بشخص مشتری فرمایش فرموده بودندکه ساعتی تو صبرنماتاآنکه من فارغ شوم اول ان شخص قبول نموده ومن بعدازآنکه ان جناب فارغ گردیده اندان شخص خریداررفته بودومن بعدقیمت نیل تنزل نموده وبه تنزل فروختندومبلغ هفتادتومان تنزل ان راخودمتحمل شده...این نویسنده باندازه ای درباره سیدعلی محمدغلو داردکه می نویسد(اینکه معروف شده که ان جناب به درس مرحوم سیدحاضر می شدندبعنوان تلمذصحه نداردولی انجناب قریب به سه ماه درکربلاتشریف داشتندگاه گاهی به مجلس موعظه انمرحوم تشریف می اورندومرحوم سیداعلی اله مقامه ازنورباطن انسرورمستمدبودندولکن ان قوم من سرهذه الامرلايشعرون...)مقصودش ازسید، سیدکاظم رشتی است.

میرزا حسن نوش ابادی که از مبلغین بهائیهاست و نویسنده این کتاب را با او در سنج به سال ۱۳۲ شمسی در حضور جماعتی بحث مفصلی پیش آمده است در اول کتاب بیان حقیقت می نویسد (اسم مبارکش میرزا سید علی محمد پسر اقا سید محمد رضا تاجر. تا آنکه می نویسد در سن کودکی والدش رحلت نموده نزد خالوی خود میرزا سید علی تاجر پرورش یافت سپس ابتدای شراکت خال و بعد مستقلاً در بوشهر مشغول تجارت گردید. برای روشن شدن ذهن خوانندگان مقتضی است اجمالاً کتاب نقطه الکاف معرفی شود.

این کتاب تألیف حاج میرزا جانی کاشانی است که از اخلاص کیشان و شهدای بایه است که در تهران هنگامیکه برای مرحوم ناصرالدین شاه تیراندازی شده بود بدست تجار کشته شد در آن کتاب معجزات عجیبه نقل می کند از سید علی محمد و پیروانش که یکی برای نمونه نقل می شود مینویسد سید را در تبریز هیجده چوب زدند بعد در حروف (حی) و در آن اسراری است.

درباره قره العین می نویسد که اومی گفت (همه چیز پس از این ظهور بر مردم حرام است و لکن برای بایه بنظر کردن من حلال است هر چیزی که به دستشان افتاد بیاورند من نظر کنم تا حلال شود!)

میرزا ابوالفضل در کتاب اسکندریه می نویسد (مصنف تاریخ جدید میرزا حسین همدانی است ..

نزد نامه نگار امدو خواهشمندم معاونت شد... جواب گفتم که تاریخی از مرحوم حاج میرزا جانی کاشانی که از شهدای طهران و از خوبان آن زمان بوده است در دست احباب هست. لکن او مردی تاجر بوده و از تاریخ نویسی ربطی نداشته و تاریخ سنین و شهر را نوشته نهایت چون مردی بادیانت بوده است نقل وقایع را چنان دیده و شنیده است براستی مرقوم داشته آن کتاب رابه دست اروقایع را از آن و تاریخ سنین و شهر را از کتاب ناسخ التواریخ و ملحقات روضه الصفات نقل نما) لکن بنا به رسمی که دارند همان عملی را که با کتاب ایقان کرده اند (که در جای خود در این کتاب خواهید دانست) نویسنده تاریخ با کتاب نقطه الکاف کرده.

اولاً مقدمه آنرا از صفحه یکم تا صفحه نود و نهم یکجا انداخته تا نیا خاتمه کتاب از صفحه ۲۳۸ تا صفحه ۲۷۳ که شامل تاریخ زندگی صبح ازل و واقعاتی است که بلافاصله بعد از کشته شدن باب روداده تمام حذف کرده تا آنکه در تمام کتاب هر جا نام صبح ازل بوده نوشته رابعاً هر فصلی یا عبارتی که با مشرب بهائیان سازگار نبوده نقل نکرده.

شرح این تصرفات پانزده صفحه از مقدمه ای را که ادوارد براون بر نقطه الکاف نوشته اشغال کرده طالبین تفسیر بانجا رجوع کنند مقصود من از نقل این قسمت چند چیز است:

۱- تصرف و کم و زیاد کردن عبارات برای بهائیان کار عادی است.

۲- این مسلک رابه مناسبت روزارایش داده و پیرایش می کنند گرچه به ضرر پیشوایانشان باشد.

۳- بهائیان ناچارند آنچه در آن کتاب هست بپذیرند زیرا میرزا ابوالفضل که قوت پشت آنان است نویسنده اش را از خوبان و شهدا معرفی کرده.

۴- چون در نقل وقایع سنین و شهر ناسخ التواریخ و ملحقات روضه الصفا را پذیرفته اند حق انکار قسمتهای دیگران را ندارند و هر چه درباره باییت و دنباله آن نوشته اند باید بپذیرند.

گروهی ملاحسن گوهر را بخلاف پذیرفته و گروه دیگری به جانشینی حاج محمد کریم خان کرمانی گردن نهادند سید علی محمد را نیز داعیه پیشوائی بران می داشت که گاهی کسانی رابه سوی خویش بخواند و چون خود رابه زهد و پرهیزگاری معرفی می نمود پاره شاگردان سید رشتی (ملاحسن بشرویه و ملا شیخ علی) که نمی خواستند زیر بار گوهری و خان کرمانی بروند سید علی محمد را برای قهرمان صحنه بازی خود انتخاب کردند و ملاحسن با وی قرار نهاد که نام او را بلند کند. برای انجام این منظور عده ای از شاگردان سید کاظم را انجمن کرد و گفت پس از مرگ سید ما را معلوم نیست که خلیفتی را چه کس شایسته است و این رازنهان را جز از راه مکاشفت نتوان اشکار یافت چون این شبهه را در ذهن آنان انداخت خود به مسجد رفت (۱) و چله نشست پس از یک اربعین بیرون آمد و گفت مرا چیزی به دست نیامد دیگر بار در مسجد کوفه چهل روزه گوشه گیری و چله دوم پرداخت سپس بیرون آمد و گفت مرا مکشوف افتاد که پس از حاج سید کاظم خلیفه به حق سید محمد است و چون سید علی محمد خود را باب علم و سپس باب به سوی امام گفت او را باب و پیروانش را بابی گفتند و به همین لقب معروف شدند. از آن پس دستهای دیگری برای پیش بردن مقاصدشان او را بهانه کرده ایجاد اختلاف کردند.

برای اطلاع به اینکه چه باعث ایجاد این مسلک شد به **کتاب هفت ستون عقل کلنلادوارد لرناس انگلیسی و یادداشت‌های گنیاز دالکوری که**

**خود میرزا حسینعلی هم آنرا تصدیق کرده رجوع فرمائید (۱)**

**(۱) در کتاب نقطه الکاف توقف بعضی از اصحاب را برای اینکار در مسجد کوفه می نویسد ص ۵۱۵**

(۱) حاج میرزا جانی ضمن وقفه زنجان می نویسد (چونکه جناب حجه مقصودش ملامحمد علی زنجانی است) از امیر مقصود امیر کبیر است «مأیوس شد و دیددل او راهیج رحمی نیست لهذا چند کاغذ بوزرای دول خارجه نوشتند و ذکر احوال خود را نمودند ایشان نیز شفاعت نمودند در نزد امیر قبول نمود بلکه او را نصیحت نمودند که چه معنی دارد که جمعی فقرادر بلاد شما دعای علم می نمایند و با علمای دیگر اختلاف علمی فیما بین ایشان واقع می باشد شما سپاه کشی می نمائید و خود را ضایع می سازید فایده به ان ملعون نمود...»

شنیدم از جمله تقصیراتی که پادشاه روس بر امیر گرفته و سبب عزل ان شده یکی همین قتل این سلسله مظلوم بود خلاصه بعد از ان ایلچی روم و ایلچی روس بدیدن جناب حجه آمدند و صحبت داشتند ایشان بیان فرمودند که مانزاع ملکی نداریم... ایلچی هاقدری متحیر شده سکوت نمودند زیرا که دیدند محل حرف نیست ص ۲۳۴ و ۲۳۳ نقطه الکاف) با توجه به اعتراف صریح ابن بابی اخلاص کیش که خود شاهد قضا یا بوده خوب می توانید به صحت یادداشت‌های گنیاز دالکوری پی برید علاوه از آنکه خود آقای میرزا حسینعلی در ص ۷۸ کتاب مبین ضمن لوحیکه بنام سلطان روس نوشته می گوید (یا ملک الروس... قد نصرنی احد سفرائک اذ كنت فی سجن الطاء مقصودش طهران است) تحت السلاسل والاغلال) یعنی ای شاه روس یکی از سفیر هایت انوقت که در زندان طهران زیر زنجیر بودم مرایاری کرد.

**شیخیت چیست؟** چون ریشه این ادعا را سید علی محمد (چنانکه خواهید دانست) شیخیت قرار داده و از اول هم جزاین ادعائی نداشته النهایه

سیاست با زهان بیچاره را روی یخ دوانند لازم است توجه مختصری به موضوع شیخیت بشود.

این فرقه که اکنون هم عده زیادی هستند منسوب به شیخ احمد که اهل الاحساء بوده می باشند.

شیخ احمد مردی دانشمند و بر حسب اصطلاحیکه اخیراً شایع شده بود اخباری بوده است و در کتاب شرح فوایدش می نویسد (در کلمات من خطاراه ندارد زیرا آنچه من در کتابها می بنویسم از پیغمبر و امامان است و آنان از خطا و لغزش و غفلت مصون هستند و هر کس از آنها فیرا گیرد چون پیروانان است خطانی کند ص ۳ مقدمه ای که بر کتاب فواید نوشته) به این شخص و پیروانش نسبت های گوناگون داده شده است و روزگاری هم دامن زنان آتش سیاست این بیچارگان ایرانی را طعمه حریق و قتل و غارت کردند و پس از آنکه چرخ بابت راراه انداختند بواسطه این تازه دست از کهنه برداشتند کتب سید علی محمد (مانند تفسیر سوره کوثر و سوره یوسف) شاهد همین معنی است. لکن چیزی که سبب این سروصدا شد نه موضوع سخنان شیخ احمد یا سید کاظم بوده بلکه داستان خلیفه بازی و جانشین سازی که در زیر آسمان نظیر فراوان دارد وسیله ای شده تا اول بنام اصحاب احمد و کاظم و بعد بنام بابت و کم کم جرئت پیدا کرده بر مرکوب امام زمانی نشسته و از آن طرفی نه بسته او بدنام و دیگران بکام رسیدند.

چون نقل بعضی مطالب شیخیه بانظر اختصار ما منافات داشت گذشتیم کسانی که طالب اطلاع هستند بکتب انان رجوع کنند لکن نکته ای که قابل توجه است این است که سید علی محمد در ابتدای کار مقداری از سخنان شیخیه را منسخ کرده و بصورت خنده اوری در آورده و اسباب کار و مایه رونق بازارش قرار داده که اجمال از ان را خواهید خواند.

**بابت چیست؟** چنانچه مختصراً معلوم شد بابت مسلکی است که فقط در برابر مسلک شیخیت و از لحاظ رقابت با حاج محمد کریم خان که در ان

زمان زعامت ان طایفه را داشته و علل دیگر که به دست بیگانگان به وجود آورد درست شد برای اینکه تردیدی برای مراجعین ایجاد نشود عیناً عبارات تفسیر سوره کوثر که باب بنام سیدیحیی فرزند سید جعفر دارابی نوشته نقل می نمائیم که ما حاصل نوشته ها اینست که او خود را از اصحاب شیخ احمد و سید کاظم دانسته و نظر درگران را نیز بدان سوی توجه داده و بوجود قائم فرزند امام حسن عسگری اعتراف کرده و حلال محمد را حلال و حرامش را حرام دانسته تا روز قیامت و مقام خود را نایب عام امام (مانند مجتهدین) دانسته و هر کس به او نسبت وحی دهد کافرش خوانده اینکه از عبارات کتاب تفسیر سوره کوثر او مختصری برای نمونه مینویسیم طالبین تفصیل باصل کتاب رجوع کنند.

ولک حق ان تفسیر الکوثر بمحمد (ص) فی مقام ثم بعلی، ثم بفاطمه (بعدیکی یکی ائمه رانام می بردتامی گوید) ثم بالقائم علیه السلام فی مقام الجوهریه فی البطن والظاهر ثم ان تجعل المخاطب بقیت الله وتناول الکوثر بنفسی لانها هو ماء الحیوان الذی یحیی به ائده والقلوب والحقائق والنفوس وان ذلک لهوالتفسیر القاطع (تامی گوید) وانک یا ایها الناظران کنت من اصحاب الکاظم تعرف حکم رکن الخزون بمثل ماتعرف ارکان الثلثه وانک یا ایها الناظران کنت من اصحاب الکاظم تعرف بمثل مانت تحتاح بوجود احد من الله بان یبلغک ما اراد ربک وانک تحتاح بوجود سفیر من امامک

(تامی گوید) وانت ان ترجع الی حکم سرک ولطیف لبک لتعلم انه یقدر ان ینزل عن الامام النفسا واحده. وینزدران کتاب پیش از عبارات گذشته گوید- وان کنت من اصحاب الکاظم لتعلم سر القول وتستدل بما لا یعرف اهل البعدوان ذالک عماد الایمان (تامی گوید) واراد الله ربک ان تثبت بتلک الایات کلمات احمد ثم الکاظم فکیف انت تعمل ما لا یدرک ولا یشرع...

ترجمه- و برای توسل و اوست اینکه تفسیر کنی کوثر را در مقامی به محمد پس به علی پس به فاطمه تا اخر امام هار انام می برد پس به قائم در مقام جوهریت در باطن و ظاهر و مخاطب قرار دهی بقیت الله را تاویل کنی کوثر را بنفس من برای اینکه انست اب زندگانی که زنده می شود به او افتده و قلوب و حقایق و نفوس و بدرستی که این است تفسیر قاطع و بدرستی که توای نگاه کننده اگر بوده باشی از اصحاب کاظم (سید کاظم رشتی) می شناسی حکم رکن مخزون رابه مثل انکه می شناسی ارکان سه گانه را (چهار رکن شیخیه منظور اوست) و توای نگاه کننده اگر از اصحاب کاظم باشی می شناسی به مثل آنچه تو محتاجی بوجود یکی از خدایه اینکه برسانده تو آنچه اراده کرده خدای تو و تو محتاج بوجود سفیری (واسطه) هستی از امام خودت، و تو اگر مراجعه کنی بحکم نهائی و عقل دقیق خودت هرینه می دانی که قادر نیست که باشد حامل فیض کلی از امام مگر یک نفس، و اگر باشی تو از اصحاب کاظم هرینه می دانی سرگفتار را و استدلال می کنی به آنچه نمی شناسد کسانیکه دورند و بدرستی که انست ستون ایمان و پروردگار تو خواست ثابت کند به این ایات کلمات احمد پس کاظم را چگونه عمل می کنی توبه آنچه دریافته و فهمیده نمی شود.

ملاحظه فرمائید عنوان حرفها و اود عا درست همان سخنان شیخیه است منتهی او خودش را حامل فیض کلی از امام و قائم مقام سید رشتی و شیخ احسائی (احمد و کاظم) میدان لکن بنام نیابت عامه چنانکه باز در تفسیر سوره کوثر می نویسد.

لقد کفر الذین قالوا ان اسم ربک قال اننی باب بقیت الله بحکم من قبل من حیث لا یعلمون (تا انکه می گوید) و اشهد انی عبدک امننت بک واعترف بقدرتک و اشهد ان الذی ادعی بر بویبتک او ولایتک او ادعی القران او الوحی بمثل ما حرمت للناس او ینقص شیئامن دینک او ینقص کفر و انابرتی منه وانکه شاهد علی بانی ما ادعیت بایه المنصوص ولا ذکرک فی الکتاب الا کلمه المنصوص)

ترجمه: تحقیقا کافرند آنهاییکه گفتند نام پروردگار تو (مقصود خودش است) گفته من باب امام عصرم چنانکه از پیش بود (یعنی نیابت خاصه) از جاییکه نی دانند گواهی می دهم من بنده توأم بتوایمان دارم و بقدرت تو معترفم و گواهی می دهم انکس که ادعا کند من پروردگارم یا ولی خدا هستم (مقصودش امامت است) یا ادعای قران یا وحی کند چنانکه بر مردم حرام کرده یادردین تو چیزی ناقص کن دنیا بیفزاید محققا کافر است و من از او بیزارم و تو شاهدی بر من که ادعای نیابت خاصه (باب مخصوص) نکرده ام و نگفته ام در کتاب مگر کلمه مخصوص را (که مقصودش اثبات حرفهای شیخ احسائی و رشتی است چنانکه قبلا گفت) و نیز دران کتاب پس از نقل اخبار بسیاری درباره شرح حال و غیبت و نواب و توقیعات امام دوازدهم برای اثبات نیابت عامه خود و اینکه نیابت عامه بالاتر از خاصه است می نویسد.

فاذا عرفت منام الابواب فایقن انهم لم یبلغوا مقام الابطاعته روحی فداه بعد معترفته وان نیابته العامه لا عظم من الخاصه لانه بنفسه یوقد بالنار بحب المعرفه و طاعته و انه بعد الامر والنص احتمال ولا شک ان المخصوصین بحکمه فی غیبت الکبری هم الذین قال الله فی حقهم وقال روحی فداه فی شانهم فقال وقوله الحق اما قرأتم قول الله عزوجل وجعلنا بینهم و بین القری التي بارکنا فیها قری ظاهره ونحن والله القری التي بارک الله فیها وانتم القری الظاهره ولا شک ان الكل حجه لا بد من سفیر کمناطق بذلک ابن خامس الامام وان مقام ذلک الناطق به امره کما نزل فی الاخبار معلوم حیث قال وقوله الحق انظر و الی رجل منکم روی حدیثنا و نظر فی حللنا و حرامنا و عرف احکامنا فارضوا به حکما فانی قد جعلته علیکم حاکما)

(قسمت اخیر حدیثی است که علمابه ان در وجوب تقلید از مجتهدین استدلال کرده اند)

ترجمه: پس هنگامی که شناختی مقام باب هارا (یعنی نایبهای خاص امام) پس یقین کن که انها نرسیدند به ان مقام مگر به واسطه اطاعت امام زمان جانم به فدایش بعد از شناختن او و اینکه نیابت عامه هرینه بزرگتر و عظیم تر است از نیابت خاصه زیرا نیابت عامه خود به خود اتش معرفت و طاعت

راروشن می کند و نیابت خاصه بعد از فرمان و تعیین کردن پذیرفته می شود و شکی نیست که مخصوصین به حکمت در غیبت کبری ان امام کسانند که خدا در حقشان گفت و امام روحی فدا نیز در شأنشان گفت و گفته او حق است.

ایان خوانده اید قول خدا عزوجل را و قرار دادیم میان آنها و میان ابادانیهای که در آنها برکت دادیم ابادانیهای روشن و هویدائی و ما قسم به خدا ابادانیهای هستیم که خداداران برکت داده و شما ابادانیهای ظاهر و پوشیده نیست که برای هر جتی ناچار سفیر و نایبی باشد (عین حرف شیخی هاست) چنانکه فرزند امام پنجم (حضرت صادق) فرموده و مقام این نایب در اخبار معلوم است که چنین معرفی می شود که فرمود بنگرید به مردی که حدیث ما را روایت کند و در حلال و حرام مانظر کند و به احکام ما عارف و بینا باشد پس راضی باشد که در تمام کارهای شما حکومت کند زیرا من چنان کسی را در کارها حکمران قرار دادم بر شما) از این قسمت نیز روشن و معلوم شد که اولاد اعای او نیابت عامه امام غایب است ثانیاً به همان حدیثی که مجتهدین به ان استدلال کرده اند او نیز برای اثبات نیابت خودش استدلال کرده ثالثاً سخنانش باندرک تفاوت همان سخنان شیخی هاست و جماعتی که در ان وقت اطراف او بودند از این لحاظ بود که او خود را به شیخ احساسی و سیدرشتی بسته بود چون خلاف گفته های آنان را از او شنیدند از دورش پراکنده شدند و بسزای ادعای بیجای خود رسید این نکته ناگفته نماند شیخ احمد و سید کاظم بنا به کتبشان که در دست و گواه است مقامشان منزله است از اینکه اینگونه سخنان نالایق و ادعاهای غلط به آنها نسبت داده شود هر گاه کسی می خواهد در صدق این سخن تحقیق کند بشرحیکه شیخ احساسی بر زیارت جامعه کبیره نوشته و سایر آثار با تشبیه و کتب آنها رجوع کند.

سید علی محمد باب قائم رافرندامام حسن عسگری می شناسد و منکرش را کافر می شناسد باب در تفسیر سوره کوثر بطور تفصیل کامل شرح حال و غیبت امام دوازدهم و فساد که در زمان غیبتش ظاهر می شود و توقیعاتی (دستورهای کتبی) که از ناحیه او صادر شده و معجزاتی که در زمان غیبت از او ظاهر شده و کسانی که خدمت او رسیده اند نقل می کند.

می گوید کسانی که او را ملاقات می کنند در ان حال نمی شناسند مگر پس از جدا شدن چنانکه گوید - ان الذی یقولون من الناس فی ایام غیبة الکبری بان الذی رایته کذب کذب اذا کذب ولكن اذا شاء الله لامره لامره ولكن لا یعرفه الا اذا شاء الله من بعد

ترجمه: انکسانیکه می گویند از مردم در زمان غیبت کبری او با اینکه دیدار او دروغ است دروغ باز دروغ و لکن چون خدا خواهد او را به امر خودش امر می کند و لکن نمی شناسد او را مگر هنگامی که خدا خواهد بعد از ان) بعد خبری از مجلسی نقل می کند که در مکه خدمت امام رسیده و پس از ان اخباری راجع بر جعت و علائم قبل از ظهور در ۱۴مطلع نقل می کند که چون بنا بر اختصار است از نقل ان صرف نظر نموده بنقل جملات زیر اکتفا می شود.

فلما یقنت بذالک فلاشک فی وجود الامام الغیب القائم المستور سلام الله علیه لولم یکن لم یکن ماسوا هو ان امره ظاهر بمثل هذه الشمس فی وسط الزوال فان المنکرین من المسلمین ساقطون اقوالهم عن درجه الاعتبار لان الشک فی وجوده علیه السلام یلزم انکار قدره القهار و من شک فی الله انه مرتاب و اما المسلمون من فرقه الاثنی عشریه فقد ثبت عندهم یوم ولادته روحی و روح من فی الملکوت الامر و الخلق له الفداء و غیبتة الصغری و معجزات ایامه و آیات سفرائه و الایات النازله فی کتاب الله و الاحادیث و المرویه عن رسول الله و الائمة الطهار و الاخبار المعمرین من الناس فی حقه بمثل ما اعتقد حکم رسول الله و لاریب فی ذالک

ترجمه: پس چون یقین کردی به ان پس شکی نیست در وجود امام غائب قائم که از نظرها پنهان است زیرا اگر او نباشد هیچ چیز نخواهد بود و بی گمان امر او مانند افتاب در وقت ظهر اشکار است و قول بعضی از مسلمین (منظورش بعضی از اهل سنت است) که وجود او را انکار کرده اند از درجه اعتبار ساقط است زیرا اشک در وجود او انکار قدرت خداست و هر که در خدا شک کند مرتاب است و امام مسلمین از فرقه دوازده امامی تحقیقاً نزد آنها ثابت شده است روزیکه متولد شده و غیبت صغری و معجزات زمان خودش و نشانه نایبهای او آیات قران و احادیث پیغمبر و ائمه و اخبار کسانیکه در دنیا زیاد عمر کرده اند از مردم نزد اثنا عشریه چنان ثابت است که درباره پیغمبر اعتقاد دارند و شکی در ان نیست.

بعد از اینها به نقل اخبار زیاد به ترتیب از ائمه یکی یکی می پردازد تا آنکه می نویسد:

فاذا لاحظت منازل فاعرف ان له کان غیبتان باذن الله و قد حضرو بین طلعتة خلق لایعلم عدتهم الا من شاء و ان فی غیبتة الصغری و کلاء معتمدون و نواب مقربون و ان مدتها قضت فی سبعین سنه و اربعین و عدة ایام.



ترجمه: پس چون ملاحظه کردی آنچه درباره اونازل شده پس بشناس برای اودو غیبت است (صغری و کبری) باذن خدا و محقق حاضر شدند در خدمت او خلقی بسیار که شماره آنها را ندانم مگر آنکس که خدا خواهد و اینکه در غیبت صغری او را و کیلهای مورد اعتماد و نایب های مقربی بوده و اینکه مدت غیبت صغری او را در مدت هفتاد سال و چهل و چند روز به پایان رسید بعد از آن نام و کلاء حضرت مهدی را برده می گوید در مدت غیبت صغری نایبهای او عثمان ابن سعید عمروی و فرزندش محمد ابن عثمان و ابوالقاسم حسن ابن روح و علی ابن محمد بوده اند. و بعد از آن مدعیان نیابت را که بدورغ ادعا کرده اند نام می برد می گوید آنها حسن شریعی و بعد محمد نمیری و هلال کرخی و محمد بلالی و حسین حلاج و محمد شلمغانی بوده اند که خدا آنها را عذاب کند (سید علی محمد آنکس را که به او نسبت شاریعت و وحی دهد کافر دانسته و از او بیزار است) سید علی محمد نخست هیچگونه ادعائی جز بابت که تقریباً عبارتاً آخری رکنیت است نداشته و کسانی را که به او نسبت وحی و پیغمبری دهند کافر دانسته و از آنها بیزار است و خود را حافظ و نگهبان دین اسلام و تابع قرآن گفته چنانکه در تفسیر سوره کوثر می نویسد:

ان الیوم لیس الحق لاحد حجة الانفسی وان الله قد اظهر امره بشان لم یقدر احد ان یتامل او یشک فیه لان قد اذنا بحفظ دین رسوله و اولیائه عبده الاعمین.

ترجمه: امروز حق نیست غیر از من بر کسی حجتی باشد چه آنکه خدا ظاهر کرده امر خود را چنانکه یک تن نتواند در آن تامل یا شک کند زیرا خدا بر گزید برای حفظ دین رسول خودش بنده از فارسی را.

و باز گوید - و لقد کفر الذین قالوا ذکر ربک ادعی الوحی و القرآن وانتم تنفتروا فی الیوم فی الله بما تعملون و لاتعقلون قل انی عبد الله مصدق لما معکم من حکم القرآن فکیف انتم تکذبون بایات الله و لاتشعرون

ترجمه: محققا کافر هستند آنها که گفتند یا داسم پروردگارت (یعنی خودش) ادعای وحی و قرآن کرده در حالیکه شما افترا به خدای زبیدانچه نمی دانید و تعقل نمی کنید من بنده خدایم و تصدیق دارم حکم قرآن را پس چگونه تکذیب ایات خدا را ببینید و عورانه می نمائید، باز در همان کتاب گوید - وانی ان انسح حکما و لا انسح ابدالم یقدر احد ان یقول لم وبم.

تا آنجا که می گوید - وان حلال محمد حلال الی یوم القیمه و حرامه حرام الی یوم القیمه بتلك الحجة - یعنی اگر چه من ابداحمی را از اسلام نسخ نخواهم کرد ولی اگر بکنم کسی حق ندارد بگوید چرا او همانا حلال محمد تا روز قیامت حلال و حرامش تا روز قیامت حرام است بان حجة. تا اینجا عبارت سوره کوثر سید علی محمد بود.

و قبل از این نیز متوجه سخن او شدید که گفت هر کس ادعای وحی کند و یا در دین اسلام کم و زیاد کند من از او بیزارم.

از این مختصر معلوم می شود که بابت اساس دینی نبوده تا اینکه دینی دیگر بنام بهائیت روی آن بنا شود و درباره این موضوع توضیح بیشتری خواهد آمد نامعلوم شود که بهائیت نیز مانند بابت پرده خیالی بیش نیست.

دروغ گو کم حافظه است. با اینکه معلوم شد باب را غیر از نیابت عامه امام دوازدهم ادعائی نبود و خود را تابع قرآن معرفی کرد و گفت من حکمی را بعد از اسلام نسخ نخواهم کرد با این حال کم کم بیماری اندیشه و مایخولیا و پاره علل سیاسی سبب شد که سخنان پیشین خود را نگاشته انگاشت و شروع به نوشتن کتابی بنام بیان نمود مشتمل بر نوزده باب و هر باب نوزده واحد در آن جملات نارسا و عجیبی نوشت که خود آن عبارات و جملات بهترین دلیل بیماری مغز و اعصاب اوست و گفت باید این دستورها تا دو هزار و یک سال (بعد کلمه مستغاث) بماند و پس از آن هر گاه کسی که خدا او را ظاهر می کند (من یتظره الله) بیاید هر چه را پذیرد و نسخ نماید اختیار با اوست و باید هر چه او بگوید پیروان من مخالفت نکنند اما مرگ امانش نداده که ان کتاب رابه اخبر برساند و پس از نوشتن یازده باب کشته شد و هشت باب ان را میرزا یحیی ملقب به ازل برادر پدري میرزا حسینعلی نوشت و ان را دلیل جانشینی خود برای باب قرارداد زیر باب گفته بود جانشین من کسی است که بیان را تمام کند (۱)

(۱) در صفحه دو یست و چهل و چهار کتاب نقطه الکاف حاج آقا جانی کاشانی می نویسد (والهذاب عدد واحد (۱۹) از آثار

ظاهر خود که طبق باطن بوده باشد از قبیل قلمدان و کاغذ نوشیجات و لباس مبارک و خاتم شریف و امثال ان را بجهة حضرت ازل فرستادند و وصیت نامه نیز فرمودند و نص بوصیات و ولایت ایشان فرموده و فرمایش کرده بودند که هشت واحد بیان را بنویسند. بهائیان از این راه از لیهاراکه به پیروی میرزا یحیی ازل طبق وصیت سید علی محمد باب باقی مانده بود مسخره می نماید و اهل ضلالت و گمراه می دانند چنانکه نعیم در جلد دوم منظومه اش

می نویسد در ازل هم کتاب اونگرید- در سوال و جواب اونگرید- هم در اخلاق او مستقیقظ- و زیان هشت باب اونگرید- تامی گوید- نظم احکام باب باید داد- یا جهان را برابر باید داد- عجب اینست این شعر نعیم برخلاف صریح گفته میرزا حسینعلی است که خود را در کتاب ایقانش عبدفانی سیدعلی محمد گفته چنانکه بعد خواهد دانست.

(۱) در واقعه رسوای بدشت که باندازه بی عفتی بالا گرفته بوده که حاجی میرزا جانی صاحب نقطه کتاب با همه پرده سازی و مراد بازی ازان اظهار نفرت می کند لقب بهاء از طرف قره العین (زرین تاج دختر حاج ملا صالح قزوینی) به میرزا حسینعلی داده شده.

چندی پس از باب ازل پیشوای تابعین او بود و بدون معارضه او را به جانشینی سیدعلی محمد پذیرفته بودند در آن هنگام میرزا حسینعلی (۱) بهاء برادر ازل نیز جزء تابعین با اخلاص و فداکار سیدعلی محمد بود طبق ادعا و نوشته خودش در کتاب ایقان.

پس از اینکه به واسطه سوء قصد و تیراندازی به مرحوم ناصرالدین شاه انان را از ایران تبعید نمودند و مدتی در بغداد به سر می بردند میرزا حسینعلی بطور محرمانه و بسیار سری بازل به مخالفت برخاست ازل متوجه شده و او را رانده و از خود دور کرد میرزا حسینعلی ناچار به جانب سلیمانیه رفت و انجا در لباس درویشی درآمد که شاید باین واسطه با کردهای شافعی ان سامان که بدرویشی سخت علاقمند بودند پیوسته مقام شیخیت پیدا کند (در کتاب هفت وادی که میرزا حسینعلی نوشته دست نیاز و کمک به سوی شیخ عبدالرحمان که یکی از مشایخ ان حوزه بوده است دراز کرده و عکس بهاء در همان لباس درویشی که خود را درویش محمد نامیده است نزد بهائیان موجود است) لکن این رنگ هم نگرفت و تیرش به سنگ خورد و چنانکه خودش در ایقان می نویسد بسیار شب و روز را با گرسنگی و در بدری در بیابانها به سر برد تا ناچار شد کاغذی به میرزایحیی مشعر بر پیشمانی خود فرستاد و نوشت که تصور کن من مگسی در خانه تو هستم پس از این کاغذ ازل او را اجازه داده برگشت باین مطلب دکتر کونت دو گوینو وزیر مختار فرانسه در کتاب مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی در ص ۲۷۷ اشاره کرده است.

یک گواه انکارناپذیر- پس از مرگ میرزا حسینعلی ، عباس پسر کوچک او که در سال هزار و دوست و شصت قمری در نورمازندان متولد شد و بسال هزار و سیصد و چهل قمری در حیفا مرد و خود را جانشین پدر می دانست و برای این مسند با برادر بزرگش میرزا محمدعلی مدتی نزاع و کشاکش داشتند تا آخر شکایت به دربار ترکیه بردند و رسوائیها بر پا کردند پس از استقرار به جای پدر به عنوان دعوت و پذیرش دستور میرزا حسینعلی کاغذی به عمه اش نوشت که از ازل دست بردار دوه او بیوندند (این کاغذ نزد بهائیان به لوح حاج عمه خانم معروف است) ان زن جوابی مفصل به عباس داده و نام ان راتیبیه النائین گذاشته چون ان زن خودش در این بازیگریها شریک و شاهد و ناظر آن امور بوده است ما قسمتی ازان را در این جزوه می نویسیم و از آن چند فایده به دست خواهد آمد.

۱- تاریخ مختصر این موضوع از زبان خود آنها.

۲- بی اساس بودن ان بناء که بنام دین معروفش کرده اند.

۳- اثبات دروغگوئی مدعیان بهائیت از زبان نزدیکترین اهل بیت پیشوای انان.

## قسمتی از تنبیه النائین

چون کتمان حق نمودن موجب خضلان و غضب قادرمان (فانما ائمه علی الذین یدلونهم) پس باید مطالبی را که در پرده خفا بوده کشف غطانماید تا هر بصیری چاه از راه باز دارد زیرا که گفته اند.

(صاحب البیت ادری بمافی البیت)

یعنی صاحب خانه داناتر است که در خانه چیست.

جناب میرزا ابوی شما که از بدایت عمر به بدبلوغ و رشد رسید بواسطه فراهم بودن اسباب اشتغال بدرس و اهتمام به مشق داشته وانی خود را از تحصیل مقدمات فارغ نمی گذاشت پس از تحصیل عربیت به علم حکمت و مطالب عرفان مایل که بفواید این دوناتل آیند چنانکه اغلب روز و شب ایشان بمعاشرت حکما و عرفا و درویشان بود و وقتی که صور اسرافیل دمیده شد (مقصود ادعای باب است) ایشان مردی بودند که با علم و ایقان قلاده متابعت صاحب بیان را برگردن برای همه قسم جانبازی مهیا بودند چنانکه در قضیه بدشت با جمعی از اصحاب در خدمت جناب (ط) بوده و لقب بهاء ازان طاهره شنوده بعد از مراجعت از بدشت و ختم نزاع قلعه شیخ طبرسی همواره بمعاشرت اصحاب عرفان و یقین

اوقات مصروف داشته همیشه بذریع ریاست و تخم سلطنت در اراضی دماغ و دل می کاشته از همانوقت ایشان را سودای جهانگیری در سر بود گمانش اینکه اگر بشاه زبانی رساند زمانه او را بر سریر سلطنت می نشاندمد تها این خیال خام را در تنور خاطر می پخت بعد از چندی کریم خان مافی قزوینی را که از مره اصحاب بود خواست و این مطالب را با و در میان گذاشت بعد از مبالغه بسیار پنجاه تومان نقد و اسب و شمشیر و پیشدو خود را به خان مافی داده و او را برای انجام این کار فرستاد آن شخص نیز از خوف جان نقد و اسب و شمشیر را گرفته و بجانب استامبول گریخت چون جناب میرزا دیدند به ان مقصود نائل نشدند محمد صادق تبریزی را که از مومنین بیان بودند و مدتها در خدمت جناب عظیم تربیت یافته و جانی برای قربانی بر کف داشت او را خواسته و به دلیل تحریص نمود که حضرت ثمره (میرزایحیی) در اجرای این قضیه مصرند و حال آنکه کذب و افترا بوده بلکه بعد از اصلاح منع صریح فرمودند الجمله او نیز کمر جلادت بسته که گوی سبقت از همکنان را بیدار و اطمینان نموده پیشدو قومه به او داده و ان بیچاره را برای قربانی فرستاد.

اگر ندیدید البته شنیدید که ان فتنه بزرگ بر سر اهل بیان چه آورد چه سوزنده آتشی افروخت که هر که به این اسم منتسب بود سراپا سوخت بس بزرگوارانیکه بخاک مذلت افتادند چون جناب عظیم (ملا شیخ علی) و جناب خان و میرزا قربانعلی و سلیمان خان و میرزا سلیمان قلی و امثال ذالک قریب هشتاد نفر

(۱) میرزا حسینعلی بهاء باین مطلب در ضمن خبریکه انرا تحریف و در ایقان نقل کرده (راجع به ری) اعتراف نمود

و چه اموال کثیره به نهب رفت و خانه ها خراب شد و این اول بذرفاق و فتنه بود که جناب ایشان کاشتند پس از اشتعال نایره فساد حاشا کرده و به گردن دیگران گذاشتند و بالجمله در ان تراکم امواج ظلم بسی روسای سلسله به زیر سلسله رفتند و از اشخاصیکه برای ابدی به انبار دولتی بردند یکی جناب ایشان بودند پس از مکث چندی در مجلس یکی از زنان محترمه که در میان طائفه بر همه برتری داشت قدم در میدان شفاعت گذاشت برای خلاصی ایشان از کثرت بذرمال و تصدیع نساء و رجال میرزا اقاخان صدراعظم را تعجیز نموده خلاصی ایشان را گرفته بشرطی که از این حرکات غیر مرضی منهی و از مملکت ایران منفی باشد این بود که جناب ابوی پس از خلاصی از حبس به جانب بغداد شدند چندی در انجا اقامت نمودند و اغلب اوقات را بمصاحبت احباب و مطالعه بیان اوقات مصروف داشته گویا از کلمات حضرت نقطه (میرزا علی محمد) چنین فهمیدند که معاد و وحشری غیر از این عالم نیست و هر چه هست در این نشاء است (باین معنی در ایقان تصریح کرده است) این توهم را نیز ضمیمه خیال خود که داعیه ریاست بود کردند و حال آنکه این مطالب مخالف نص بیان و مابین اقوال احکام تمام انبیاء و اوصیاء و اهل ریاضت است.

(بعد از ان شرحی استدلال می کند که این اعتقاد صاحب بیان نیست) در مدت اقامت ایشان به بغداد بواسطه ان سودائیکه در سر داشت بعضی عبارت که مولد بغاوت و طغیان بود در کشف رازهای پنهان از ایشان بروز نمود چون بعضی از مومنین طبقه اول بیات طاقت این اباطیل را نداشتند اندک اندک ان را بسامع حضرت ازل رساندند و حضرت ازل برایشان متغیرو زبان توییخ و تهدید گشودند و فرمودند در این زمان خلق بیان را خواستی از مبدأ دور کنی و قضیه سامری به حضور رسانی جناب ایشان نیز بواسطه کشف مارب باطنی بجانب سلیمانیه و ان اطراف به اسم عزیمت هزیمت فرمودند پس از وصول به ان سامان بخيال ریاست با مردم انجا خواستند مسند ریاست بگسترانند اول عبارت قدح و طعن را از خفا برداشته عقاید عامه را در خلافت خفا تصدیق نموده و مخالف ایشان را کافر و زندق دانسته خلفا و ائمه جور را بر امیر المومنین و ائمه اطهار ترجیح دادند حتی یکی از موثقین ایشان شنیده بود از ایشان که فرموده بودند حضرت صادق علیه السلام سبب گمراهی و اضلال امت حضرت خیر الانام و مایه اختلاف مذهب اسلام شد و جعفر کذاب را بر ان حضرت ترجیح دادند که شاید در قلوب قاسیه انها تصرفی نماید و بر مسند ریاست غالب آید چون در ان دوران برخی از علمای عامه مانند شیخ عبدالله و دیگران بودند رنگی که ایشان ریختند رونقی نگرفت چندی از بیکاری در ان دیار بتحصیل مقدمات پرداخت و روزگاری بسختی می گذرانید تا بتنگ آمد و عریضه ای به طرز مناجات خدمت حضرت ثمره فرستاد که نسخه آن در پیش اغلب بیائین ضبط است (۱)

فارسی (۱) خود میرزا حسینعلی در اواخر کتاب ایقان این مطلب را بطور سر بسته و اجمال نوشته چنانکه بعد در متن کتاب بان اشاره خواهد شد و مقصود از مصدر امر در آنجا بدلائلی که در این کتاب توجه خواهد فرمود میرزایحیی ازل برادرش بوده معذالک در کتاب بدیع صفحه ۳۷۹ مینویسد علت و سبب اعظم کدورت جمال ابهی از میرزایحیی و اله الذی لاله هو این بوده که در حرم نقطه اولی روح ماسویه فداه تصرف نمود با اینکه در کل کتاب سماوی حرام است و بیشتر می اوبه مقامی رسیده که مخصوص زوجات خود را در مکتوب حرام نموده معذالک



رباعاتم واهم مقصود از جمع این توقیعات این بود که احکامیکه مخصوص برولایت وصایت حضرت ثمره است از میان خلق مرتفع شود بالجمله پس از جمع نوشتجات بمرام خود نائل شدند و مدت‌ها مشغول مطالعه و مشق آیات نویسی بودند با وصف این مقدمات چهار مخالفت آغاز نکردند مگر سرأ و کمال ادب رانزد ثمره منظوری داشتند که تا اذن جلوس نیافته هرگز در حضور حضرت نمی نشستند حتی از شخص موثقی شنیدم که او حکایت می کرد از حاجی عبدالغفار و اقامه محمد کاظم اصفهانی که شبی در بغداد کهنه به خانه که میرزا موسی ولد حاجی میرزا هادی جواهری پیشکش ایشان کرده بود خدمت ایشان رسیدم بعد از خوردن گز اصفهان و نمودن بعضی سوالات و طول انجامیدن صحبت شام خواستند ما برخواستیم ما را نشانند و شام آوردند خورش آوردند سبزی قورمه بود جناب ایشان قدری خوردند یکمرتبه با کمال تغییر سر بر آورده باناظر متغیر شدند که این بوی پیاز چیست مگر شما هانم شدید حضرت ثمره را نشنیده اید ناظر گفت بسر شما این خورش پیاز ندارد شاید کار دش بوی پیازی داده فرمودند که در خانه که حضرت تشریف دارند چرا باید بوی پیاز وارد شود اگر شام برای حضرت نبرده اید البته نبرید و شام نخوردند ثانیاً تدارک خورش کردند آنوقت شام خوردیم که این قدر مراعات می کردند (قضیه دیگر) بخاطرم رسید محض تنبیه غافلین که از خواب بیدار شوند می نویسم و الا برای من تفاوتی ندارد زیرا که هر دو از یک دوحه اند الا آنکه کتمان از حق نباید کرد و ان اینست پس از سفر به دشت روزی جناب ایشان ثمره را در همین خانه دعوت کردند منم جوان بودم برخاسته در نهایت خدمتگذاری تدارکی دیدم و منتظر بودیم که تشریف بیاورند در این اثنا جناب ابوی شمار رسیدند عیال ایشان که کمال و جاهت راداشت با عیال برادر مکرّم مرحوم حکیم هردودست از استین در آورده خودی ار استند و لباسهای فاخر پوشیدند با کمال نزاکت منتظر حضرت ثمره بودند که جناب ایشان آمده و اندورا بان صباحتی که داشتند هفت قلم خود را ارایش داده دیدند فرمودند شمارا چه شده که هر دو خود را ارایش داده مشاطگی کرده اید، اگر حضرت تشریف بیاورند بهر یک از شما میل نمایند بر ما حرام می شود تا تشریف بیاورده اند شما لباسهای خود را تغییر بدهید حضرت فوراً بر خاسته وضع را تغییر دادند قضیه اعجب از این زمانی که والد اقا میرزا محمد علی برای بردن نوشتجات حضرت آمده بود حکایت کرد که روزی جناب ایشان یعنی باب بزرگواران نور چشم امر کردند که سلطان خانم همشیره شمارا لباس فاخر پوشاندم و ارایش دادم فرمودند بپر خدمت حضرت ثمره و از زبان من عرض کن که این کنیزی است سالها در امان خود پرورانده ام اکنون برای خدمتکاری ان حضرت فرستاده ام استعدادم که منتهی بر جان من گذاشته اورا بکنیزی قبول بفرمائید من هم اورا برداشته خدمت حضرت بردم و ایشان مشغول به نوشتن شدند پس از چندی سر بر آورده نگاه به ما فرمودند و فرمودند که سلطان خانم فرزند من است با اطفال من هیچ تفاوتی ندارد البته اورا بر گردانید زیرا که الی کنون ان حکم جاری نشده است هر وقت خدای خواست جاری خواهد شد (۱)

ما مراجعت کرده فرمایشات حضرت رابه ایشان رسانیدیم (۲) و از جمله مطلبی که مشهور آفاق گردید قضایای واقعه در عراق عرب بود که از شرارت آن غولان آدمکش قاطبه اهالی آن مرزو کلیه ولایت روم بتنگ آمده خواستند ان ننگ را از اسلام محو نمایند که اهالی ان سرزمین چندی مرفه الحال باشند این بود که به اتفاق دولتین ان ریشه فساد را از زمین کنده و به جانب اسلامبول راندند غیر از این مطلبی که ذکر شد در کدام وقت مجلسی آراستند و ایشان را برای محاوره و مناظره ملتی در آن انجمن خواستند در چه روز برای اقامه دین بیان قیام کردند که آن نور چشم این مطالب را اظهار کمالات و عظمت در قهوه خانه بغداد نشستن و شرب دخانیات کردن است پس اغلب اهالی بغداد دارای عظمتند گویا ورود میرزا ملک خان را در آن ملک از خاطر محو کرده اید که پس از ملاقات و طی آن مقالات و اظهار بعضی شعبده و نیز نجات متحیر و مات مانده بخیاالش که نیز نجات این شعبده موی بصورت گرفتن خیال اوست خدمت حضرت ثمره رسید بعرض رسانید آنچه دیده بود عرض کرد که در ورود و وفود این مرد بزرگ دریچه ایست برای ورود خاص و عام و اعظم نتیجه ایست بجهت قبول قاطبه خلق مصلحت در این است که بلطایف الحیل اورا به سوی خود خوانیم بیچاره غافل از اینکه ملکم را چون خودش نیز داعیه ریاست عامه بر سر و خیال سلطنت تامه در خطاط است حضرت چون دانستند که در بروز نیز نجات ملکم مسطور فانی شده و منکر آیات سبحانی است فرمودند در این مطلب فکر و تاملی لازم است بعد از غور و غوص در همان خیال جواب خواهم گفت روز دیگر ساعتی از آفتاب گذشت دیدند جوانی نرسیده عریضه در این باب عرض کردند جوابیکه از حضرت ثمره رسیده مضمونش این بود که تو ایات الهی را چون شعبده و نیز نجات ملکم شمرده و سراپای وجود خود را بشراشده در قبضه اختیارات او سپرده (آنگاه پس از بیانات دیگری برای اثبات بی اساس بودن ادعای

میرزا حسینعلی می نویسد) و مقصود از اسم نور که رتبه حسینی است و آن مخصوص آنحضرت است اگر دیگری این دعوی را نماید بدیهی است که نزد عقلا عاقل و باطل است از کس شنیده نشده است الا از حسین میلانی تبریزی و از جناب والد ماجدان نورچشم که این ادعا کرد بدون برهانی، برهانی که در طبق ان- ادعای خود داشت فرستادن دستمال خون الود برای امت الله و تعزیه نه نه من غریبم را در آورده است آخر کس ندانست ان خون که بود برای چه بود کدام تیرسه شعبه برایشان رسیده و کدام از اعضای ایشان در آمده باری اینها همه گذشته ولی از ادعائی که کرده بودید نمی گذرم و ان اینکه نوشته اید سینه راهدف سهام احزاب ساخت- کی- کجا- چه وقت تا در بغداد بودند الواح بدیعه ایشان به توسط سلمان نامسلمان به شیراز و یزد و کرمان و اصفهان و کاشان و تهران و جمیع ولایت ایران می رسید دست تکدی دراز و دهان به حرص و از باز نموده وقت مراجعت چو کشتگول درویشان از پخته و نپخته و دوخته و ندرخته از ماکول و مشروب و حلویات یزد مینوشید از البسه و حریرهای یزد و کاشان و خراسان می پوشیدند از رنگ وحنای یزد و کرمان می بستند و از خربوزه و گز اصفهان می خوردند و میبشکستند سهمی غیر از به و سیب و گلابی اصفهان ندید و مصصامی جز پشمک و نقل بیدمشک یزد شنیده نشده که به آن سینه مبارک رسیده باشد.

(۱) از عبارت آن حکم جاری نشده پیدا است که تصرف در زنان خویشاوندانیکه اسلام حرام فرموده برای بایان و بهائیان آزاد است چنانکه میرزا حسینعلی نیز در اقدس مادر وزن پدر را فقط حرام دانسته.

(۲) از اینگونه وقایع نباید تعجب کرد چه آنکه واقعه به دشت و آن پرده در بهانمونه ای از تجویز اشاعه مسلک اشتراکی و آثار مزدکی است که شرح آن را در کتاب نقطه الکاف نوشته درص ۱۵۵ می نویسد (آنجناب «مقصودش ملاحسین بشرویه است» هر روز دو مرتبه موعظه می فرمودند و اصحاب را تربیت می دادند و در اردوی مبارک از حکایات به دشت هیچ معمول نبود بلکه می فرمودند من به دشتتیارا هدمی ز من... در واقعه به دشت آقای میرزا حسینعلی خود جزء بایان و از فدائیان نقطه اولی بوده.

عزیز این عبارت از برای چه و که می نویسد در صورتیکه می دانید از بد و ظهور این امر از سرایرو ضمایرا گاهم در معضلات مسائل دین با کدامیک از علمانجف و کربلا انجمن کرده و از روی برهان سخن راندند.

(توبودی در سپاهان باشکرشاد)

(قلم شاپور می زد تیشه فرهاد)

(تا اینکه در پاسخ سرزنشی که عباس میرزا از میرزا یحیی عمویش نموده که زن و فرزندانش شریک بودند می نویسد)

اگر در وجود شخص عیب و منقصتی باشد دفع و رفع اولازم تراست تا کسی که به او انتساب دارد سالهای دراز جناب ابوی شما مرض فتق ملازم رکاب بوده و رعشه دست شاهد حضور و غیاب و از خود نتوانستند دفع کنند چگونه امراض مزمنه نفسانیه عباد را مداوا کنند.

(طیب یدلوی الناس و هو علیل)

و حال آنکه به دلائل عقلیه و نقلیه ثابت می شود که شخص نبی و وصی که مظهر حق است باید از معایب و نقائص صوری و معنوی بری باشد نه اهل و عیال او چنانچه اغلب انبیاء و اوصیاء مبتلی بودند به اهل و عیال بد.

سپس می نگارد- میرزا حسینعلی پدرتو دروغگواست بصریح نصوص بیان زیرا که در بیان زیر حضرت نقطه نجاست و نطفه را برداشته و ان راپاک قرارداد و علت او را چنین ذکر کرده که مامنی راپاک قراردادیم تا هر وقت من یظهره الله بدنیایا پیدا اصل او طاهر باشد و وقتی نطفه ان حکم را برای من یظهره الله قرارداد پدرتو مردی ۲۵ ساله بود پس او من یظهره الله نیست هم دلیل دیگر حضرت نقطه در بیان می گوید که در مکتب اطفال را چوب نزدیک جهت اینکه زمانی که من یظهره الله بیاید مبادا در مکتب خانه چوب بخورد و محزون شود و دلیل دیگر اینکه توقیعی در بیان به اسم من یظهره الله نوشته و وصیت نموده که بعد از رحلت من به من یظهره الله برسانید و هم زمان نزول این توقیع پدرتو مردی بود که سالها از مکتب خانه بیرون رفته بود.

تامی گوید- پس همچنین است حال پدرتو که از اول عمر نقطه را دروغگومی دانست و ایمان نداشت یا اینکه ایمان داشت ولی بعد از آنکه دید خلافت و وصایت به حضرت ثمره رسید کافر شد و ترم دور زید تا اینجاقول سخن عمه خانم بود.

**(گزیده این گفتار)**

کلیاتی که از این گفتار استخراج می شود به شرح ذیل است:

- ۱- آقای میرزا حسینعلی دگران رابه کشتن شاه واداشته پراکندگی مردم رامی خواست.
- ۲- بواسطه این اندیشه خطابسیاری ازبایان رابکشتن دادوخون انها بر گردن اوست.
- ۳- بر میرزایحیی وصی نقطه اولی کافر ومرتد شد.
- ۴- برای پیشرفت کار خود ازهیچگونه دورویی وبی انصافی ودروغگوئی کوتاهی نداشته زیرامی گوید حضرت صادق مسلمانهارا گمراه کرده وجعفر کذاب از او بهتر است.
- ۵- پس از ارتداد خود راپشه و مگس خانه میرزایحیی نام نهاده.
- ۶- با اینکه پشه خانه ازل بوده باوی نفاق ورزیده ونهانی مردم رابه سوی خود می خوانده .
- ۷- گفته های خود را گاهی انکاری کرده.
- ۸- ارازل و اوباش رادور خود جمع کرده بود.
- ۹- بدست آن مردمان پست بی ایمان گروهی ازبایان اخلاص ورزرا کشته.
- ۱۰- بواسطه کارهای اومردم ازباییت نفرت کردند ویزید را بهتر از او گفتند.
- ۱۱- فتق ورعشه دست رفیق همیشگی او بوده.

### **۱۲- دختر خود را برای میرزایحیی فرستاده که با او همبستر شود.**

- ۱۳- باندازه به میرزایحیی بدگمان بوده که می ترسیده درزن او طمع کند از آن جهت گفت زنش زینت کرده نزد او نرود.
- ۱۴- چون دینی نداشته شیفته شعبده ملکم ومنکریات سبحانی شده.
- ۱۵- میخواست مردم رابه واسطه شعبده ملکم زیر بار کشیده ولی بر آن نام دین گذارد.
- ۱۶- حضرت ثمره گواهی داد که میرزا حسینعلی حکم دین وشعبده رایکسان می داند.
- ۱۷- ادعای رجعت حسینی اورا، خواهرش دروغ مغلط شمرده.

### **۱۸- غیر از گز و پشمک وبه وکلابی تیری بریدن او نیامده و جائی از او خون آلود نشده.**

- ۱۹- ناله های مظلومیت ودستمال خون الود ساختگی و دروغ متعزیه نه نه من غریبم بوده برای فریب دیگران .
  - ۲۰- بصریح حکم نقطه میرزا حسینعلی من یظهره الله نیست پس تمام ادعاهای او پادروا غلط بوده زیرا بر پایه دروغ استوار شده.
  - ۲۱- بهاء بر حسب اعتراف خواهرش کافر ومرتد شده یا آنکه از اول دین نداشت.
- (تایید گفته های عمه خانم)

اقای میرزا حسینعلی (بهاء) در کتاب ایقان (ص ۲۱). خلاصه مسافرتش رابه سلیمانیه ضمن گله از ازلی ها چنین می نویسد.

(فو والله الذی لاله الالهو)

که بان ابتلاء وباساء و ضراء که از اعداء و اولی الکتاب وارد شدند نزد آنچه که از اعباء وارد معدوم صرف است و مفقود بحث. باری چه اظهار نمایم که مکان را اگر انصاف باشد طاقت این بیان نه و این عبد در اول ورود این ارض چون فی الجمله بر امورات محدثه بعد اطلاع یافتم از قبل مهاجرت اختیار نمودم و سر در بیابانهای فراق نهادم و دو سال وحده در صحراهای هجره سر بردم و از عیونم عیون جاری بود و از قلبم بحوردم ظاهر چه لیاقی که قوت دست نداد و چه ایام که جسد راحت نیافت. تامی نویسد- قسم بخدا که این مهاجرتم را خیال مراجعت نبود و مسافرتم را امید موصلت نه و مقصود جز این نبود که محل اختلاف احباب نشوم و مصدر انقلاب اصحاب نگردم و سبب ضرا حدی نشوم و علت حزن قلبی نگردم غیر از آنچه که ذکر شد خیالی نبود و امیری منظور نه. اگر چه هر نفسی محملی بست و بهوای خود خیالی نمود باری تا آنکه از مصدر امر حکم رجوع صادر شد و بلا بد تسلیم نمودم و راجع شدم دیگر قلم عاجز است از آنچه بعد از رجوع ملاحظه شد حال دوسنه می گذرد که اعداء در اهلاک این عبد فانی بنهایت سعی واهتمام دارند چنانچه جمیع مطلع شده اند مع ذالک نفسی از احباب نصرت ننموده و بهیچوجه اهانتی منظور نداشته از عوض نصر حزنها که متوالی و متواتر قول و فعل مثل غیث هاطل

وارد می شود و این عبددرکمال رضاجان برکف حاضرم که شاید از عنایت الهی و فضل سبحانی این حرف مذکور مشهور در سیل کلمه و نقطه مستور فدا شد (۱) **تایید عبارات کتاب ایقان بود که از آن به چند مطلب مهم که مورد اعتراف آقای بهاء الله است پی می بریم:**

۱- اثبات تمام حرفهائی که خواهرش راجع به تولید اختلافات و کج خیالی نسبت به ازل و زمینه سازیها و انقلاب درباره اش گفته مقصودش از امور محدثه بعد همان اختلاف اندازی خود اوست طبق نقشه ای که داشته .

۲- دوست و دشمن به او بدین بوده اند و این نهایت خود خوئی است بلکه صدمه دوستانش را بیش از دشمنانش دانسته .

۳- با اینکه به قصد بازنگشتن رفته معلوم می شود کارش نگرفته و پس از مدتی گرسنگی و بی شام خوابیدن باز به مصدر الامر (ازل) رجوع نموده و با اجازه او چنانکه خواهرش نوشته برگشته .

۴- از مسافرتش نیز احباب در گمان بوده اند که می نویسد من برای آن رفتم که منشاء انقلاب نشوم اما هر نفسی محملی بست و به هوای خود خیال نمود .

۵- بعد از برگشتن همه از او ناراضی و به او بدین بوده اند که می نویسد (قلم عاجز است از آنچه بعد از رجوع ملاحظه شد) .

۶- معلوم می شود احباب هم به او اعتناعی نداشته اند که می گوید (نفسی از احباب نصرت ننموده) پس اگر نفوذ قول او را دلیل راستگوییش گرفتند بشنوید اما باور نکنید .

۷- اینکه می گوید رفتم که مصدر انقلاب نگردم ثابت می کند حرفهای خواهرش را که تمام انقلابات زیر سر او بوده پس کسی که خودش را از اول کارش را با دمکشی و تقلب و خیانت با برادرش به چنگ آورد پیروانش با کسی بروج و ریحان عمل نخواهند کرد .

۸- چنانکه می دانید نقطه سید علی محمد و حرف مرد بابی و حرفه زن بانی است اینجا که نوشته من یکی از بابیان مشهور (حرف مشهور) جان به کف گرفته ام که در راه نقطه فدا کنم چرا آقایان بهائی از او قبول نمی کنند .

(۱) دکتر گونت دو گوینو وزیر مختار فرانسه از سال (۱۲۷۱ تا ۱۲۷۴) در کتاب مذاهب فلسفه در آسیای وسطی درص ۲۷۷ بنا بر ترجمه مستشرق ادوارد براون می نویسد (... و اخیراً از یک فقره کتاب ایقان تألیف بهاء الله که آنرا در سنه ۱۲۷۸ در بغداد سه چهار سال بعد از مراجعت وی از کوهای کردستان نوشته است استنباط می شود که بهاء الله در آن تاریخ خود را مطیع و زیر دست کسی دیگر فوق خود می دانسته است و آنکس بالطبع باید صبح ازل باشد این است عین ان فقره بنصها (باری امیدواریم که اهل بیان تربیت شوند.. تا جمله ان الله و انالیه راجعون جمله ایقان را ختم می کند). نقل از مقدمه ادوارد براون بر کتاب نقطه الکاف در کتاب نقطه الکاف ص ۲۳۹ ضمن اجمالی از حال میرزایحیی می نویسد که مادرش در طفولیت مرده وزن پدرش در پرستاری به او اعتناعی کرده تا اینکه ان را خواب می بیند که پیغمبر و امیرالمومنین ان بچه را به ان زن سپردند و سفارش کردند او بعد از ان در پرستاری میرزایحیی کوشش داشته تا به سن ۱۴ سالگی رسیده. پس از ذکر این واقعه می نویسد (و این حکایت را اخوی حضرت ازل که ولدهمان مرحومه می باشد یعنی زن پدر ازل و ولد یعنی حسینعلی) ذکر نمودند و ایشان نیز ادمی هستند با کمال و در علم توحید در نهایت مسلط و صاحب اخلاق حمیده و صفات پسندیده ملقب به لقب بهاء... پوشیده نماید که مدت ده سال توقف در بغداد اظهار اطاعت ازل می کرد ولی در (ادرنه) اظهار مخالفت کرد و بسال ۱۲۸۰ یا ۱۲۸۳ بنا بر اختلافیکه هست دعوی من یظهره الهی نمود - تا اینجا نقل از نقطه الکاف بود - پر خلاص این تفصیل در منظومه استدلالیه اش از زبان باب می گوید (در بیان ایجماعت گمراه حکم من خوب داشتید نگاه - تامی گوید - کیستم بنده بنده ازل - بنده بود ازل از این درگاه - پس ازل بین چه منزلت دارد - بنده بنده پیش شاهنشاه .

مؤید دیگر برای حرفهای حاج عمه خانم نویسنده تنبیه النائمین. آقای میرزا حسینعلی در کتابیکه بنام لوح شیخ تقی اصفهانی است خطاب به میرزاهادی دولت ابادی که از طرفداران میرزایحیی ازل برادر میرزا حسینعلی بوده می نویسد از ص ۹۳ تا ص ۲۰۲ که مورد حاجت ازان نقل می شود (... یاهادی سبب او هام جدیده مشومره آخری بترتیب حزبی مثل شیعه راضی مباش.. تا اینجا که می گوید مخصوص چند نفر معین نمودیم بر جمع آثار نقطه و بعد از جمع میرزایحیی و میرزا وهاب خراسانی که به میرزا جواد معروف بود این دوران محلی جمع نمودیم و دو دوره کتب حضرت نقطه را حسب الامر نوشته و تمام نموده اند لعمرا له این مظلوم از کثرت مرآوده باناس کتب رانیده و از آثار نقطه بیصرا ظاهر مشاهده ننموده و این آثار نزد این دو بوده که هجرت واقع شد (این قسمت برخلاف گفته خواهرش می باشد که می نویسد اغلب اوقات را بمصاحبت احباب از مطالعه بیان اوقات مصروف داشته). تا بعد از نقل واقعیات بین او و برادرش می نویسد .



..چه که بعد از زحمتهای زیاد (میرزایحیی) آثار را گذاشت و خود به مهاجرین پیوست مدتها این مظلوم باحزان نامتناهی مبتلی شد تا آنکه بتدبیری که غیر حق کسی آگاه نیست آثار را به مقام دیگر و اراض دیگر فرستادیم (این تصدیق گفته خواهرش می باشد که نوشت...الواح صادر نمود که حضرت ازل جمیع خطوط و توقیعات حضرت نقطه را خواسته اند تا همه را جمع آوری کردند و والده آقامیرزا محمد علی را (بی بی جان که از آن سه زن پسرویک دختر داشت و این میرزا محمد علی همان است که غصن اکبرش نامید و پس از عباس به جانشینی خود معرفی نمود و گوش به حرفش ندادند و شوقی دختر زاده عباس را به جایش گذاشتند) با خودش و خدمتکاری به تهران فرستادند و یک بچه آنرا با حضرات باکمال خوف حمل کرده و آوردند) سپس بعد از بعد از اعتراضاتی به میرزاهادی می نویسد...چندی قبل مذکور شد کتاب ایقان و بعضی الواح را نسبت به غیر داده لعمراله هذا ظلم عظیم. غیر از ادراک آن عاجز است تا چه رسد به تنزیل آن حسن مازندرانى حامل هفتاد لوح (یعنی کاغذ نامه های خودش) **و چون فوت شد الواح را به صاحبانش ندادند و یکی از اختهای این مظلوم که من غیر جهت اعراض نموده سپردند (این خواهر همان عمه صاحب تنبیه النائمین است) اله** يعلم ماورد علی الوجه (متضمن ادعاء خدائی است) و آن اخت ابداً با ما نبود....

سپس شرحی در مورد فروش خانه تهرانشان می گوید...لکن از اخت از بعد من غیر جهت آثار عناد ظاهر این مظلوم بهیچ وجه سخنی نگفته الا آنکه بنت اخوی مرحوم میرزا محمد حسن که محظربه غصن اعظم بوده (مقصود عباس پسرش می باشد) او را اخت این مظلوم از نوربه خانه خود برده و بمقر دیگر فرستاد جمعی از اصحاب و دوستان از اطراف شکایت نمودند چه که این امر بسیار عظیم بود وفاق رای هیچ یک از اولیای حق واقع نشد عجب در اینکه اخت او را به محل خود برده و ترتیبات داده بمقام دیگر فرستاد... واحدی از اولیای این اطراف و آن اراضی گمان نمی کردند که از اخت چنین امری که خلافت حمیت و محبت دوستی است واقع شود بعد از ظهر این امر سیبیل را مقطوع دیدند و عمل نمودند **آنچه راکه کل می دانید و می دانند دیگر معلوم است که چه مرتبه از این عمل بر مظلوم وارد شد و بعد به میرزایحیی پیوست و حال مختلف شنیده می شود معلوم نیست چه می گوید و چه می کند...**

از این مختصر نیز مطالبی به دست می آید:

- ۱- تشیع را حزب و گمراه می دانند و ذلک بنام قائمیت شیعه این بساط را پهن کرده اند.
  - ۲- آثار سید علی محمد را جمع کرده که مبادا دست کسی بیفتد و بفهمند که میرزا حسینعلی نمی تواند جانشین او باشد.
  - ۳- با آنکه سرگرم جمع آوری و خواندن آثار سید علی محمد بوده چنانکه از نوشته هایش کاملاً پیداست معذک انکار می کند.
  - ۴- خواهرش او را غاصب این مقام و نالایق می دانسته که از او کنار رفته نه از روی عناد دوری جسته.
  - ۵- عروس او را خواهرش برده و بجای دیگر شوهر داده زیرا او را خارج از دین می دانسته چنانکه از تنبیه النائمین پیداست.
  - ۶- خواهرش که از حاضرین قضیه ادعاء باب و آن سروصداها بوده برادرش میرزایحیی را جانشین سید علی محمد می دانسته چون دیده میرزا حسینعلی با او فریب کاری نموده با او به مخالفت برخاسته.
  - ۷- وقتی از بردن عروسش شکایت کرده اند کسی از دوستانش با او همراهی و موافقت نکرده.
- منظور من از نقل این مطالب که انصافاً ارزش رنج نوشتن را ندارد متوجه کردن دیگران است که با چه بازیگریها این ملت بیچاره را چشم بسته و در اموالشان شریک می شوند.

## میرزا حسینعلی ایقان را در اثبات کتاب

### بیان وباب و او امر او نوشته

آقای میرزا حسینعلی در هیجدهمین سال پس از ادعای باب یعنی سال ۱۲۷۸ قمری و چهارمین سال ورود به بغداد کتاب ایقان را در اثبات امر نقطه اولی یعنی سید علی محمد و حجه کتاب بیان نوشت.

این کتاب را در پاسخ پرسشهای سید محمد دائی کوچک سید علی محمد باب نوشته و بر ساله (خالویه) نامیده پس از مدتی که داعیه پیدا کرده آنرا ایقان نام نهاده و این مطلب را طی مطالب ایقان برای متتبع واضح می شود.

در کتاب ایقان تصریح کرده که حکم بیان باید هزار سال بماند لکن یک سال بعد از آن ادعای استقلال در دین سازی کرد و سید علی محمد رامبش وجود خودش گفت و کتاب اورانسخ کرد و اجازه نداد کسی بخواند و روی همین اصل بهائیان کوچکترین اطلاعی از آثار باب ندارند. برای اثبات این سخن از نص ایقان دلیل می آوریم و در پایان این قسمت جدولیکه از مقایسه بین دو کتاب ایقان خطی و چاپی شده از نظر خوانندگان می گذرد:

الف- ص ۱ سطر ۱ فلتنقدسن انفسکم یا اهل الارض لعل تصلن الی مقام الذی قدراله لکم وتدخلن فی سرادق الذی جعله اله فی سماء البیان مرفوعا. یعنی پاکیزه کنید خودتان را ای اهل زمین شاید برسید بمقامیکه خدا برای شما مقدر کرده و داخل شوید در سرپرده ای که خدا در آسمان بیان بلند کرده. این دعوت به کتاب بیان دلالت صریح دارد بر بابی بودن میرزا حسینعلی.

ب- ص ۱۴ سطر ۲ و هم چنین ملاحظه کن که سموات ادیان مرتفعه در قبل چگونه در عین قدرت پیچیده شده و سماء بیان با مراله مرتفع گشت و بشمس و قمر و نجوم و امر بدیعه جدیده تزیین یافت.

اقایان بهائی هانمی توانند بگویند مقصود احکام خود اوست زیرا این کتاب را پیش از ادعای من یظهره اله بودن نوشته و یکسال بعد از آن ادعا کرده. ج- در ص ۶۵ سطر ۸ در موضوع خبر دادن انبیاء گذشته از ظهورهای آینده می نویسد، (تاریخ به این امر بدیع منیع و اکثر از منجمان خبر ظهور نجم را در سماء ظاهر دادند و همچنین در ارض هم نورین نیرین احمد و کاظم قدس الله تربت هما...

(مقصودش شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی است)

که سید باب خود را از اصحاب انهدانسته و از این جمله ایقان معلوم می شود که در زمان ازل هم عنوان دینی در کار نبوده بلکه همان عنهوان بابت فقط بوده است برای اینکه بدانید قائمی را که احمد و کاظم خبر داده اند پسر امام حسن عسگری است و این حقه با زهان مردان پاک را بیجهت بدنام می کنند لوح حضرت فاطمه را که خود میرزا حسینعلی در ایقان و گلیایگانی در فراید قسمت آخرش رانقل کرده اند تماماً در همین نزدیکی از شرح الزیاره شیخ احمد نقل می نمائیم تا آنها را نیز نتوانند بدروغ متهم کنند.

د- ص ۸۶ سطر ۱ (چنانچه در ایم ظهور بدیع منیع که کرورها آیات الهی از سماء قدرت و رحمت نازل شد با وجود این جمیع خلق اعراض نموده.) این گفته جناب میرزایکی از دلایل های بزرگ بهائی هارا کاملاً خراب می کند و آن اینست که اینها اجابت دعوت و نفوذ کلمه را دلیل حقیقت مدعی می دانند چنانکه در ایقان بنام باب اثبات کرده و از این عبارت معلوم شد که همه خلق ها از آنها روگردانده اند پس نفوذ قول و اجابتی هم اگر می گویند دروغ است.

ه- ص ۹۴ سطر ۵ (باری مقصود از این بیانات واضحه اثبات سلطنت ان سلطان السلاطین بود- تامی گوید- و از برای ان نقطه وجود و طلعت محمود سلطنت هاست که این خادم فانی قادر بر اظهاران رتبه نیست) (۱) در اینجا و الا خود را نوکری قابل (خادم فانی) باب گفته ثانیاً به اندازه مرتبه باب را بلند معرفی کرده که عاجز است از بیان رتبه او اما بدبختانه این حرف خودش را فوری دروغ شمرده و در کتاب اشراقات خطاب به سیدیحیی که از پیروان ازل اوست چون جواب نتوانسته بگوید چنین نوشته (آیا پاک و طهارت نطفه من یظهره اله متعلق به کلمه عباداوست) اینجا خود را خدا و باب را بنده خودش خوانده.

شمارا بخدا آیهیج عاقلی اینطور حرف می زند و حال آنکه سیدیحیی را در کتاب ایقان ص ۱۸۸ از علمای حق پذیر شمرده.

و- ص ۸۶ سطر ۷ (باری راجع به مطلب می شویم که سؤال از آن شده بود که سلطنت قائم با آنکه در احادیث ما توره از انجمن مضمیئه وارد شده با وجود این اثری از سلطنت ظاهر نشد.

(تامی گوید) و لکن بر آن جناب معلوم بوده که سلطنت و غنی و حیوة و موت و حشرونش که در کتب قبل مذکور است این نیست که این مردم احصا و ادراک می نمایند.

(تاپس از چند صفحه می نویسد) مقصود از موت و حیات که در کتب مذکور است موت و حیات ایمانی است) در تنبیه النائمین خواندید که خواهرش در این عقیده اوراد روغ و گوگفت و گفت این عقیده برخلاف گفته تمام پیغمبرها و باب است از این قسمت هم چند چیز معلوم می شود یکی آنکه در جواب سؤال کسی ایقان نوشته شده که به بیان اعتراض داشته (آن شخص سید قاسم نامی بوده که اول به باب علاقه مند بوده چون اقایان

اورابه قائمیت علم کردند اعتراض نموده) دوم آنکه نفوذ کلمه و سلطنتی در کار نبوده تا چه رسد که سلطان السلاطین باشد سوم آنکه بهائی ها بقیامت و حشر و سؤال و عالم دیگری اعتقاد ندارند چنانکه در ص ۱۱۹ ایقان تصریح شده.

اگر وقتی بگویند معتقدیم دروغ است باور نکنید چهارم آنکه تأویل کردن حرفی از ظاهر خود بمعنی دیگری برخلاف گفته خود بهاء است در کتاب اقدس و هر کس چنین کار کند از بهائیات بیرون و از زیانکاران است (ص ۳۷-اقدس) و چون سخنان باب را وحی می داند بر حسب فتوای خود باب که قبلاً خواندید نویسنده ایقان کافرو باب از او بیزار است.

و چون قبلاً خواندید که گفته بود جمیع خلق اعراض نموده پس سلطنت باطنی هم دروغ است.

ز-ص ۱۱۳ اسطر ۴ آنچه را که یهود و نصاری به آن تمسک بسته و بر جمال محمدی اعتراض می نمودند بعینه در این زمان اصحاب فرقان به همان تشبث نموده و بر نقطه بیان روح من فی ملکوت الامر فداء اعتراض می نمایند)

ح-ص ۱۳۴ اسطر ۴ قدری تفکر در اصحاب عصر نقطه فرقان نما-تامی گوید-حال همان ثبوت و رسوخ و انقطاع رابعینه ملاحظه فرماد اصحاب بیان راجع شده.

ط-ص ۱۶۶ اسطر ۵ در مقام اینکه کتاب حجت کافی است برای مدعی و اینکه مدینه الهیه است می گوید-(و این مدینه در رأس هزار سنه اوازید تجدید شود و تزیین یابد پس ای حبیب من باید جهدی نمود تا به آن مدینه واصل شویم و بعنایت الهیه و تفقذات ربانی کشف سبحات جلال نمائیم تا به استقامت تمام جان پژمرده را در ره محبوب تازه نثار نمائیم و صد هزار عجز و نیاز آریم تا به آن نور فائز شویم و آن مدینه کتب الهی است در هر عهدی مثل در عهد موسی تورات و در زمان عیسی انجیل و در عهد محمد رسول الله فرقان و در این عصر بیان (تامی گوید) باید بنده و شما و کل من علی الارض بنور او تمسک بسته حق را از باطل و هدایت را از ضلالت تمیز دهیم) از خوانندگان خواهش دارم پس از خواندن این قسمت ان را خوب به ذهن بسپارند آنگاه از بهائیان پرسند.

اولا-بهاء الله شما کتاب بیان را مدینه الهیه می داند.

ثانیاً-می گوید باید هزار سال بیشتر بماند.

ثالثاً-می گوید بنده و تمام هر کس که در زمین است باید مطیع بیان باشیم.

رابعا-می گوید جان را در راه این محبوب تازه باید نثار کنیم پس بنابراین خود او بابی و پیرو بیان است شما از جان او چه می خواهید که برای او دین درست کرده مردم را راحت نمی گذارید اگر می گوئید ایقان کتاب او نیست خودش در صفحه ۱۳۲ اقدس می نویسد.

انازینا سماء البیان بانجم الایقان، که بیان را آسمان و ایقان راستاره گفته بهترین است که همین حرف جناب میرزا را بگیرد و بباقی ادعاهای دیگری گوش ندهید و خودتان را هم به زحمت نیندازید زیرا طبق همین فرمایش خودش باقی ادعاهایش بی مورد است.

ی-ص ۱۸۲ اسطر ۱۲ انبیای الوالعزم که عظمت و قدر و رفعت مقامشان چون شمس واضح و لایح است مفتخر شدند هر کدام بکتاییکه در دست هست و مشاهده شده و آیات ان احصاء گشته و از این غمام رحمت رحمانی اینقدر نازل شده که هنوز احدی احصا نموده چنانچه بیست مجلد آن به دست می آید و چه مقدار که هنوز به دست نیامده و چه مقدار که تاراج شده و بدست مشرکین افتاده و معلوم نیست چه کرده اند.

به آقایان بهائی بفرمائید نوزده جلد از آن کتابها پیشکش به شما فقط تنهاییک جلد تفسیر سوره کوثر او را بیاورید هر چه در آن نوشته بود قبول داریم.

یا-ص ۱۸۵ اسطر ۱۶ حال اگر کسی بیاید بکرورها از آیات. خطب و صائف و مناجات بی آنکه به تعلیم اخذ نموده باشد آیا به چه دلیل می توان اعتراض نمود و از این فیض کبری محروم شد.

متأسفانه خود باب این حرفها را تکذیب می کند زیرا او خود را از اصحاب احمد و کاظم دانسته و از سید کاظم تعلیم گرفته (امانه این خرافات و سخنان هرزه)

یب-ص ۲، ۳-۵، ۲ (بظهر من بنی هاشم صبی ذوا حکام جدید) تا آنجا که از کتاب بحار و عوالم نقل می کند که-صادق فرموده.

العلم سبعة وعشرون حرفا فجمع ما جئت به الرسل حزان ولم يعرف الناس حتی اليوم بغير احرفین فادام قام قائمنا خرج احمسه والعشیرین.

ترجمه: تمام علم ۲۷ حرف است آنچه تاکنون پیغمبرها آورده اند برای مردم فقط دو حرف بود وقتی قائم مظاهر شود ۲۵ حرف دیگر در دسترس مردم خواهد گذاشت)

**خواهشمندیم از آقایان بهائی پرسید حال که مطابق فرمایش آقای بهاء الله تمام علم راقائم (سید علی محمد) بروز داد اولاد دیگر چه باقی ماند که آقای میرزا حسینعلی به مردم بیاموزد که می گوید او از وجود من خبر دهنده بوده وقتی همه علم ظاهر شد چه احتیاجی به کس دیگری هست ثانیاً در اثرباشدن این ۲۵ حرف چه چیز تازه از طرف شما یاقائم شما بروز کرد ثالثاً اگر تمام علم درد نیاز ظاهر شده باشد باید باب تمام اکتشافات علمی با دست باب بروی مردمان بسته شده باشد زیرا با ظهور تمام علم معلوم باید در عالم ظهور یابد.**

یج-۱۹۵-۱۹۴- سطر ۴ دلیل و برهان دیگر که چون شمس در بین دلائل مشرق است استقامت آن جمال ازلی است بر امر الهی که باینکه در سن شباب بودند و امری که مخالف کل اهل ارض بوده با وجود این قیام بران فرمودند- تامی نویسد- سبحان الله در اول کتب خود که او راقیوم اسماء نامیده و اول واعظم و اکبر جمیع کتب است اخبار از شهادت خود می دهند و در مقامی این آیه را ذکر فرموده اند.

(یا بقیة الله قد فدیت بکلی لک و رضیت السب فی سیلک)

ترجمه: ای بقیة الله همه خودم را فدای تو کردم و راضی شدم ناسزایم گویند در راه تو.

(و مات منیت الا لقتل فی محبتک) ترجمه: وارزومی کنم مگر اینکه در راه تو کشته شوم.

در این قسمت وزمینه چند سؤال می توانید بکنید.

اول گفتن حرفی که برخلاف اهل تمام دنیا باشد دلیل راستگوئی نخواهد بود و حرف حق هم برخلاف تمام اهل دنیاست بلی ممکن است گروهی در محلی نادان مانده باشند و سخن حق را از اول برخلاف پندارند اما همه اهل دنیا بر سخن حق محال است برخلاف تمام اهل دنیا باشد.

**دوم- استقامتی ابدأ از باب مشاهده نشد بهتر دلیل عدم استقامتی همان توبه نامه اوست که با خط خودش نوشته و بر حسب امر عباس (عبدالباها) در کتاب کشف الغطابه دست میرزا ابوالفضل گلپایگانی منتشر شده و برای همیشه رسوا شدند و آقای بهاء الله راهم دروغگو از کار در آورند کتاب قیوم اسماء را که اکبر و اعظم کتابها گفته چگونه یک سال بعد پاروی ان گذاشته و تمام آثار قلم سید را جمع کرد و قدغن کرد که آنها را خوانند اگر بهائی ها باور نمی کنند بگوئید همین کتاب قیوم اسماء را بیاورند هر چه در آن نوشته بود که قائم کیست قبول داریم.**

سوم- اگر بقیة الله خود میرزا حسینعلی بود چنانکه گفت او مبشر من است چرا در ایقان همینجا نگفت منم و چرا او را داشت که این کتاب را اثبات قائمیت سید علی محمد و درستی کتابهایش بنویسد.

ید- صفحه ۲۰۸ سطر ۱۲ (فقهاء و علمای بیان استدعای نمایند که چنین مستی نمایند و بر جوهر الهی و نور ربانی و حرف ازلی و مبدأ و منتهای مظهر غیبی در زمن مستغاث وارد دنیا و در آنچه در این کوروا قعه شد و بقول و ادراک و علم متمسک نشوند)

اولا- در اینجا مدت و زمان مستغاث را قبول کرده و آن مدتی است که باب برای بقای دستوره های خودش معین کرده یعنی دوهزار و یک سال (۱) از آنچه گذشت معلوم شد که آقای میرزا حسینعلی خودبایی بوده و در ترویج مسلک سید علی محمدی کوشیده و ایقان را برای اثبات امر او دعوت بایگیری نوشته معذک همینقدر که زمینه را مساعد و آماده می بیند روی تمام گفتار و کردار گذشته اش قلم قرمز کشیده و پاروی سر سید علی محمد و آثارش گذاشته در صفحه ۱۹۱ کتاب اقدس می نویسد (قل یا ملا المعرضین تالله ان البیان نزل بامری و حروفه من کلمتی یعنی ای گروه اعتراض کنندگان سوگند به خدایان به فرمان من نازل شده و حرفهای آن از کلمه من بوده است) خوانندگان در این عبارت دقت فرمائید.

و در صفحه ۳۲۰ اقدس می نویسد (قل یا ملا البیان تالله قد عطی منزله و مرسله بگوای گروه بیانان سوگند به خدانازل کننده و فرستنده بیان آمد) و از این قسمت نیز عدم استقامت آقای بهاء واضح است و بعلاوه معلوم می شود که در همان اوان که اطراف سید علی محمدی چرخیده همه در این اندیشه بوده که راهی برای خود باز کند و گرنه اساساداری ایمان و عقیده نبوده است.

(۱) سید علی محمد مدت دوام دین خود را از (۱۵۱ تا ۱۰۰۲) سال یعنی عدد غیات- اعیث- مستغاث معین کرده.

۱- بیان فارسی باب هفدهم از واحده دوم (اگر در عدد غیث ظاهر گردد و کل داخل شوند احدی در نار باقی نمی ماند و اگرالی مستغاث برسد و کل داخل شوند احدی در نار نمی ماند الا آنکه کل مبدل می گردند به نور)

۲- بیان فارسی باب پانزدهم از واحده سوم (امید از فضل خداوند عطف و رؤف اینست که در حین ظهور به او امر عالی خود در الواح خود کل عباد را ازرقدیدار نماید و نگذاردالی امر محکم بیان که تا غیث یا مستغاث شده در نار بمانند)

۳- باب شانزدهم از واحده دوم (وصیت می کنم کل اهل بیان را که اگر در حین ظهور من یظهره اله کل موفق بان جنت عظم و لقای اکبر گردید طوبی لکم ثم طوبی لکم والا اگر شنیدید ظهوری هستید. نقل از مقدمه الکاف. اگر در سلاست عبارات هم دقت شود خالی از لطف نیست اکنون بر حسب وعده جدولی که مربوط به کتاب ایقان و شایسته دقت فراوان است از نظر خوانندگان می گذرد تا نشانه کمال و ادب این نازل کننده ایات و ختم کننده ادیان و مدعی خدائی در عصر اتم باشد.

## مقایسه ایقان خطی و چاپی

### که از آن نقل کرده ایم

خوانندگان در داستان حضرت موسی و فرعون معاصر او با دقت بنگرند. و از راه درایت مطالعه کنند تمام جزئیات فرییکاری و گول زدن و روش سرگردان کردن جهال را خواهند یافت از این نظر و علل دیگر این قسمت از تاریخ زندگی پیغمبران و معاصرینشان که در قران برای درس عبرت یاد شده بیشتر مورد توجه و نظر قرار گرفته و در چند جای قران با عبارات گوناگون ذکر آن هست.

دوست می داشتم به بعض نکات آن اشاره کنم لیکن از طریق اختصار که منظور ما است خارج خواهیم شد. در تمام صفحات تاریخ مردمانیکه با فرییکاری و پس از تسخیر ساده دلان با زور گوئی جاه و مقام یافته اند این نکته را خواهید یافت که با دست عده ای که از خودشان به درجات داناتر و زیرک تر بوده اند و آنان را در باطن شریک در آمد و در ظاهر پیرو قرار داده اند تصحیح اغلاط گفتار و کردارشان می نموده اند از جمله همین موضوع مورد بحث ما است.

کتاب ایقانی که از آن نقل شده سال ۱۳۱۸ قمری مطابق ۱۹۰۰ میلادی چنانکه در پایان آن کتاب نوشته اند در مصر چاپ شده پس از نشر این کتاب ان ایقان چاپی با ایقان خطی که در اختیار نویسنده است مقابله شد نتیجه جدولی است که از نظر شمامی گذرد یعنی تدریجاً پیروان آقای میرزا حسینعلی که با غلط و نارسابودن آن برخوردند اند عبارت را تصحیح و تبدیل نموده اند و هنوز هم بقایای اغلاطی در ایقان چاپی هست شما از اینجایی خواهید دید که آثارشان که به زبان خودشان نبوده (کتب عربی) مانند اقدس و غیره پی ببرید که با کتاب فارسی که زبان مادری است این معامله شده آیابه زبان عربی که در سش را بنقل خواهد شد پیش طلبه های سلیمانیه چند روزی خوانده است پیروان مهربان او چه کرده اند خداوند همه را از لغزش حفظ نماید.

ایقان خطی	ایقان چاپی	صفحه	سطر	ملاحظات
لن یصلن	لن یصلو	۱	۱	
فلتقدسن	قدسوا	۳	۳	
متو کلا - متوسلا	متوکلین متوسلین	۳	۱۱	
که همیشه	همیشه	۳	۱۳	
منتظر بودند	بودند حذف شده	۳	۱۴	
الهی	الهیة	۳	۳	
سماوی	سماویة	۴	۷	
نشدند	نشد	۴	۱۱	
ولقد همت	همت	۴	۱۱	
یجادلوا به	جادلوا	۴	۱۱	

۱۳	۴	صمدانیه ربانیه	صمدانی ربانی
۱۵	۴	هود	نوح
۱۶	۴	اصلیه	اصلی
۴	۵	بیاشامید	مشروب
۵	۵	این	که این
۲	۷	بخلع اثبات	بخلع ایمان
۶	۷	الهییه	الهی
۱۲	۷	مشرق	مستشرق
۱	۸	ولایزید	ومایزید
۱۶	۸	بجناحی الایقان	بجناحین الایقان
۵	۹	درهمه رسائل وکتب مذکوراست	مذکوردرهمه رسائل وکتب است
۸	۹	قدرت صمدانیه	قدرت صمدانی
۱۳	۹	سدره ربانیه	سدره ربانی
۱۶	۹	قدرت ربانیه	قدرت ربانی
۱	۱۰	بالبصرالحدید	ببصرالحدید
۱۱	۱۰	اختلافات بوده	اختلافات عبادمیشد
۶	۱۱	ففریقا	فریقا
۷	۱۱	قبل	که قبل
۱۱	۱۱	ذی الجلال	ذوالجلال
۱۴	۱۱	حجج الهیه	حجج الهی
۱۵	۱۱	شده	شدند
۲	۱۲	حجة کافیه وافیه	حجة کافی وافی
۱۶	۱۲	کطالع قدسیه	مطالع قدسی
۳	۱۳	ایشان	انها
۱	۱۴	هم چنین	درجای دیگر
۱۰	۱۴	کلمات تامه صمدانیه	کلمات تامه صمدانی
۱۱	۱۴	حکمت روحانیه	حکمت روحانی
۱	۱۵	حمامات ازلیه	حمامات ازلی
۲	۱۵	هیاکل ازلیه	هیاکل ازلی
۲	۱۵	ورقاءمعنویه	ورقاءمعنوی
۵	۱۵	ومایعلم	لایعلم
۱۶	۱۵	شده	شدند
۲-۱	۱۶	نفسیه شیطانیه وظنونات افکیه نفسانیه	نفسی شیطانی و وظنونات وهم نفسانی

۲	۱۶	مجموع	هیكل مجعواه
۵	۱۶	حذف شده	كلمه موقوداً
۸	۱۶	ظاهر	واقع
۱۰	۱۶	افكارنالایقه	افكارنجسه
۱۱	۱۶	لطیف رقیقه	لطیف رقیق
۱۲	۱۶	ذکر حذف شده	ذکر بعضی
۱۶	۱۶	مجدداً	مجدد
۷-۶	۱۷	من شجرهکان فی -	من سدره‌التي كانت فی رضوان الاحدیة الروضة الاحدید
۱۳	۱۸	بااینکه	که بااینکه
۱۳	۱۸	باوجوداینکه	مع ذلك
۸	۱۹	این مظلوم	اینخادم فانی
۱۳	۱۹	ذی الجلال	ذوالجلال
۱۴	۱۹	لانرید	مانرید
۵	۲۰	ومثل كلمه طیبه	مثلاکلمه طیبه
۹	۲۰	الطاف بديعه	الطاف لطیفه
۱۱	۲۰	شوند	شود
۵و۴	۲۱		ان الله غنى عن كل ان الله كان غنياً عنه من فی العالمین مجموع - وعمايشاهدویری
۸	۲۰	نمودند	کردند
۲	۲۲	ظاهر می گردد	ظاهر می شود
۳	۲۲	جمال موعود	طلعت موعود
			ان السماءوالارض السماءوالارض
۱۳	۲۲		يمكن ان تزولان و تزولان ولكن لكن كلام ابن الانسان كلامی لايزول لن يزول ابداً
۷	۲۴	حکم ظاهر	حکم ظاهر
۱۱	۲۷	هم چو	هم چه
۱۵	۲۷	ویامورات دیگرکه بخیال خود	ویاخیالات دیگرکه بخیال خود
		الذینهم شربوامن	وتكون من الذین هم
۶	۲۸	کاس العلم والعرفان	کانوعن کاس العلم مشروباً
۴	۲۹	می شود	میشوند
۱۳	۲۹	ان شمس	این شمس

۱۷	۲۹	حکمه‌اعادت	حکمه‌اعادت
۱	۳۰	ببعضی	وببعضی
		فتعالی عما یذکر	فتعالی عما هم
۸	۳۰	العباد فی وصفهم	یذکرون العباد و وصفهم
۷	۳۱	تغابن	یوم تغابن
۱۲	۳۱	عرفان ظاهره	عرفان ظاهری
۱۵	۳۳	ان فقیر	این فقیر
۶	۳۴	احاطه ان	احاطه او
۶	۳۵	بی ثمر حذف شده	حکمش بی ثمر
۱۴	۳۵	ازافق ظهور	ازافق مهدی
۱۶	۳۵	جناحی عین ایقین	جناحین عین الیقین
۱۱	۳۶	فلا اقسام برب المشارق والمغرب	رب المشارق والمغرب
۱۳	۳۶	بر حقیقت	بحقیقت
۱۲	۳۷	اعظم است	اعظم تراست
۱۳	۳۷	دینی که	که دینی که
۱۴	۳۷	در ظل او	در تحت او
۱۵	۳۷	مشرقه ان	مشرقه او
۱۶	۳۷	ذکر انرا	ذکر او را
۹-۸	۳۸	مبارکه لطیفه رقیقه	مبارک لطیف رقیق
۱۱	۳۸	برقلوبی	برهرقلوبی
۶	۳۹	انرا	او را
۶	۴۰	بران	بر او
۸	۴۰	را حذف شده	منیع را
۴	۴۰	پیچیده شده	پیچیده شد
۱۴	۴۱	در کتب	در کتاب
۲	۴۲	باری	تا اینکه
۱۶	۴۲	از حذف شده	اکثری از
۲	۴۴	در دو جا که شده	کی
۴	۴۴	حمر مستنفره فرت	کحمر مستنفره فرت
		من قسوره	من القسوره
۸	۴۴	خلاص	خلوص
۷	۴۷	طلعت کبری	طلعت قدم
		لیتنی مت قبل هذه	لیتنی مت قبل
۱۰	۴۷	موقفی هذا ام کنت و کنت - ترجمه ای	



		نیز تصحیح شده	
۱	۴۸	روح القدس	روح قدس
۵	۴۸	مضمون ان	مضمون او
۷	۴۸	امتحان اعظم	امتحان عظمی
۱	۵۰	داده اند-اورده اند	دادند-اوردند
۱۲	۵۱	بشکفد	بشکافت
۱	۵۱	ان	او
		کذلک نورنافق سماء	کذلک نرش علیک
		من انوارالشموس البیان من انوارالشموس	من انوارالشموس البیان من انوارالشموس
		الحکمة والعرفان لتطمئن	الحکمة والعرفان لتطمئن
۲	۵۲	بهاقلبک وتکون من- الذین طاروا باجنحة الایقان فی هواء ربهم الرحمن	بهاقلبک وتکون من الذین کانوا بجناحین الایقان فی هواء العلم مطیوراً
۶	۵۲	سقوط	اسقاط
۹	۵۲	ظاهره ست	ظاهره ست
۱۵	۵۲	ظاهره وباطنه	ظاهره وباطن
۳	۵۳	به ظهور	بر ظهور
۷	۵۴	ظاهره وباطنه	ظاهره وباطن
۲	۵۵	واحداً	واحد
۹	۵۵	ظاهره	ظاهر
۲	۵۶	ان-حذف شده	فقدان ان
۳	۵۶	دران	دراین
۷	۵۷	امثال ان	امثال ذلک
۱۰	۵۷	می فرماید	میفرماید
۱۳	۵۷	عرض	عارضه
۱	۵۹	لن یصل	لن یوصل
۱۷	۵۹	ان	این
۶	۶۰	ازلی	ازلیه
۸	۶۰	امثال ان	امثال ذلک
۱۱	۶۰	به ان	باو
		هل ینظرون الا ان	یوم یاتی الله فی ظلل
۱۰	۶۳	یاتیهم الله فی ظلل (ترجمه ۶۳ نیز تصحیح شده)	
۱۴	۶۵	نموده اند	نمودند

۱۴	۵۶	نشده اند	نشدند
۱	۶۶	را-حذف شده	مطالب را
۵	۶۶	سالکا	مسلوکا
۱۲	۶۷	قدسیه-صمدانیه	قدسی-صمدانی
۱	۶۸	که-حذف شده	که اگر
۳	۶۸	ظاهره	ظاهر
۱۳	۶۸	ان	او
۳	۶۹	انکه	اینکه
۷	۶۹	جهد	جد
۱۰	۶۹	ورحمت	رحمت
۱۱	۶۹	مقرند	مقر
۷	۷۰	نموده اند	نموده
۹	۷۰	لظهور	بظهور
۱۲	۷۰	که-حذف شده	که از
۱۷	۷۰	می-حذف شده	می نمایند
۲	۷۱	براینکه	ازاینکه
۴	۷۱	براستی می گویم	بااینکه
۷	۷۱	مخصوصه	مخصوص
۱۵	۷۱	نجیکم	انجیکم
۱۷	۷۱	ان	او
۱۲	۷۲	عن مواضعه	من بعدمواضعه
۳	۷۳	انرا	اورا
۶	۷۳	فرقان	فرقانی
۱۳	۷۳	ایات کتاب وعلامه ایات کتابرادرعلامات ظهور	
۱۶	۷۴	را-حذف شده	مذکوره را
۱۵	۷۵	بعدازان	که بعدازان
۶	۷۶	یظن العباد	یظنون العباد
۷	۷۶	ازلی	ازلیه
۹	۷۷	کفایت کن	کفایت نما
۲	۷۸	انرا	اورا
۵	۷۸	من امن	ان تومنوا
۸	۷۸	اسمعوا	فلتسمعن
۱۶	۷۸	بجناحین الانقطاع بجناحی الانقطاع	بجناحین الانقطاع بجناحی الانقطاع
		فی الهواء	فی هواء

۱	۷۹	صاحبان نفس زکی صاحبان نفس زکیه	
۲	۷۹	قدسیه	قدسی
۶	۷۹	چه که این جواهر	چه این جواهر
۷	۷۹	یفعل الله مایشاء	یفعل مایشاء
۱۵	۸۰	بتمامهم	بتمامه
۵	۸۲	سماویہ-الهیہ	سماوی-الهی
۸۳	۸۲	الهیہ درسه جاص	الهی
۸	۸۳	اشددلاله واعظم حکایه	اشددلیلا واعظم حکایات
۶	۸۴	وتلک	تلک
۱۳	۸۴	صفات-معادن	صفت-معدن
۲	۸۵	علوم الہیہ	علوم الہی
۳	۸۵	کلمات قدسیہ	کلمات قدس
۵	۸۵	طائفند	طایف شدہ
۷	۸۵	یتخذہ (دوجا تصحیح شدہ)	یتخذہ
۱	۸۶	ایات الہیہ	ایات الہی
۱	۸۷	وان	واين
۴	۸۷	مطالب اسرار	مطالع اسماء
۱۰	۸۸	یتحرک	یحرك
۱۱	۸۹	ان تبتغی	فاتبغی
۱۴	۹۰	باطنیہ	باطنی
۳	۹۱	کل	جميع
۴	۹۱	منزلہ	نازله
۳	۹۲	من الشلریین	مشروبا
۷	۹۲	می خوردومی اشامند	مرزوق ومشروب
			می شوند
۱۴	۹۲	ولهم	لهم
۸	۹۳	دائمی	دائمه
۱۳	۹۳	احمدیہ	احمدی
۱	۹۴	ولئن	لئن
۷	۹۴	ءانالفی خلق جدید	ءانالمبعوثون
۱۶	۹۴	الہیہ	الہی
۲	۹۵	اذاکہ	کہ اذاکہ
		وفنفخ فی الصورذلک	فنفخ فی الصورفذلک
۴	۹۵	رجع بعید (ترجمہ اش نیزاصلاح شدہ)	رجع بعید

۸	۹۵	باواست کشنده و باواست اینده و گواه گواهان	شده
۱۲	۹۵	محمدیه	محمدی
۱۳	۹۵	ادراک نمی کنند (اضافه شده)	
۴	۹۶	را-حذف شده	غافلین را
۵	۹۶	جدیده ایمانیه	جدید ایمانی
۶	۹۶	وقتیکه	که وقتیکه
۱۴	۹۶	همه-حذف شده	همه مردم
۱۶	۹۶	بااینکه	که بااینکه
۷	۹۷	لایقدر	لن یقدر
۱۱	۹۷	که-حذف شده	که نفسیکه
۱	۹۸	الهییه	الهی
۴	۹۸	مردمی که	مردمیرا که
۵	۹۸	به فیض	از فیض
۸	۹۸	حذف شده	چنانچه
۱۲	۹۸	لیدفنه	لیدفنو
۱۳	۹۸	را-حذف شده	مرده هارا
۷	۹۹	برایشان	برانها
۱۷	۹۹	شاربند	مشرو بند
۴	۱۰۰	انرا	اورا
۱۲	۱۰۰	متردی	مردی
۳	۱۰۱	شریفه	شریف
۹	۱۰۱	ازایشان	ازانها
۱۶	۱۰۱	الیه	الی الله
۱	۱۰۲	علی لوح	علی الواح
۳	۱۰۲	ان	او
۶	۱۰۳	این مظلوم	این خادم فانی
۸	۱۰۳	یصف العباد	یصفون العباد
۵	۱۰۴	ظاهره	سلطنت ظاهر
۹	۱۰۴	وان جندنا لهم الغالبون	جندالله هم الغالبون
۱۴	۱۰۴	قدسیه-ازلیه	قدس-ازلی
۱۴	۱۰۶	ثابته-راسخه	ثابت-راسخ
۱۵	۱۰۶	ان است	اواست

۱۶	۱۰۶	باطنیه	باطنی
۱	۱۰۶	بااینکه	که بااینکه
۷	۱۰۷	واقع شد چه ثمری	واقع شد چه ثمری
۱۲	۱۰۷	از-حذف شده	از جان و مال
۸	۱۰۸	لعلکم	لعل انتم
۷	۱۰۹	فائز شوی	مشروب شوی
۱۶	۱۰۹	دران هست	دراوهست
۱۶	۱۰۹	که-حذف شده	که ایا
۱۰	۱۱۰	وفیافا(نام شخصی است)اضافه کرده اند	وفیافا(نام شخصی است)اضافه کرده اند
۷	۱۱۱	باطنیه	باطنی
۳	۱۱۲	لابن الانسان	ابن الانسان
۱۰	۱۱۲	انکه	اینکه
۱۱	۱۱۲	برای پسرانسان	پسرانسان سلطان
		سلطانی است	است
۱	۱۱۳	ریاض	رضوان
۳	۱۱۳	امثال ان	امثال او
۴	۱۱۳	که-حذف شده	که آنچه
۱۰	۱۱۳	من قبله	من قبل
۱۴	۱۱۴	بی معنی	بی معنوی
۲	۱۱۶	بان	باو
۳	۱۱۶	شرافت	شرف
۷	۱۱۶	من رحمتی	من رحمه الله
۱۲	۱۱۶	فمن کان یرجو	من بر جو
۱۶	۱۱۸	چه که اعظم	چه اعظم
۱۴	۱۲۰	لایطفی	لایطفی
		هل ينظرون الا ان	یوم یاتی الله فی
۱۴	۱۲۰	یاتیههم الله	ظلل من الغمام
۷	۱۲۱	این یوم	ان یوم
۱۱	۱۲۱	بعلموم ظاهره	بعلمهای ظاهره
۳	۱۲۲	شرافت کبری	شرف کبری
۴	۱۲۲	ان	او
۹	۱۲۲	که-حذف شده	از علما که نظر
۱	۱۲۳	یذکرکم	یؤیدکم
۸	۱۲۳	ازلیه بعینها	ازلیه بعینه
۱۰	۱۲۳	بان	باو

۲	۱۲۴	انرا	اورا
۵	۱۲۶	چرا اضافه شده	
۷	۱۲۷	غبارها	حجبات
۷	۱۲۷	اضافه شده	سیل
۱۴	۱۲۷	شارب	مشروب
۶	۱۲۸	اول	اولی
۱۲	۱۲۸	واحدۀ	واحد
۴	۱۲۹	جدیده	جدید
۶	۱۳۰	شاید	گاه است
۹	۱۳۰	مقتدون	لمقتدون
۵	۱۳۱	فوزاکبر	فوزکبری
۷	۱۳۱	مینمود	مینمودند
۱۲	۱۳۱	که-حذف شده	محال است که
۵	۱۳۲	درهرحال	برهرحالت
۶	۱۳۲	بمقام	بمقر
۱۲	۱۳۲	محدود	محدوده
۳	۱۳۳	شافیه کافیه رافیه	شافی کافی وافی
۵	۱۳۳	غیبیه	غیبی
۱	۱۳۴	ظاهره	ظاهر
۶	۱۳۴	قدسیه	قدسی
۷	۱۳۵	بران	براو
۶	۱۳۶	فرمود	فرمودند
۹	۱۳۶	اول و آخر	ادم اولی و آخری
۴	۱۳۷	صادق می اید	صدق می اید
۱۴	۱۳۹	البسه	لباس
۱۰	۱۳۹	نشد	نشدند
۱۲	۱۳۹	کانو یفعلون	کانو ان یفعلون
۱۴	۱۳۹	لعلکم	لعل انتم
۱۶	۱۳۹	همچنین	این
۹	۱۴۰	انرا	اورا
۱۲	۱۴۰	الی نهاییه	ازنهایه
۱۲	۱۴۰	خواهند	خواهد
۱۱	۱۴۱	بدءله	له بدء
۴	۱۴۲	لکن	لکنه
۸	۱۴۲	ازان	ازاو

۹	۱۴۲	اعرض	اعرضوا
۶	۱۴۳	می اشامیدند	مشروب می شدند
۸	۱۴۳	قدرته	قدرتک
۸	۱۴۳	علیه	علیک
۹	۱۴۳	عامل است آنچه	امل است بانچه
۱۳	۱۴۳	مقرو مرجع	مرجع ومقر
۱	۱۴۴	بمقام وحدی	بسرحدی
۱۰	۱۴۴	هزارودویست وهشتاد شده!!	هزارودویست وهفتاد وهشت سنه
۱۷	۱۴۴	اسراران	اسراراوست
۶	۱۴۶	دولت را	دولت
۱۰	۱۴۶	حذف شده	قال وقوله الحق
۱۳	۱۴۶	بماکانويعملون	فیمايعملون
۱۴	۱۴۶	علی العالم	علی العالمین
۳	۱۴۷	غیراین	غیرازاین
۷	۱۴۷	قصر	قصور
۱۰	۱۴۷	ینطقون	یسنطقون
۱۳	۱۴۷	مقام	درمقام
۱	۱۵۰	ولکن	ولکنه
۱۲	۱۵۰	ان جواهر	ان جوهر
۱۳	۱۵۰	ارتقاءبمعارج	اتبلاغ معارج
۷	۱۵۱	درغیرسبیل	بغیرسبیل
۹	۱۵۳	مسئوله-حذف شده	مسائل مسئوله
۱۲	۱۵۳	علمهای مجعوله	علومهای مجعوله
۱۷	۱۵۳	کثرها	کثره
۶	۱۵۶	علمها	علومات
۴	۱۵۷	بنارجمال محبوب سوختیم	بنارجمال محبوب دریدیم
۱۳	۱۵۷	مضطرب	مهتز
۱۰	۱۵۷	سبحان الله	فسبحان الله
۳	۱۵۸	که-حذف شده	که فی الحقیقه
۱۱	۱۵۸	بی علم فانی	بی علم فانیرا
۱	۱۵۹	ازان	ازاو
۱۱	۱۵۹	موسی علم وعدل	موسی عهد

۳	۱۶۴	اقافیه وانفسیه	افاقی وانفسی
۶	۱۶۴	ظهور صمدانیه	تحکی صمدانیه
۱۴	۱۶۶	بان است	باواست
۱۵	۱۲ تا صفحه	چهار جان شده در ۱۶۶	او
۱۷	۱۶۶	انرا	اورا
۱۰	۱۶۸	نفس زکیه	نفس زکی
۱۴	۱۶۸	ان	او
	۱۶۹	پنج جان شده	او
۵	۱۷۰	مقدر	مقدره
۶	۱۷۰	بدیعه	بدیع
۱۰	۱۷۰	ان	او
۱۲	۱۷۰	شهیداً	شهید
-	۱۷۱	در هفت جان شده	او
-	۱۷۳	در سه جالهییه شده	الهی
	۱۷۴	در هر دو نسخه بدون واواست خار	عذابی خار کنند
۳	۱۷۴	فاسقط علینا	فانزل علینا
۴	۱۷۴	انکان هذوالحق من عتدک فتامطر علینا	انکان هذالحق فانزل علینا
۶	۱۷۴	سمائیه	مائده سمائی
۹	۱۷۴	معنویه الهیه سبحانیه	معنوی الهی سبحانی
۱۱	۱۷۵	بیارید	بیارید
۹	۱۷۶	ادراک ان در مردم	ادراک اواز مردم
۱۰	۱۷۶	الهییه	الهی
۱	۱۷۷	الهییه-معنویه	الهی معنوی
۵	۱۷۸	انکارها	انکارات
۶	۱۷۹	ان	او
۳	۱۸۰	ان	او
۴	۱۸۱	قدسیه-گویند	قدسی-گفتند
۴	۱۸۱	ندا	نغمه
۵	۱۸۲	لوح	الواح
۴	۱۸۳	الهییه	الهی
۱۲	۱۸۴	جدیده بدیعه الهیه قدیمه	جدید بدیع الهی قدیم
۱۶	۱۸۴	بدیعه	بدیع
۶	۱۸۵	نزلنا	انزلنا



۸	۱۸۵	فرقانیه	فرقانی
۱	۱۸۶	فیض اکبر	فیض کبری
۱۶	۱۸۶	هذین المنهجین	هذه المنهجین
۱۱	۱۸۷	قدسیه	قدسی
۱۴	۱۸۷	ان	او
۱۵	۱۸۷	ظهوراظهر	ظهور کبری
۵	۱۸۸	ملا محمد علی	ملا علی محمد
۱۳	۱۸۸	امثال انها	امثال ذلک
۷	۱۸۹	را-حذف شده	جانرا
۱۳	۱۸۹	رب اعلی	رب العلی
۱۴	۱۸۹	ظاهرشان وباطنشان	ظاهر وباطنشان
۳	۱۹۰	فانیه	دنیای فانی
۵	۱۹۰	تقدیر	تقدیرات
۱۳	۱۹۲	مضت	مضی
۱۴	۱۹۲	لا-حذف شده	لاتهوی
۱۶	۱۹۲	تشرق	یستشرق
۱۷	۱۹۲	بانوار	من انوار
۱۴	۱۹۴	برچنین امر مهم	برچنین مهم
۳	۱۹۵	ان	او
۷	۱۹۶	مااكتسب	بمااكتسب
۷	۱۹۶	یده عن الفضل مغلوله	ایده عن الفضل مغلوله
۱۷	۱۹۷	نموده	نمود
۵	۱۹۸	وجوداست	وجود
۸	۱۹۹	ان	او
۱۱	۱۹۹	مقرره	مقر
۴	۲۰۰	احتیاج نیست	احتیاج ذکر نیست
۵	۲۰۱	برهمان	بهمان
۶	۲۰۱	ان	او
۱۵	۲۰۱	احادیثیکه	احادیث را
۱۴	۲۰۲	چه استدلالها	استدلالها
۱۶	۲۰۲	چه اگر	اگرچه
۷	۲۰۵	غیر الحرفین	بغیر الحرفین
۷	۲۰۵	این بیست و پنج	بیست و پنج
۱	۲۰۶	ام تحسب	اتحسب
۶	۲۰۷	ارواح مقدسه	ارواح الهیه

۲	۲۰۸	وجودات	وجوهات
۱۷	۲۰۸	علوم	علم
۱۰	۲۰۹	جهد	جد
۱	۲۱۰	را-حذف شده	نفاقرا
۱۷	۲۱۱	نموده	نمود
۲	۲۱۲	متواتر	متواتراً
۵	۲۱۲	مستورنقطه وکلمه علیا	کلمه ونقطه
۱۰-۱۳	۲۱۲	حجترا-اقبالشانرا رازيادشده	حجترا-اقبالشانرا رازيادشده
۲	۲۱۳	بظاهرانها	بانها
۶	۲۱۳	فی حدیث المفضل	فی الحدیث والمفضل
۱	۲۱۴	بعدهم	بعدازاین هم
۱۷	۲۱۴	لکل علم	لکل کلام
۱	۲۱۵	بیث	یثبت
۷	۲۱۵	ان	این
۱۷	۲۱۵	بایاته	بایات الله
		لوانتم	ان انتم

### به نظر شما عمداست یا سهوی یا خیانت؟

از اصول مسلمة در بحث نبوت و جوب وجود و وصفت است در نبي در تمام دوران زندگيش و بالاخص هنگام دعوی پیامبری و بانداشتن یکی از این دو وصفت ادعاء و به حکم حس و عقل از اعتبار ساقط است اول امانت دوم صدق ، و راستی زیرا از طرفی بحکم عقل دفع ضرر محتمل واجب است و از طرف دیگر اطاعت امر نبي در بذل جان و مال واجب پس اگر کسی ادعای نبوت کند و خیانت و دروغ گوئی او بهر عنوان که باشد آشکار گردد تنها همین دلیل برای بطلان ادعای او کافی است و نباید در اطرافش دیگر سخنی گفت.

آقای میرزا حسین علی نویسنده کتاب ایقان که پایه ادعای خود را از نبوت گذرانده و بخدائی رسانده و پیروانش نیز او را با (جل ذکره الاعلی) نام میبردند نه رعایت امانت و صداقت را از نظر ادعایش در آن کتاب نکرده بلکه رعایت قانون فن تألیف و نویسندگی را نیز ننموده که اهل این فن تصرف در عبارات دیگران راهنگام نقل خیانت بزرگ ادبی و علمی و اخلاقی دانسته اند. نویسنده ایقان در اکثر عباراتی که از قرآن و اخبار و انجیل نقل نموده تصرفاتی کرده و بصورت خواست خودش در آورده است بخيانتی که در نقل اخبار کرده در جای دیگر این کتاب اجمالاً اشاراتی شده و اکنون ایاتی را که در آنها تصرف کرده از نظر خوانندگان عزیز می گذرانیم .

ضمناً خاطر شمارا این نکته متوجه می کنیم که همچنانکه متن کتاب ایقان را تصحیح کرده اند این آیات را نیز در ایقان های چاپی اخیر اصلاح نموده اند. و من نخست از ایقان خطی این عبارات را نقل و سپس تصحیح شده آنرا از ایقان چاپی در برابرش می نویسم.

#### تصحیح شده موافق قرآن در ایقان چاپی

۱- هل ينظرون الا ان ياتيهم الله في ظلل من

الغمام ص ۶۳

۲- ولكن البر من امن بالله واليوم الاخر ص ۷۸۱۷۲ سورة البقره.

۳- وان كان كبر عليك اعراضهم فان استطعت

#### عبارت منقول از ایقان خطی

۱- يوم ياتي الله في ظلل من الغمام ايه ۲۰۶

سورة البقره.

۲- ولكن البران تومنو بالله واليوم الاخر ايه

۳- وان كبر عليك اعراضهم فان استطعت

فابتغى فى الارض ايه ۳۵-سورة الانعام.	ان تبتغى نفقافى الارض ص ۱,۹
۴-كحمر مستنفره فرت من القسوره سورة	۴-كانهم حمر مستنفره فرت من قسوره ص ۴۴
المدثرايه ۵۱	
۵-والابرار يشربون عن كاس ايه ۵ سورة الدهر	۵-ان الابرار يشربون من كاس ص ۳۵
۶-اولئك يتسوامن رحمة الله ايه ۲۲ سورة	۶-اولئك يتسوامن رحمتى ص ۱۱۶
العنكبوت.	
۷-ليتنى مت قبل موقفى هذا م كنت ايه ۲۳	۷-ليتنى مت قبل هذا و كنت ۴۷
سوره مريم.	
۸-واذا القوالذين امنوا قالوا منا...عليم بما فى	۸-اذا القوكم قالوا منا...عليم بذات الصدور
الصدور ايه ۱۵ ال عمران	ص ۶۵
۹-ونفخ فى الصور ذلك رجع بعيد ايه ۱۹ سوره ق.	۹-ونفخ فى الصور ذلك يوم الوعيد ص ۹۵
۱۰-ولكنه رسول الله آيه ۴۰.سورة الاحزاب.	۱۰-ولكن رسول الله ص ۱۵۰

خوانندگان این کتاب متوجه باشند که ممکن است هنگام اعتراض به آنها بگویند ایه نقل به معنی شده است بگوئید: اولاد نقل بمعنی عبارت را عیناً نقل نمی کنند بلکه معنی آن را با عباراتی می آورند که مخالف با معنی عبارت اول نباشد. ثانياً- اگر از نظر مصححین اشکال نداشته برای چه ضمن تصحیح غلطهای کتاب ایقان ان آیات را نیز صحیحاً نقل کرده اند. این نویسنده با عباراتی که از انجیل متی اصحاح ۲۴ نقل نموده نیز همین روش را بکار برده خوانندگان ممکن است با انجیل عربی تطبیق کنند که باین عبارت شروع می شود (ولوقت من بعد ضیق تلك الايام....) لکن چیزی که باید بیشتر به ان توجه داشت این است که عبارتی را در پایان ان بیان حضرت مسیح می فرماید که تاکید برای تحقیق وقوع خبری است که از آمدن شخصی می دهد (السماء والارض تزولان و کلامی لایزول) آقای میرزا حسین علی این قسمت را از اصل جدا کرده و باین عبارت غلط برای گرفتن نتیجه غلط دیگر نوشته که در صفحه ۳۳ ایقان چاپی فقط عبارت عربی انرا تصحیح کرده اند. (ان السماء والارض یمكن ان یزولان ولكن کلام ابن الانسان لن یزول ابد اکلام من هرگز زائل نمی شود و همیشه باقی و ثابت میان مردم خواهد بود و از این راه است که اهل انجیل می گوید که حکم انجیل هرگز منسوخ نمی شود) تا این جا عبارات ایقان خطی بود.

اولاً- عبارت را غلط نقل و ترجمه کرده برای گرفتن این نتیجه که مسیحیان نیز مثل مسلمانان می گویند دین مسیح نسخ نمی شود و چون با آمدن اسلام نسخ شد پس باید اسلام هم نسخ شود.

ثانياً- دروغی به مسیحیان نسبت داده زیرا آنها مدعی عدم نسخ دین مسیح نیستند بلکه منتظر موعودی هستند که می گویند هنوز نیامده و خود همین عبارات مورد بحث خبر از آمدن کسی است البته مسیحیان انکار انجیل نخواهند کرد. ثالثاً به فرض اینکه مسیحیان را چنین عقیده باشد او چرا عبارت را لفظ و معنی غلط نقل کرده؟!

خواهشمندم از آقایان بهائی پرسید ایا حاضر هستند آنچه را که مادر این کتاب نوشته ایم با اصل ایقانهای خطی پیش تطبیق نموده و برای خود فکری کنند یا کسانیکه دور این سفره کار گردانند نمی گذارند انعام الله توجهی فرمایند. بهر حال اختیار با آنان و قضاوت با خوانندگان است.

در پایان جدول بعضی اغلاط را که مصححین متوجه نشده اند استخراج نموده و از خوانندگان و بهائیان متوقعیم ببیند بشند که ایا با عقل سازگار است چنین کتاب نویسی را خدا و یا پیامبر و چنین کتاب را وحی دانست؟!

اول- صفحه دوم (لعل تصلن) لعل از حروف مشبهه و از مختصات اسم است و بر فعل داخل نمی شود و متصلن فعل مضارع موكذبون تاکید است و ادخال لعل بران غلط است.

دوم-صفحه ۸-عیونات غلط است زیرا عیون جمع عین است.

سوم-صفحه ۶ العل بر فعل داخل شده.

چهارم-صفحه ۱۴۴ ابوابهای معانی غلط است. چون ابواب جمع باب و عربی است وهازادوات جمع فارسی است.

پنجم-صفحه ۵۹ حوریات غلط است چون خود جمع حورامی باشد و بالف و تاج جمع بسته نمی شود.

ششم-صفحه ۱۲۲ اغلط راکه خواسته اند تصحیح کنند در اثر غفلت غلط تر شده عبارت ایقان اینست بقطره ای از چشمه لطیف یفعل مایشاء و یحکم مایرید مشروب می شدند مصحح بقطره رادست نزده لکن مشروب می شدند مایشاء میگرداند و عبارت چنین شده (بقطره از چشمه لطیف یفعل مایشاء و یحکم مایرید مایشاء میگرداند) ضمنا خوانندگان گمان نکنند که بائی و واوی را کم یا زیاد کردن چه اثر و عیبی دارد زیرا اهل ادب می دانند بایک نقطه محرم مجرم و بایک الف منفق منافق می شود اعاذنا الله سبحانه من شرور انفسنا و هفوات السننانه ولی قدیر.

من یظهره اله کیست؟ نقطه اولی (سیدعلی محمد) در بیان می گوید پس از من انکس راکه خدا ظاهر می کند (مقصودش قائم ظاهر فرزند امام حسن عسگری است چنانکه از تفسیر سوره کوثر دانستیم) خواهد آمد بایاد او را بزرگ شمرد و از او معجزه و حجه نخواست و هر چه از حرفهای من پسندد مقبول و هر چه نپسندد مردود است این سخن بهانه بدست عده ای دام انداز داد که هر یک پرچم من یظهره الهی برافراشتند و پیراکنده کردن این ملت بدبخت همت گماشتند اول حسین میلانی معروف به حسین جان دوم میرزا اسدالله ملقب به دیان که باب او را کاتب صبح ازل قرارداد بود سوم سید کور هندی (۱)

چهارم میرزا عبدالله متخلص به غوغا پنجم حاج میرزا موسی قمی ششم میرزا محمد زرندی معروف به نبیل که بعد از پیروان بهاء شده هفتم هاشم کاشانی هشتم میرزا حسینعلی نوری.

هریک از اینها از نادانی گروهی استفاده کرده گذشتند و لکن جریان امر به سود میرزا حسینعلی تمام شد یعنی توانست زمینه را با کمک برادرش ازل طوری آماده کند که نتیجه را بر او برده باشد و خود او در کتاب اشراقاتش به این اختلاف اشاره کرده می نویسد (سبحان الله مع التماس نقطه اولی و وصیتش کل رادردم اعتراض بظهور اعظم مع ذلک بعضی به اسم مرات و بعضی به اسم وصی حزبی به اسم ولی از حق محرومند عنقریب به بمثابه حزب قبلی اسم نجیب و نقیب به میان آید) مقصودش از حزب قبلی شیخیه است که نجیب و نقیب اصلاح آنهاست.

(۱) در کتاب نقطه الکاف می نویسد (اما ظهور ثانی... اقا سید هندی بوده... از خانواده سید جلال هندی که مردی بوده... از درویش داغداری که در صفحه ایران بهم می رسند) مقصودش از درویش داغدار خاکساری هاست که مرشد تن آنها را داغ می گذارد، نگاه شرح فتنه و اختلافاتی راکه بین او و سران بایه بوده سر بسته از صفحه ۲۵۵ تا ۲۶۰ می نویسد- نویسنده کتاب آن سید کور را ظهور حسینی می داند و بعضی ادعاهای دیگر اشاره ای دارد.

(۱) ادوار دبراون در مقدمه کتاب نقطه الکاف می نویسد: هر کس به دقت در آنچه باب در خصوص من یظهره اله گفته و صایای اکیده که در ایمان باو و عدم احتجاج بهیچ شیئی نبوده تأمل نماید تعجب نخواهد کرد از اینکه با وجود آنهمه اختلافات شدید به بالاخره اکثر بایه دعوی بهاء اله را پذیرفتند... اشکال مسئله چندان در اینجانیست اشکالی که هست در این است که صبح ازل که بلاشبهه باب او را جانشین وصی خود قرارداد بود بدشدت و اصرار هر چه تمامتر از تصدیق دعوی نابرداری خود امتناع شدید و ابای مستمر نمودن باین بهائی که قطعاً بایه من جانب اله بودن باب معتقد باشد (چه کسی که به یک ظهوری ایمان آورد بایه تمام ظهورات قبل رانیز تصدیق نماید)

بالضروره مجبور است اعتراف کند که باب مظهر مشیت الهی مبعوث من جانب اله و دارای الهام و علم من لدنی بود عالم اعماد کسی را برای جانشینی خود انتخاب کرد که بایستی بعد از خودش نقطه ظلمت و اشد منکرین من یظهره اله گردد تا اینجاسخان ادوار دبراون بود. البته خوانندگان عزیز متوجه خواهند شد که مؤمن به آقای میرزا حسینعلی ناچار کافر به سید محمدعلی خواهد بود بنابراین کاخ دعوت نقطه اولی که پی دین بهائی می باشد وقتی فروریخت بنای بهائیات خود بخود خراب است پس درست است که گفتیم (بهائیت دین نیست)

میرزا حسینعلی من یظهره اله نیست- بانکه آقای میرزا حسینعلی خود را از پیروان فدائی نقطه (باب) معرفی کرد و ایقان را در اثبات امر بیان نوشت تقریباً پس از یکسال که از نوشتن ایقان گذشت حرفهای خود را زیر پا گذاشت و گفت من همان من یظهره اله هستم که نقطه از وجودم خبر دارد.

چون اودعوی خودرامتکی به سخنان باب کرده ماهم عین عبارات سیدعلی محمدراکه درباره خصوصیات و نشانیهای من یظهره اله گفته (باتوجه به تعیین مدتی که نقل از نقطه الکاف خواندی) از کتاب بیان نوشته وداوری رابه خوانندگان وامی گذاریم شاید برای آقایان بهائیانیکه از اینگونه مطالب ووقایع بی خبرند انشاءالله مفید باشد (۱)

الف-فلتشهدن لولم یکمل خلق ظهورلم یظهره اله ظهوره الاخرانه کان علاماحکیم.قل ان کل ظهورکمثل ارض یفرس فیهاالاشجارفاذاکملت الاشجارکلهن اثمرت فاذا یظهره اله مظهرنفسه لیاخذن الثمرات انه کان لظافاًخیرانتم فی الظهرالقبل تتفکرون لماظهره اله داودواغرس ماشافی الزبورفلماقضى عددالمتین فاذاقداظهره اله موسی لیاخذن قمرات ماغرس بداودفی الزبوران الذین هم امنوا بموسى فاولئک هم ثمرات ماثمرن اشجارالزبورعنه اله ان انتم تعلمون ومثل ذلك عيسى بعدموسى ومثل ذلك محمدبعده عيسى ومثل ذلك على محمدبعده محمدمثل ذلك من یظهره اله من بعدعلی محمد. یعنی البته بایدگواهی دهی اگرکامل نشده باشدخلق ظهوری خداظهارنمی کندظهوردیگری راهماناوبسیارداناوحکیم است بگوهرظهوری مانندمثل زمینی که درآن درختهانسانندپس چون درختهاهمه به کمال رسیدندثمردهندپس درانحال خدااشکارمی کندمظهرنفس خودرا تا البته ان ثمرات رابگیردهمانابسیارلطیف وخیراست شمدارپشت پیش (مقصودش تاریخ گذشتگان است) میاندیشیدهنگامیکه آشکارکردخداودراونشاندا آنچه راکه خواست درزبورپس چون عددمتینی گذشت (یعنی پانصدسال) پس درانحال خداظهارکردموسى راتالبته بگیردثمرهای آنچه راکه بسبب داودنشانده بوددرزبورآنکسانیکه ایمان آوردندبموسى آنهامیوه درختهای زبوربودندزخدااگرشماعمل کنیدومانندانست عيسى بعدازموسى ومثل ان محمدبعدهازعيسى ومثل آن على محمدبعدهازمحمدومثل آن من یظهره اله بعدازعلی محمدتا اینجا سخنان باب بودوازمجموع آن چندمطلب به دست می آید. اول-بایدهرظهوربه کمال خودبرسد وپس ازان ظهوردیگری بشودچون مدت ادعای ظهورباب برحسب اعتراف خودمیرزاحسینعلی دوهزارویکسال بوده تاآن تمام نشودمن یظهره اله ظاهرنخواهدشدواگرکسی ادعاکنددروغ است وغلط پس میرزاحسینعلی من یظهره اله نیست. دوم-بایدفرزندان کسانیکه بظهورقبل ایمان آورده اندبظهوربعدا ایمان آوردیعنی علی الاقل بین هرظهوری یک طبقه فاصله باشدچون میرزاحسینعلی نوزده سال بعدازادعای باب برخلاف کتاب ایقان خودش این ادعا را کردمن یظهره اله معهودنیست زیرامن یظهره اله بایدثمرات اشجاربیان رابگیرد.

سوم-باب که میرزاحسینعلی اوراسلطان رسل گفته این موضوع تاریخی رانفهمیده که موسی پیش ازداودبوده وبایستی می گفت داودثمره اشجارموسى رابایدبچیندچنانکه جناب میرزانیزدر کتاب ایقان آنجاکه راجع به تغییرقبله نوشته می گوید (چنانچه درعهداکثری انبیاءکه بعدازموسى مبعوث به رسالت شدندمثل داودوعيسى ودون آنهاانبیاءاعظم) دیگران که باین غلط پی برده بودندهمین رازمیرزاحسینعلی پرسیده بودندچون پاسخ درستی نداشته علی الرسم بمغالطه کاری افتاده وبرخلاف عقیده خودش سائل راما بریذیرفتن این سخن غلط می کندچنانکه دراشراقات می گوید (الاکنون چندکرت اهل بیان سؤال نموده اندکه حضرت داودصاحب زبور بعدازحضرت کلیم ولكن نقطه اولی روح ماسویه فواه ان حضرت راقبل ازموسى ذکرنموده واین فقره مخالف کتب ومانعندالرساله است قلنااتق اله ولاتعترض علی من زینه اله من عصمةالکبرى سزاوارانکه مشرق امرالهی راتصدیق نمائیدچه آنکه بمقتضای حکمت بالغه احدی جزحق آگاه نه یفعل یشایوفیعل مایرید) بدیهی است هرباشعوری می داندکه دروغگوئی باعصمت وجهالت بانبودت سازگارنیست.

ب-باب پانزده واحدینجم ازکتاب بیان فی ان الماء الذی انتم به تخلقون قدهظهره اله فی الکتاب ملخص اینکه چون یک نقطه است که لایق است فکرطهارت براوشود(تامی گوید) ثمره آن اینکه درحق آن نیزاعظم وادلای اودون خطورطهارت نکنندکه کل مطهرات ازبحر جودهمین نقطه ازلیه ظاهر می شودازاین جملات واضح است که منی آدمی راپاک قرارداده وعلتش آنست که من یظهره اله که هنوزمتوله نشده وراهنمایان بسوی اوپاک بدنیا آیندواین معنی درخود پاک قراردادن نطفه نهفته است وحال آنکه میرزاحسینعلی درآن زمان حدودسی سال ازعمرش می گذشته همین اعتراض راحاج میرزاهادی ازلی باوکرده وچون پاسخی نداشته باعبارت پردازی بدست وپازدن افتاده می گوید یا هادی سبب اظلال مشوانگاه پس ازبیانات دیگری می گویدای غافل نطفه من یظهره اله طاهر ومطهر بوده وهست وآن نطفه بذکراحدی محتاج نیست ایپاکی وطهارت من یظهره اله متعلق به کلمه عباداوست انتهی ازاین قسمت معلوم می شودکه آقای بهاءنقطه اولی رابنده خودش می داننددر صورتیکه درهمین کتاب اورامشرق شمس ازلی ومزین به عصمت کبری ستودودر ایقان خود رابنده فانی جان نثاراومعرفی کردودر لوح میرزا جوادکاشی نقطه اصلی ومنبع فیض ازلیش دانست چنانکه می نویسد هواله لاله الااناکل شیئی به مؤمنون قداکثرت القول فی

ذلک ولكن اکثرهم یفقهون آنچه از ظهورات و معجزات که ذکر شده آنچه نسبت به این حقیر است کذب افتریه المکذوبون آنچه نسبت به نقطه اصلیه و منبع فیض اولیه و مرایای محکمیه از او داده شده صدق یفوز به المخلصون و لكن از صحاب مکرمت و مرحمت در بیان نازل فرمودند صحبت کلیه انتهی از این فرمایش بهاء معلوم شد که اولاباب رانقطه اصلیه و منبع فیل اولیه دانسته و با اینحال بان مخالفت کرد و از اختیار بندگان خدای برون برد و نگذاشت در دست مردم باشد ثالثاً نسبت معجزه رابه خودش دروغ و افترا شمر دلکن برای نقطه اولی ثابت و اعتراف کرد و میداین قسمت عباراتی است که در لوح شیخ محمد تقی داردمی نویسد (استدعا آنکه دوستان این ذیل رابغبارا کاذیب نیالیند و بذكر خوارق عادات که نزد ایشان است از شأن و مقام و تنزیه نگاهند) در آنجا مقتضی است موضوعی رابه عنوان جمله معترضه بواسطه مناسبتی که با این قسمت دارد در اختیار خوانندگان عزیز بگذاریم و ان اینست که آقای میرزا ابوالفضل گلپایگانی در فرایدمی نویسد در این ظهورا جانب بر معجزات کریمه اش اعتراف کردند و بظهور خوارق عادات در وجود مبارکش شهادت دادند (مقصودش سیدعلی محمد است) و در دنباله همین موضوع می نویسد در این ظهور هم جمال ابهی همین دعوی رافرمود که جمیع علما حاضر شوند و هر معجزه از من می طلبند بطلبند ولی علماء جمع نشدند و خواهش نکردند (دقت فرمائید آقای میرزا حسینعلی خودش صریحاً می گوید هر کس به من نسبت معجزه دهد دروغ و افتراء بسته و نویسنده فرایض من ستایش پیشوای خودش برای اثبات امرش با دروغ و افترا می بندد و بهائیان نیز که بی اطلاع و ساده دل مردمانی هستند و بیاندانی خو گرفته اند می پذیرند.

۳- باب دوازدهم و احد پنجم.

اذن داده شده که در وقت موت کتاب وصیتی نوشته متضمن بر اقرار به وحدانیت او و اقرار به نقطه الهیه و حروف حی او و امر نماید کتاب رابرسانده من یظهره الله که اگر مشیت او تعلق گرفت بر جواب او همان است جواییکه من الله در حق او نازل و حفظ کتاب با وارث او است که یداً یدالی من یظهره الله رسیده بر احسن خط و الطف حسن زیرا که طول ظهوری تظاهراتی مبین است و حفظ مابینهما نزدیک اسهل است از هر شیئی تا اینجا عبارت بیان بود.

نکته خیلی مهم این قسمت این است که به استناد جمله (اگر مشیت او تعلق گرفت) تمام حرفهای باب را از میان برده اند و اگر کسی هم از آن حرفها چیزی بگوید می گویند مشیت حضرت بهاء الله به قبول آن تعلق نگرفته پس برای اینکه معلوم شود این مرد آن من یظهره الله نیست و مشیت او هیچ تأثیری ندارد و باید این بهائیان حتماً بآبای باشند کافی است توجه به دو نکته در این عبارت باب که آنرا نیز مثل سایر حرفها اول و آخرش رازده و وسطش را گرفته اند بشود.

اول- آن ورقه وصیت نامه بادست ورثه دست بدست باید چند دست بگردد تا بمن یظهره الله برسد پس آقای بهاء که آنوقت قریب سی سال داشته بدون هیچ شک و تردیدی من یظهره الله مقصود باب نیست.

دوم- می گوید طول ظهوری تظاهراتی مبین است و کمتر وقتی خود آقای بهاء در ایقان برای آن قائل شده (چنانکه قبلاً گفتیم) هزار سال بیشتر است و برای از میان رفتن اسلام غالباً به این آیه (یدبر الامر من السماء الی الارض ثم یرج الیه فی یوم کان مقداره الف سنه ممانعدون) استدلال کرده اند.

پس بر حسب اعتراف آقای بهاء و همه پیروانش که مجبورند فرمایش او را قبول کنند انجناب من یظهره اله مقصود باب نیست زیرا نوزده سال بعد از باب ادعا کرد و طول ظهور مخصوص را رعایت نکرد. ملتفت باشید هر جا موضوع تعلق مشیت را گفتند فوراً بگوئید اگر راست می گوئید بیان رابیاورید اگر آوردند عین عبارتی را که نوشته ایم انجامی بینید که اول و آخرش را از میان برده اند چنانکه رسم دائمی آنها است و اگر نیاوردند سخن ما ثابت است.

۴- باب پنجم از واحد ششم.

فی ان الله قدامربه ان تقیموا من مقاعدکم اذا سمعتم اسم من یظهره الله من بعد بقلب القائم والحکم علی اعدام من یحزننه من فوق الارض بما یمکن.

ترجمه: خدا امر کرده که پس از این هر وقت من یظهره الله را بنام قائم اسم ببرند از جابر خیزید و هر کس آنها را محزون کند باید بهر وسیله که بشود از روی زمین برداشته اعدامش کنند.

از این فرمایش چند چیز واضح می شود که لازم است در آنهادقت شود.

اول- آقای سیدعلی محمدخودش آن قائم موعود نیست چنانکه در تفسیر سوره کوثر قبلا هم خود تصریح کرده که او فرزند امام حسن است و غیبت صغری و کبرای او را پذیرفته.

دوم- منظور همان قائم موعود اسلام فرزند امام حسن عسگری است که در حدیثی از حضرت رضا(ع) است که وقتی مهدی را بنام قائم خواندند بر خیزید و باب اشاره بهمان کرده است.

سوم- می گویند هر کس من یظهره الله را محزون کند باید اعدام شود اگر این مدعی من یظهره الله بود باب باید او را معرفی کند تا بواسطه ترک معرفی محزون نشود زیرا اگر محزون می شد باید باب را بر حسب حکم خودش اعدام کنند.

(از بهائیهایی که بعد نیست که بگویند برای همین کار باب بالای دار رفت و اعدام شد زیرا آنها هر وقت هر چه بدهنشان بیاید بمناسبت موقع می گویند نمونه اش گفتار آنهاست که در این جزوه می خوانید

چهارم- اگر او من یظهره الله معهود بود بر باب معرفی او واجب بود تا موجب اختلاف بابی و بهائی نشود و پس از نوزده سال فوراً دودسته نشوند و آنقدر بهم فحش و ناسزا نگویند.

۵- باب پنجم واحد پنجم بیان

در آنجا که دستور غارت کردن اموال مردمان غیر بابی را می دهیم نویسد که عیناً ترجمه اش را می نویسیم.

(در حکم اموالی که در این دین گرفته می شود هر چیزی که از حیث قیمت سنگین باشد مال نقطه است اگر او نباشد باید آنرا نگاهداری کند تا ظهور دیگر) و البته ظهور دیگر را دانستید که پس از دو هزار و یک سال است بنابراین اگر بهاء آن من یظهره الله بود باید بگوید پس از من به او بدهید نه نگهداری کنید تا ظهور دیگر چون او ظاهر و حاضر بود.

در این زمینه در کتاب بیان دلیل فراوان است فقط به ذکر این مقدار برای نمونه پرداختیم چه آنکه بنای این جزوه بر اختصار است لکن برای رفع خستگی خاطر خوانندگان عباراتی از صاحب بیان (باب) از باب اول از واحد نهم نقل می کنم و در آن دو منظور دارم یکی آنکه متضمن است من یظهره الله نبودن آقای بهاء را دیگر آنکه قدرت قلم نویسنده که معجزه اش را نویسنده گی قرارداد و آقای بهاء را یقان آن را معجزه شمرده و به آن افتخار کرده روشن شود تا معلوم گردد که کسی در زبان فارسی که زبان مادری و پدری اوست به این افتضاح چیزی نویسد که خودش هم نفهمد چه می گوید در زبان عربی که آن راهم ناقص فرا گرفته بیند چه هنگامه خواهد بود.

### اینک عین عبارت باب

باب دوازدهم از واحد چهارم:

ملخص این باب آنکه عزهر ارضی لله بوده و راجع می گردد بوم ظهور من یظهره الله که او بما اذن و همین قسم عزم دائن و امکانه که از سلاطین قبل بوده اگر کسی از اهل بیان در آن نماز کند بر او است که یک مثقال فضا انفاق کند تا آنکه ساکن نشود در آن الا شهداء بیان و مظاهر واحد و هر مجلس عزیکه منعقد گردد بلا عدل سزاوار است که مکان عدد واحد را خالی گذارند که اگر آن ساعت من یظهره الله یا حروف حی ظاهر گردد کسی مقترن نگردد به جواهریکه در بیان اخذ می شود در آن ظهور و اگر مجلس وسیع نباشد محل یک نفس اذن زیاد داده نشده و همچنین هر مقعدی محل یک نفس سزاوار است که خالی گذارند زیرا که دیده می شود که در بیت خود من یظهره الله هم این قسم ظاهر است که از مقعدان منع می نمایند و اگر چونکه نمی شناسند او را احترام به اسم او ولی او می شناسد کل راومی خندد بر عبادیکه از برای اسم او نوع اعظام و احترام ملاحظه می نمایند ولی یوم ظهور از او متعجب می مانند بنیات خود) تمام شد عبارت بیان.

نکته ای را که باید متوجه بود این است که ظهور در باره چیز یا شخصی گفته می شود که غیبتی داشته باشد آقای بهاء که پیش از نقطه اولی (باب) در دنیا ظاهر بوده چگونه می گوید من همان کسی هستم که خدا او را باید ظاهر کند و چون ظهور مورد نظر فقط در باره شخص مهدی است نمی تواند بگوید من را در ظهور امر خفی است.

واگر بهائیا گفتند مقصود ظهور امر است جواب بفرمائید کسی که خودش را بنده فانی جان نثار باب خوانده نمی تواند خودش را از او بالاتر گرفته و بگوید باب غلط گفته زیرا او گفته من یظهره الله و نگفته من یظهره امر الله و برای ظهور بعد مدت معین کرده و دستور داده هر کس قبل از پایان آن مدت اظهاری کند تکذیبش کنند.

### بہائیت نیز مانند باییت دین نیست

از آنچه گفته شد دانستید که باییت همان دعوی رکنیت است با تغییر عبارت و باب خود کاملاً معتقد به وجود امام غائب بوده و خود را حافظ احکام اسلام گفته و در صورتیکه فرض کنیم دین هم بود باید بر حسب تعیین مدت باب دو هزار و یکسال و بر حسب تعیین مدت بهاء هزار سال بلکه بیشتر بماند و تاویل این گفته بهاء هم حرام است و بحکم صریح کتاب اقدس جایز نیست دیگرانکه دعوی آقای میرزا حسینعلی بهاء من یظهره اللہی بوده آنهم معلوم و واضح شد که اساس نداشت و از ریشه دروغ بود بنابراین تمام کتبی که در اثبات و رد نوشته شده و این همه حرفهای افسانه از این راه پیش آمده که این ها اصل و ریشه موضوع را پوشانیده و کار را بر گروهی مردمان نادان مشتبه کرده اند پس چون در این مختصر حقیقت موضوع روشن خواهد شد دیگر کوچکترین احتمال راستی در این ادعی باقی نخواهد ماند تا کسی بگوید تحقیق کنم بینم راست است یا دروغ خلاصه این جزوه زحمت تحقیق را از شما برداشت و بکراه بزرگی باز کردوان این است که دلائل چهارگانه بهائیان (دعوت و استقامت و تشریح شریعت و نفوذ کلمه) که تمام تکیه گاهشان بود خود بخود سقوط کرد و خانه این دین ساختگی پس از سقوط ارکان یکباره خراب شد.

### چرا؟

برای آنکه اولاً آقای سید علی محمد باب که ادعای بهاء متکی به حرفهای او بودند تشریح شریعتی داشت نه نفوذی و نه استقامتی امان داشتن شریعت دانستید که کافر گفت هر کس را که به او نسبت ادعای وحی دهد او اعدم استقامت بهتر دلیلش توبه نامه ای است بخط خود سید باب که برای از رو بردن از لیبها بر حسب امر میرزا عباس (عبدالبهاء) پسر میرزا حسینعلی در کتاب کشف الغطا که به قلم میرزا ابوالفضل گلپایگانی و رد بر مقدمه نقطه الکاف است چاپ شد و امان داشتن نفوذ کلمه شهادت آقای میرزا حسینعلی بهاء است که در ایقان می نویسد نفسی از اهل سنت و جماعت (مقصودش قادیانی است) در جہتی از جہات دعوی و مهدویت کرد و قریب صد هزار بروی گرد آمدند و قوائم حقیقی در ایران طلوع کرد و شهیدش کردند.

و اما خود آقای بهاء هم هیچکدام را ندارد بدلائل ذیل:

اولاً شریعتی ندارد زیرا خود او در ایقان اعتراف کرد که باید قانون بیان که مدینه الهیه است هزار سال او ازید بماند پس ادعای تشریح شریعتش بنابراین فرمایش بیجا است.

ثانیاً استقامتی نداشته زیرا استقامت آنست که کسی یک حرف بگوید و برای اثبات و برای آن پافشاری کند نه هر روزی بمناسبت محل و شخص حرف را تغییر دهد اکنون نمونه ای از بی استقامتی آقای بهاء را علاوه بر آنچه دانسته اید بخوانید.

اول نوشتن کتاب ایقان است در اثبات امر باب و پس از یکسال از حرف خود برگشتن و خود را خدای باب و نازل کننده بیان گفتن.

دوم - خود را مگس خانه ازل گفتن و پس از مدتی ازل را گوساله سامری و راه زن معرفی نمودن با آنکه او را نسبت به خود مصدر امر گفت چنانکه قبلاً دانستید.

سوم - گاهی برای حفظ خود از ترس التماس و چاپلوسی به هر کس نمودن چنانکه در کتاب هفت وادی بشیخ عبدالرحمن کرکوی می نویسد (این بنده خود را در ساحت یکی از احبای الهی معدوم صرف می دانم و مفقود بحث می شمرم تا چه رسد بر بساط اولیاء) آنگاه روزی خود را منزل کتاب و مدیر کائنات دانسته برخ بدبختی کشد.

چهارم - گاهی خود را پیمبر و گاهی امام (من یظهره الله) گاهی خدا گفتن آنگاه در نوشتن حکم لازم برای بندگانش معطل ماندن تا بنابه خواهش مردم حکم نازل کند بقول خودش چنانکه در صفحه ۳۶ کتاب اقدس می نویسد:



قد حضرت لدى العرش عرايض شتى من الذين امنوا و سئلوا في الله رب ما يرى وما لا يرى رب العالمين لذا انزلنا اللوح و زيناها بطراز الامر لعل الناس باحكام ربهم يعملون و كذلك سئلنا من قبل في سنين متواليات و امسكنا القلم حكمة من لدنا الى ان حضرت كتب من انفس معددات في تلك الايام لذا اجبناهم)

ترجمه: حاضر شدن نزد عرش نامه های بسیار و پراکنده از کسانی که ایمان آورده بودند و پرسیده بودند در آن نامه ها از خدا و پروردگاران چه دیده می شود و آنچه دیده نمی شود و پروردگار عالمیان از برای خواهش آنها لوح نازل کردیم و در آن دستور و اوامری گذاشتیم تا مردم با حکام پروردگارشان عمل کنند و همچنین پیشتر در سالهای قبل پی در پی سؤالی کرده بودند اما بواسطه حکمتی قلم رانگه داشته بودیم تا وقتی کاغذ بسیاری از بسیاری اشخاص رسید در این روزها برای خاطر اصرار آنها جواب دادیم و حکم درست کردیم.

درص ۲۸۶ کتاب مبین می نویسد (اسمع ما يوحى من شطر البلاء على بقعة المحنة والابتلاء من سدره القضاء انه لاله الا اننا المسجون الفريد) یعنی بشنوا آنچه وحی کرده می شود از طرف بلا بر بقعه معزت و بلا کشتی از سدره قضا که نیست خدائی مگر من زندانی شده تنها!

اکنون می توانید از آقایان بهائیان پرسید و اول کسی که بشیخ عبدالرحمن که یکی از ملامهای صوفی اهل سنت است چنان نامه ای بنویسد یا شایسته است خود را پروردگار هر چیز و صاحب عرش عظیم معرفی کند.

ثانیاً- چگونه پیغمبر و یا خدائی بوده که چند سال برای ملاحظه دیگران از نازل کردن احکام خود داری کرده. ثالثاً- در آن هنگام که او احتیاط می کرد حکم نازل کند بهائیه با تکلیف بودند و یا با احکام بیان عمل می کردند اینها خود هر یک نشانه عدم استقامت است پس این ادعا نیز باطل شد.

رابعاً- بنابه اعتراف خودش در کتاب طرازات نفوذی هم نداشته است چنانکه هم می نویسد از ورود این مظلوم در زوراء (بغداد) الی حین بمثابه امطار الواح مقصود عالمیان بر اهل ایران باریده معذک آگاه نشدند و در غفلت و شقاوت قدیم خود باقی و برقرار ماندند و اگر این عنایت از ان شطربه این جهات توجه می نمود حال کل رامقبل الی الله مشاهده می نمودند انتهی در این عبارت اولایرانیها را از قدیم شقی و بدبخت و غافل می دانسته ثانیاً معلوم می شود هم چنانکه در ایران کسی گوش به حرفش نداده آنجا هم که خودش بوده هیچکس به او اقبال نکرده دیگر آنکه در کتاب ایقان ناله اش را از احباب شنیدید با این حال دعوی نفوذ ادعای پوچ است در صفحه ۲۹۲ کتاب مبین می نویسد: ان الذی خلق العالم لنفسه منعوه ان ينظر الی احد من احبائه ان هذالظلم مبین- یعنی آنکه عالم را برای خودش آفریده منعش کردند که یکی از دوستانش را به بیند بی انصافی را ببینید که عالمی را به این پهناوری جناب میرزا برای خودش آفریده و نخواسته است دیگری را در آن شرکت دهد روی نادانی سیاه شود که جهل بشر سبب گفتن و نشر اینگونه سخنان هرزه می شود.

سوم- آنکه باز در کتاب طرازات می نویسد درباره حاج میرزا هادی ازلی (حال جمعی به مثابه حزب شیعه ترتیب داده و به اغوای آن نفوس غافله مشغول و بر اصناف معتکف (تامی گوید) نفسی از اهل سنت و جماعت در جهتی از جهات ادعای قائمیت نموده والی حین قریب صد هزار نفس اطاعتش نمودند و بخدمتش قیام کردند قائم حقیقی به نور الهی در ایران قیام بر امر نمودش شهیدش نمودند و با طغیان نورش همت گماشتند) از این فرمایش آقای بهاء چند مطلب بزرگ واضح می شود:

اول- حس بدینی به شیعه ها و بی اعتقادی او به پیشوایان انها که شیعه را گمراه شده و پیشوایانشان را بت نامیده و این جمله تصدیق می کند آنچه را خواهرش در تنبیه النائمین درباره اش گفته پس جائیکه عقیده پیشوایان است یقیناً بهائیان ابداً ایمانی به پیغمبر اسلام و جانشینانش ندارند اگر زبناً بگویند دروغ و برای گول زدن نادانهای مسلمان است.

دوم- عدم نفوذ که کار با اینگونه ناله و گله کشیده. درص ۱۹۱ کتاب مبین می نویسد (لیس ضری و بلائی و ما یرد علی الامن طفاة عبادی) نیست زیان و بلائی من مگر از بندگان سر کشم.

سوم- بطلان دلیل تقریر که یگانه شمشیر بهائیه است بدست خود بهاء الله زیرا اگر دوام و پیشرفت حرف دلیل درستی ادعا است پس آن نفس سنی که دعوی قائمیت نمود و حرفش پیشرفته بر حق و اینها که حرفشان پیش نرفته باطل بودند.

چهارم- اثبات اینکه دیگران نیز ادعای قائمیت کرده اند و نفوذ هم پیدا کرده اند منتهی آقای بهاء می گوید آنها دروغ گو هستند و آنها می گویند بهاء و قول هر دو از اعتبار ساقط است چون معارضند پس استدلال آقایان بنفوذ باطل است.

پنجم- آقای میرزاعباس(عبدالباها)درنامه که بشیخ فرج الله ذکی که اصلازاهل کانی مشکان کردستان ودرمصرساکن بوده می نویسدچنین دستوری دهد.

(اگر نفسی از احباءزبان به تبلیغ گشایدبنفسی حرفی ولوبمرافعه بزندمردم بکلی فرارنمایندو نزدیک نیابندلهذاجمال مبارک تبلیغ رادراین دیارحرام فرموده اندمقصوداین است که احباءباید ایامی چندبکلی سکوت نمایندواگر کسی سؤالی نمایدبکلی اظهاربی خبری کنند) شماپرسیدایانفودامربالاین حرفهایچ مناسب دارد؟اینکه بمناسبت محل یک بندازمنظورمه راکه درردمنظورمه استدلالیه نعیم گفته ام می نویسم.

دین که شدسایه اش یگانه پناه	جالب رشدبودوصلح ورفاه
هیچکس رانخواست جاهل کور(۱)	تاکه بنشاندش به روزسیاه
تکیه دعوتش به برهان بود(۱)	نه بتطیع وحیله واکراه ۱
بهر اداب زندگانی خلق	داددستور وکردتعیین راه
نقص درحکم ان نبود ونمود	همه خلق راخلاص ازچاه
کور وکرتابعین خویش نخواست	تانگردد زحیله اش آگاه
شارعش عاری ازتقلب بود	خویشتن رانگفت رب واله
زرخالص نخواست از مردم(۳)	بهر کفاره زناو گناه
گول نیرنگ رانخوردونبرد(۴)	هرزمانی بشیخ وعام پناه
(بایدش اتباع فرمان کرد	دررهش جان خویش قربان کرد)

تاآنکه معلوم شودکه درباقتن بیربط وکلماتی که خودگوینده هم نفهمیده چه می گویدالبته این آقاهم کمتر از آقای نقطه(سیدعلیمحمد)نیست-این قسمت رابه چندجمله از فرمایشات اوبه پایان می رسانم ودرعین حال به حال این ملت پریشان بی مربی تأسف می خورم.

آقای بهاءدر اشراقات می نویسد:

واماالعصمت الکبری لمن کان مقامه مقدساًعن الاوامروالنواهی ومنزهاعن الخطاوالنسیان انه نور لاتعقبه الظلمه وصواب لایعتریه الخطالویحکم علی الماء حکم الخمر وعلی السماء حکم الارض وعلی النور حکم النار حق لاریب فیه(تا آخر گفته اش)

ترجمه-واماعصمت کبری برای کسی است که مقامش مقدس باشداز اوامرونواهی(یعنی کسی وامری بالاتراز او نباشد)ومنزه باشداز خطا و فراموشی بدرستیکه اوروشنائی است که تاریکی ازپی نداردوصوابی است که برآن خطاطاری نمی شوداگر حکم کندبر آن حکم شراب وبر زمین حکم آسمان وبر روشنائی حکم آتش حق است وشکی در آن نیست.

ازاینجاچند نکته دقیق پرقیمت استنباط می شودکه باید کاملاًبه ذهن سپرده شود.

اول-عصمت کبری رامقام کسی می داندکه مقامش منزّه باشداز اوامرونواهی وخطا و نسیان پس کسی که آمرونواهی داشته باشد یا خطا و فراموشی در او دیده شود عصمت کبری ندارد و قبلاً خواندید که برای رفع خطای تاریخی سیدباب این آقا اورا مزین به عصمت کبری خواند پس از اینجاده چیز معلوم شدیکی آنکه چون باب خطای تاریخی درباره انبیاءنموده دارای عصمت کبری نیست دیگر آنکه این مرد هم چون دارای فراموشی است و در هر مقامی طوری حرف می زند و متوجه نمی شود عصمت کبری ندارد پس نسبت عصمت بخودش و چه بیاب غلط شد زیر اباب خطا کرد و اینهم بخطا کار نسبت عصمت کبری داد.

دوم-می گوید دارای عصمت کبری باید آمرونواهی نداشته باشد و آنکه آمرونواهی ندارد فقط خداست زیرا انبیاء که برجسته مردمند خدا امرونواهی شان فرماید پس چون باب رابصفت عصمت کبری ستودناچار است اورا خدا بداند چون چنین باشد ادعای خدائی خودش و اینکه نقطه(باب)بنده اوست بر باد رفت بادست خودش.

سوم- چون می گوید دارای عصمت کبری خطانمی کند و از طرفی خطای تاریخی سیدباب و بسیار مانند آنرا دانستید پس باب هم عصمت کبری ندارد و همچنین آقای بهاء چون گاهی خود را بنده نقطه و گاهی خدای او منزل بیان گفت پس اینهم غلط در آمد.

چهارم- اگر به آب حکم شراب و بر آسمان حکم زمین و بر نور حکم آتش جاری کند باید چیزی نگفت و فوراً پذیرفت.

حال بجاست از بهائیان پرسید اگر آقای بهاء گفت آب شراب است آیا هر کس خورد مست هم می شود و اگر گفت آسمان زمین است فوراً شماین زمین را ترک گفته بان زمین می روید و آیا می توانید رفت و یا اگر گفت نور ناراست شما از روشنائی می پرهیزید و از بیم سوختن برابر افتاب نخواهید رفت و یا این فرمایش آثار اشیاء را تغییر خواهد داد خود پسندی دیگر از این بالاتر در کتاب مبین صفحه ۵ می نویسید یا ملا بیان اتکفرون بالذی خلقتم للقاءه و فی مقاعدکم تفرحون و تعترضون علی الذی شعره منه خیر عندالله ممن فی السموات والارض و به تستهزؤن یعنی ای پیروان کتاب بیان البته می دانید مقصودش پیروان سیدعلی محمد که بر حسب وصیت او دنبال یحیی ازل برادر میرزا حسینعلی می رفتند آیا کافر می شوید یا آنکس که افریده شده ای برای دیدار او و در آرامگاهتان خوشحالی و اعتراض می کنید بر کسی که نزد خدای کموی او بهتر است از هر کس که در آسمانها و زمین است و او را ریشخندی کنید تا اینجاسخنان آقای میرزا حسینعلی بود البته خوانندگان عزیز خود بخوبی در جریان امر قضاوت خواهند کرد.

مشت نمونه ای از خروارهاست- از آنچه تاکنون بطور اختصار بر عرضتان رسید و بعد نیز به عرض می رسد حقیقت موضوع این ادعا مجعول اشکار است حال می خواهیم نکته ای را که بهائیان گاهی انگشت روی آن می گذارند ضمن بحث تفریحی برای رفع خستگی شما بان اشاره کنیم و آن اینست که می گویند احکام دین اسلام عملی نیست و دلیلشان در این ادعا عمل نکردن بعضی افراد مسلمین است بدستوران همچنانکه در همه ادیان فساد و معتقدین غیر مطیع بوده اند و این مطلب را عیب اسلام گرفته و برخ فریب خوردگان می کشند و اولافرق است میان اینکه حکمی شایسته عمل کردن بان نباشد یا کسی با اعتراف بدرستی آن بان عمل نکند و ثانیاً در اسلام هر حکمی با خود ضامن اجرا دارد و این مطلب را در مجله هدی مفصل شرح داده ایم ثالثاً چند جمله از فرمایشات آقایان که بعضی اساساً قابل اجرانیست و بعضی موجب تفریح فقط تواند بودند نقل می کنیم و قضاوت رابه خوانندگان باهوش وامی گذاریم.

## اینک نمونه

- ۱- امر به محو نابود ساختن تمام کتب غیر از کتاب باب (چنانکه قبلادانستید به اعتراف بهاء حکم باب بقوت خود باقی است پس بنابراین حکم باید تمام کتاب بهائیان سوخته شود).
- ۲- حرمت تدریس همه کتب غیر از بیان.
- ۳- تشویق به آدمکشی.
- ۴- امر بگرفتن تمام اموال مردم غیر از بابی ها.
- ۵- از میان بردن قانون معاملات.
- ۶- اجازه ارتکاب هر گونه کار از ملامی و مناهی و القاء شروط در معاملات.
- ۷- اجازه اختلاط مردوزن بیگانه تا سر حد تهیه فرزند.
- ۸- تعیین جزای نقدی برای شرب خمر و زنا برای پشردن صندوق .
- ۹- اجازه دادن بزنی که از شوهرش اولادش نمی شود که از مرد بیگانه بچه بگیرد برای شوهر.
- ۱۰- دختران بکر را برای خدمتکاری برگزیدن.
- ۱۱- اجازه بزم طرب آراستن باوقار.
- ۱۲- امر به تهیه ظروف طلا و نقره و بلور.
- ۱۳- عوض کردن کلیه اثاثیه هر نوزده سال یکمرتبه (۱)
- ۱۴- حکم لواط را مانند بسیاری از کارها مهمل گذاشتن که معنی آن آزادی عمل است.
- ۱۵- اجازه دادن مقاربت بازنهائی که در اسلام محرم شمرده می شوند مانند خواهر و عمه و دختر (زیرا فقط زن پدر را حرام می داند)

۱۶- امر بر رفتن زنهار زده هیجده نفر اصحاب خاص (حروف حی) برای راه انداختن کاران مردان.

۱۷- حلال و پاک دانستن هر چه بشود بر آن نام چیز (شیئی) گذاشت.

۱۸- تمام هستی اعلائی دنیا را حق خود دانستن.

۱۹- حکم نجاست از کلیه اجناس نجس برداشتن.

۲۰- نهی شدید از رفتن در حمامها و حوضچه های آب ایران و آب آنها را غسلین جهنم دانستن (این علامات وطن دوستی اقایان است!!)

۲۱- خرید و فروش آب و باد و هوا و خاک را حرام کردن.

۲۲- این چهار عنصر و بیان و نقطه را مطهر قرار دادن (با آنکه همه چیز را گفتند پاک است دیگر مطهر برای چیست؟)

۲۳- خرید و فروش استعمال کلیه دواجات را حرام کردن.

۲۴- قطع نسبت هر چیز را از بابی موجب نجاست آن چیز دانستن (با آنکه نجاستی قائل نبودند اینها معنی بی استقامتی است).

۲۵- ثلث دیه قتل را سهم بیت العدل و صندوق آقا قرار دادن.

۲۶- تمام اوقاف و جزای نقدی زنا کاری (فاحشه گری) و عرق خوردن را نیز حق بیت العدل قرار دادن و چون جزای زنا و جبه نقد مقرر شده دلیل آزادی عمل است نه منع از آن زیرا نگفته زنا کنید.

۲۷- بار احوال دانستن برخلاف علماء اقتصاد و پیشوایان ملل که باتمام توانائی می کوشند که سرمایه هارا بهر عنوان هست برفع عموم به جریان اندازند.

۲۸- جزای خانه سوختن را سوختن مرتکب مقرر داشتن.

۲۹- جزای مرد در داداغ جبین مقرر داشتن.

۳۰- نماز جماعت را حرام کردن (با آنکه نماز نه رکعتی آقاییان که در اقدس نامبرده اصلاً تا کنون دستورش هم داده نشده)

۳۱- سواری حیوان بیدهنه و رکاب را جایز ندانستن.

۳۲- نوشتن اللهم والرحمن را با حنا بر سینه زن و مرد واجب دانستن.

۳۳- تبلیغ امر را در حوزه توقف خودشان حرام و در جای دور دست واجب شمردن.

۳۴- عقد بستن دختر و پسر یازده ساله و اگر پسر نتوانست جماع کند همه اعمال خیرش نابود شدن و و... چون این حرفها راستی خستگی آورو شنیدنش کسل کننده است همین مقدار کافی است برای مقدار فهم قانونگذار و آن بدبختهایی که دنبال آنها را گرفته اند و به این نام اختیار جان مال آبرو و ناموسشان را دست یک عده هوسران داده اند.

۱) کتب علیکم تجدید اسباب البیت بعد انقضاء تسعه عشره سنه کذلک قض الامر من لدن علیم خبیر (اقدس)

### اگر بهائیان قدرت پیدا کنند چه خواهند کرد؟

۱- جاسوسی برای اطلاع از جزئیات امور سلطنت گمارده، و نظم آن را مختل خواهند نمود.

باب در بیان عربی عبارتی گوی که ترجمه اش عیناً این است.

(واجب است بر هر یک از اهل بیان اینکه با دقت احاطه پیدا کنند بد آرائی هر پادشاه از خانه و کتاب و حدود ملک و عده قشون و تمام اشیاء قیمتی و گرانبهای او)

۲- تمام شاهان و علماء را خواهند کشت چنانکه از روی همین دستور میرزا حسینعلی بهاء واداشت که در شکارگاه به مرحوم ناصرالدین شاه

تیراندازی کردند چنانکه دانستید که خواهرش در تنبیه النائمین گفت.

باب در باب یازدهم از واحد چهارم بیان عربی می نویسد عبارتی که ترجمه اش این است.

(کسیکه تجاوز کند از حد بیان ایمان ندارد «کافر است» چه شاه باشد چه عالم یا بنده باشد).

و از طرفی در کتاب احسن القصص دستورهای آتشین برای جنگ می دهد و می گوید.

(اقتلوا المشركين في سبيل الله اذن الله لكم من لسان الباب)

ترجمه- بکشید مشرکین را در راه خدا چون خدا از زبان باب به شما اجازه داده.

در آن کتاب دستورهای زیادی برای ترغیب به جنگ دارد. و بهاء نیز در صفحه ۲۰ کتاب اقدس می گوید:

(ونصر من قام على نصرت امرى بجنود من ملاءعلى وقبيل من الملائكة)

ترجمه- یاری می کنم هر کس را که بیاری امر من قیام کند بلشگرهائی از فرشتگان اعلی و ملائکه.

و در بشارت چهارم می گوید:

(هریک از حضرات ملوک و فقهم الله بر حفظ این حزب مظلوم قیام فرماید و اعانت نماید باید کل در محبت و خدمت به او از یکدیگر سبقت

گیرند این فقره فرض است بر کل)

و اینها همه ترغیب به جنگ و آدمکشی است.

۳- تمام اموال مردم را از آنها خواهند گرفت.

در باب پنجم و احد پنجم بیان عربی است که ترجمه اش این است (در بیان گرفتن اموال آن کسانی- که به بیان ایمان ندارند و حکم ردا موالشان

بخودشان اگر ایمان آوردند مگر در جائیکه نتوانند دوستشان نرود که مال آنها را بگیرند.)

۴- بی ناموسی کامل و هم بستری با خواهر و دختر و خاله و عمه و مانند اینها رواج کامل خواهند داد زیرا نزد آنها فقط زن پدر حرام است. (کتاب

اقدس) و باقی زنهار احکمی نیست و هر چه نهی ندارد مباح است و فرستادن میرزا حسینعلی بهاء دخترش را نزد میرزا یحیی ازل برادرش چنانکه

در تنبیه النائمین خواندید دلیلی است روشن.

باب در باب پنجم از واحد نهم بیان تمام زنهار برای خودش و ۸ نفر اصحاب خاص خودش که در هر دوره (حروف حی) باید باشند حلال

کرد. در بیان فارسی تمام زنهار بر شوهرانشان حرام می دانم مگر باذن مولی (یعنی خودش و جانشینانش) (۱) در باب نهم از واحد چهارم بیان

فارسی برزنها واجب کرده است که شبها بروند نزد حروف حی (هیجده نفر اصحاب مخصوص) تا صبح بخوابند تا حروف حی از جهتی در رنج

و ناراحتی نباشند و در تبلیغ امر مگر متر گردند.

در باب دهم از واحد هشتم اجازه می دهد زن و مردی که از پیروان آنها هستند با هم صحبت و نظر- بازی کنند زن از هر کس باشد بلا مانع

خواهد بود چون امر مولی است.

در باب پانزدهم از واحد هشتم بیان فارسی اجازه می دهد زنی که شوهرش با او جماع نمی کند و یا اولادش نمی شود برود با مرد دیگری

همبستر شده و رفع حاجت نموده و اولاد هم تهیه کند.

خوانندگان عزیز که با عفت و ناموس سروکار دارند خوب متوجه میشوند که این تبلیغ و حکم چه اثری در پسران و دختران جوان بلکه در دیگران

نیز خواهد گذاشت و کسی را که پای بندین نیست بکجامی کشاند.

(۱) نویسنده نقطه الکاف در صفحه ۱۵۱ می گوید خلاصه احکام دین قائم علیه السلام احکام توحیدی باشد که جمیع مالها مال حضرت است

و جمیع مردان غلام حضرتند و جمیع زنان کنیزان جناب می باشند عظامی فرماید به هر کس که می خواهد و می گیرد و از هر کس که می

خواهد... آن حضرت زن و شوهر را عوض می کند بمثل آقا که غلام کنیز خود را بهم می بخشد و در شریعت جایز می باشد و البته آن جناب

ملاکیت (عبارت همینگونه است)

در مردم بقدر آقا قدر کنیز و غلام خود دارند و جوهر دین آن جناب توحید و معرفت و محبت می باشد تا اینجاء عبارت کتاب نقطه الکاف بود انصافاً معنی

توحید و معرفت و محبت را هم در این تازه فهمیدیم توحید یعنی یکجا هر چه هست مال آقا معرفت یعنی آقا را مالک همه چیز مردم شناختن

حتی ناموس که بهر که بخواد بدهد محبت هم دیگر چه عرض کنم خودتان بهتر می دانید.

آقای میرزا حسینعلی در صفحه ۱۱۹ اقدس بیان که حکم به حرام بودن زنا کرده باشد می گوید از زن و مرد زنا کار در دفعه اول نه مثقال

طلا بگیرند و اگر دوباره خواستند زنا کنند هر یک هیجده مثقال طلا بدهند و همچنین در هر تکرار دو برابر مبلغ پیش بصندوق درامد داده شود این که

عین عبارت کتاب اقدس (کتب اله لکل زان وزانیه دیه تسعه مثاقیل من ذهب فان عادوا و اضعف الجزا)

حقیقتاً تجارت بی سرمایه ایست و دخل سرشاری هم دارد اما بدبخت زن که هم اورا زحمت می دهند و هم در هر تکرار مبلغ سنگینی از او طلا می گیرند از این قبیل دستورها زیاد دارند که نقلش خلاف اختصار است در لوح شیخ محمد تقی که از آثار آقای میرزا حسینعلی است می نویسد یکی از دوستان از نقی از نفوس مجمع کبیره (مقصودش مجلس شورای ملی است ذکر نموده که گفته در هر سنه مبلغ پنجاه هزار تومان از وطن بعکامی رود... باید مالک وجود سلطان غیب و شهود را شکر نماید که نفسی را از ایران مبعوث فرمود که در سجن من غیر ناصر و معین ایران را تصرف نموده و یک مالیات هر سنه از آن اخذ می فرماید این مقام ستایش است نه نکوهش لویکونوا من المنصفین (تا اینجا فرمایش آقای بهاء بود) واقعا باید گفت خدا چشم زما و پیشوایان را که در مقام اصلاح امور مملکتند باز کند و انصافشان را از زیر گرد و خاک هوس و شهوت بیرون آورد که توجهی به این رسوائیها و غارت گریها بنماید بهر حال از آنچه علی الاجمال گفتیم معلوم شد که بهائیه با دولت شاه با علما و باملت با جان با مال باناموس این کشور دشمند و هر وقت بتوانند بهر حیل که میسر باشد در تخریب و تفرقه خواهند کوشید چنانکه خوانندگان عزیز خود به خوبی متوجهند و مرا نیازی به شرح نیست.

### (آقای بهاء الله هم مانند باب)

### (قائم را پسرام حسن عسگری می داند)

ممکن است این حرف را کسی که می شنود در اول مرتبه باور نکند و جاهم دارد زیر باهائیان طوری نشان داده اند که غیر از کلمه (دین بهاء) چیز دیگری در کار نیست اکنون این قسمت را به طور اختصار و نمونه نقل کرده و چنانکه قبلا وعده کردیم لوح فاطمه را هم نقل می کنیم. قبلادانستید که آقای بهاء در ایقان کتاب قیوم اسما و تفسیرهای آقای باب را پذیرفته است، و گفت نقلا از کتاب قیوم اسما که باب گفته (یا بقیة الله قدفیت لک) پس اولاهمینقدر که تفسیر سوره کوثر را پذیرفته ناچار است قائم را آنکس بداند که باب در آن تفسیر و در قیوم اسما نقل کرده و قبلادانستید که انجافرندامام حسن را قائم موعود معرفی کرده پس بهاء الله نیز به آن معترف است و ثانیاً، در ایقان این عبارت را نقل می کند: (چنانکه می فرماید: لافرق بینک و بینهم الا بانهم عبادک و خلقتک) این عبارت دعائی است که بواسطه محمد بن عثمان ابن سعید نایب خاص حضرت مهدی از خود قائم نقل شده و در صفحه ۵۵۹ کتاب مصباح المتعجبین چاپ تهران و در کتاب شرح الزیارة شیخ احمد موجود است. ۳- در ایقان این عبارت را می نویسد:

(چنانچه در کافی در حدیث جابر در لوح فاطمه در وصف قائم میفرماید علیه کمال موسی و بهاء عیسی و صبرایوب) تا آخر لوح نقل می کند من در اینجالحوح فاطمه را از کتاب شرح زیارة جامعه که بقلم شیخ احسائی و باب بقول خودش از اصحاب اوست و بهاء نیز او را پذیرفته و قدس الله تربته در باره او گفت نقل می کنم تا معلوم شود قائم کیست و این کتاب سالها قبل از تولد آقایان نوشته شده و در سال ۱۲۷۶ هجری قمری چاپ شده یعنی یازده سال پس از کشته شدن باب و هفت سال پیش از نوشته شدن ایقان آقای بهاء. اینکه عین عبارات لوح از صفحه ۵۷ کتاب شرح زیارة حاج شیخ احمد احسائی در شرح فقره و اوصیاء نبی الله و اثبات اینکه آنها دوازده نفرند چنین نوشته شده.

کما فی حدیث اللوح و غیره الا انی احب ان آورده تبرکاً و ان کان الامر ظاهر اُمافیة من الفوائد الاسرار و لمافی ذکره و کتابته و قرائته من الثواب العظیم الذی تعجز الخلاق عن احصائه و هو ما رواه فی الکافی بسنده عن ابی بصیر عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال ابی جابر بن عبدالله الانصاری ان لی الیک حاجة فمتی یخف علیک ان اخلوبک فاسئلک عنها فقال له جابر ای الا و قات احبته فخلی به فی بعض الایام فقال له یا جابر اخبرنی عن اللوح الذی رایته فی یدامی فاطمه بنت رسول الله و ما خبرتک به امی انه فی ذلک اللوح مکتوب فقال جابر اشهد بالله انی دخلت علی امک فاطمه فی حیوة رسول الله صلی الله علیه و واله فهینتها بولادة الحسن علیه السلام قرابت فی یدها لוחا خضر فظننت انه من زمر دورایت فیه کتاباً بیض شبه لون الشمس فقلت لها بابی و امی انت یا بنت رسول الله صلی الله علیه و واله ما هذا اللوح فقالت هذا لוח هداه الله الی رسوله فیه اسم ابی و اسم بعلی و اسم ابنی و اسم الاوصیاء من ولدی و اعطانیه ابی لیبشرنی بذلک قال جابر فسالته ان تدفعه الی لانظر ما فیه فدفعته الی فسررت به سرور اعظیما فقلت یا سیده النساء هل تأذنی ان اکتب نسخه فقلت افعلم فاخذته و نسخته عندی فقال ابی علیه السلام یا جابر فهل لک ان تعرضه علی فقال نعم فمشی مع ابی الی منزل جابر فاخرج صحیفه من رق فقال یا جابر انظر فی کتابک لا قرأه علیک فنظر جابر فی نسخه فقرأه ابی فما خالف حرف حرفاً فقال جابر فاشهد بالله انی هکذا رأیته فی اللوح مکتوباً.

بسم الله الرحمن الرحيم

هذا كتاب من الله العزيز الحكيم لمحمد نبيه ونوره وسفيره وحجابه ودليله نزل به الروح الامين من عند رب العالمين يا محمد عظم اسمائي واشكر نعمائي ولا تجحد الا اني انا الله لا اله الا انا قاصم الجبارين ومديل المظلومين وديان يوم الدين اني انا الله لا اله الا انا فمن رجي غيري فاضلي او خاف غيري فلي عذبه عذاباً اعدته احداً من العالمين فاي اى فاعبد وعلني فتوكل اني لم ابعث نبياً فاتكملت يامه وانقضت مدته الاجعلت له وصياً وانى فضلتك على الانبياء وفضلت وصيك عليا على الاوصياء واكرمتك بشبليك وسبتيك حسن وحسين فجعلت حسنا معدن علمي بعد انقضاء مدته واهيه وجعلت حسينا خازن وحيي واكرمته بالشهادة وختمت له بالسعادة فهو افضل من استشهدوا رفع الشهداء درجة جعلت كلمتي التامه معه وحجتي البالغة اليك عنده بعترته اثير وواعقب واولهم على سيد العالمين وزين اوليائي الماضين وابنه شبه جده المحود محمد الباقر لعلمي والمعدن لحكمتي سيهلك المرتابون في جعفر الراد عليه كالراد على حق القول مني لا كرم من مثوى جعفر ولا سرنه في اشياعه انصاره وانتجب بعده موسى فتنه عنياء حندس لان خيط فرضي لا ينقطع محجتي لا تخفي وان اوليائي يسقون بالكاس الاوفى من جحدوا حادهم فقد جحد نعمتي ومن غير اية من كتابي فقد افترى على ويل للمفترين الجاحدين عند انقضاء موسى عبدى وحيبي وخيرتي على وليي وناصرى ومن اضع عليه اعباء النبوة وامتحنه بالاضلاع بهاتقلته عفريت مستكبر يدفن في المدينة التي بناها العبد الصالح الى جنب شر خلقي حق القول مني لا سرنه بمحمد ابنه وخليفته من بعده ووارث علمه فهو معدن علمي وموضع سرى وحجتي على خلقي لا يؤمن عبده الاجعلت الجنة مثواه وشفعته في سبعين من اهل بيته كلهم قد استوجبوا النار واختم بالسعادة لابنه على وليي وناصرى والشاهد في خلقي واميني على وحيي اخرج منه الداعي الى سيلى والخازن لعلمي الحسن واكمل ذلك بابنه محمد رحمة للعالمين عليه بهاء موسى وكمال عيسى وصبر ايوب فتذل اوليائي في زمانه وتتهادى رؤسهم كمانتهادى رؤس الترك والديلم فيقتلون ويحرقون ويكونون خائفين مرعوبين وجلين وصعب الارض من دمائمهم ويفشوا الويل والرنة في نساءهم اولئك اوليائي حقا بهم اذ دفع كل فتنه عنياء حندس وبهم اكشف الزلازل وادفع الاضرار والاغلال اولئك عليهم صلوات من ربهم ورحمة اولئك هم المهتدون.

### « ترجمه »

شيخ احسائي مي گوید اوصياء پيغمبر دوازده نفرند چنانچه در حديث لوح وغير آن است لکن من دوست دارم حديث لوح را نقل کنم براي تبرک اگرچه امروز صايت ظاهر است اما براي اينکه در اين احاديث اسرار و فايده زيادي است و درياد گرفتن و نوشتن و خواندن آن ثوابي بزرگ است که خلق از شمر دنش عاجزند و آن حديث اين است که روايت مي کند در کتاب کافي بسند خودش از ابى بصير از حضرت صادق عليه السلام که گفت پدرم امام محمد باقر جابر ابن عبدالله انصاري فرمود مرا بتو حاجتي است هر وقت برتوسنگين نباشد با تو خلوت کنم و از تو پيرسم جابر گفت هر وقت ميل داري پس روزي با جابر خلوت کرد و فرمود مرا خبر ده از لوحی که در دست مادرم فاطمه ديدی و آنچه او به تو خبر داد که در آن لوح نوشته پس جابر گفت خدا را گواه مي گيرم که من داخل شدم بخانه فاطمه زماني که پيغمبر زنده بود پس او را براي تولد حسين عليه السلام شاد باش گفتم پس در دستش لوح سبزي ديم که گمان کردم از زمرد است و در آن نوشته سفيد رنگي ديدم مانند آفتاب گفتم پدرم مادرم بقرابنت اي دختر پيغمبر اين لوح چيست گفت اين لوح را خدابه پيغمبرش هديه فرستاده که در آن نام پدرم و شوهرم و دو فرزندم و اوصيائي که از اولاد من هستند مي باشند پس به من عطا فرمود پدرم که مرابه آن مژده دهد جابر گوید از او خواستم که بمن دهد که در آن نگاه کنم پس به من داد و از اين مرحمت فراوان خرسند شدم پس عرض کردم آيا اجازه مي دهی که نسخه از آن بنويسم فرمود بنويس پس گرفتم نسخه آن را و اکنون نزد من است پدرم فرمود اي جابر ايامی شود بمن نشان دهی عرض کرداري پس پدرم با او به منزلش رفت جابر صحيفه از پوست بيرون آورد پدرم فرمود تو نگاه کن تا من بخوانم در نسخه خودش نگاه مي کرد پدرم از پيش خود مي خواند يك حرف کم و زياد نبود جابر گفت خدا گواه است همينطور در لوح نوشته ديدم.

بسم الله الرحمن الرحيم

این کتابی است از خدای عزیز حکیم برای محمد پيغمبر خدا و نور و سفير و حجاب و دليل او فرود آورد انرا روح الامين از نزد پروردگار عالميان اي محمد، بزرگ بدان بدن نامهايم را و سپاس گونعمت - هايم را و انکار نکن بخششهايم را من خدائيم که جزم خدائي نيست هر کس که اميد به

غیر فضل من داشته باشد یا از غیر عدل من بترسد و اراغذابی کنم که هیچکس رانکرده باشم پس مرا پرستش کن و بمن توکل دارم نفرستادم پیغمبری مگر اینکه پس از کمال روزگار و گذشتن مدتش وصیی برای او قراردادام و من تو را بر همه پیغمبران برتری دادم و علی وصی تو را بر اولیاء آنها و تو را گرامی داشتم بدو فرزند زاده ات حسن و حسین پس قراردادام حسن را معدن علم خودم بعد از پدرش و حسین را خزینه دارو حی خود گردانیدم و او را گرامی داشتم بشهادت و زندگی رابا سعادت به آخر رسانیدم پس او افضل از همه شهداء و بلند مرتبه است قراردادام کلمه تامه خودم را با او و حجت رساننده من بسوی تو نزد او است بعتره او ثواب و عقاب به نیکو کار و بدکار دهم اول از عترت او علی سید عابدین است و زینت اولیاء گذشته من است و فرزند او شبیه جدش پیغمبر محمد شکافنده علم من است و معدن حکمتم هلاک شوند آنانکه درباره جعفر بنه شک افتند آنکه او را رد کند مراد کرده است درست میگویم که جایگاه جعفر را گرامی خواهم داشت و او را خوشحال کنم در شیعه و یاراناش انتخاب میکنم پس از او موسی را که در زمان او فتنه عمیاء تاریک است زیرا رشته فرض من بریده نمی شود و حجت من پنهان نمی ماند و اولیاء من از جام اوفی می نوشند هر کس یکی از آنها را انکار کند انکار نعمت من کرده و کسیکه تغییر دهد یک آیه از کتابم را بر من افترا زده و ای بر افترا زندگان پس از گذشتن موسی بنده و حبیب و برگزیده ام علی است که ولی و ناصر من است و کسی است که اعباء نبوت را بر او می گذارم و به ان آزمایش می کنم او را عفریت و گردنکشی می کشد و در شهریکه بنده شایسته ساخته است دفن می شود نزد بدترین خلق من (مقصود هارون است که حضرت رضا قبرش انجاست) درست می گویم که او را خوشحال می کنم بمحمد فرزند و خلیفه بعد از او و وارث علمش پس از او معدن علم و جایگاه سر من است و حجت است بر خلقم آنکس که به او ایمان آورد بهشت جایگاه اوست و در هفتاد تن از کسانش که سزاوار اتشند شفاعتت را می پذیرم و بسعادت ختم می کنم برای فرزند او علی ولی و ناصر من و شاهد در خلقم و امین و وصیم و از او بیرون آرم آنکس که دعوت کننده به سوی من و خازن علم من است حسن و کامل می کنم آن رابه فرزند او محمد که رحمت است بر جهانیان محمد فرزند حسن دارای نورانیت موسی و کمال عیسی و صبر ایوب است دوستان من در زمان او دلیل می شوند و سر - هاشان را مانند سرهای ترک و دیلم بهدی می فرستند کشته می شوند و انهارا می سوزانند انهارا ترس - ناک و خائفند زمین از خونشان رنگ می شود و ناله و او یلاد در زبانشان بلند می شود.

آنهایند دوستان سزاوار من بواسطه انها فتنه تاریک رادفع می کنم و لرزشها را برمی دارم و بارها و زنجیرهای سنگین را دور می کنم بر انهاست درود و رحمت پروردگارش و انهارا هدایت شدگانند.

### « توضیحات لازمه »

اولاً این لوح عیناً از کتاب شرح الزیارة از این جهت نقل شد که این آقایان او را پذیرفته اند و گرنه کتاب خطی عیون اخبار الرضا که تقریباً پانصد سال و کسری پیش از این نوشته شده موجود است که این حدیث در آنجا ضبط است.

دوم - از این لوح که آقایان ناچارند یا ایقان را تکذیب کنند یا این را پذیرند روشن شد که قائم امام محمد فرزند امام حسن عسگری است پس آقای سید علی محمد را که آقایان می خواهند بزور قائم قرارش دهند (با آنکه قبلادانستید که خودش چنین ادعا را منکر است) قائم نیست.

سوم - معلوم شد که آقای بهاء حرفهایش روی هیچ پایه نیست که گاهی باب راقائم گوید و گاهی بقائم حقیقی اعتراف کند و این خلاف استقامت است که مدعی داشتن آن است.

چهارم - معلوم شد که این مدعی خدائی از تحریف در نقل حرفها برای رنگ زدن به مردم مضایقه ندارد و گرنه باید اول حدیث راهمه نقل کند و برای اینکه این موضوع را کاملتر بدانید فقط به نقل یک فقره دیگر از ایقان می پردازیم تا دنباله سخن دراز نشود و شما هم کاملاً مطلب را دریابید.

ص - آخر ایقان صفحه ۲۱۳ سطر ۶

(فی الحدیث المفضل سئل عن الصادق فکیف یامولای فی ظهوره فقال فی سنه السنین یظهر امره و یعلو ذکر)

ترجمه - در حدیث مفضل پرسیده شد از صادق پس چگونه است ای آقای من در ظهور قائم پس گفت در سنه شصت ظاهر می شود امر او و بلند او از او می شود یاد او.

انکون دقت کنید در تردستی و پشت هم اندازی این مرد.



این حدیث در کتاب هدایه و کتاب عوالم و تفسیر صافی و سیزدهم بحار و کتب شیخ احسانی موجود و عین عبارت حدیث این است (یامولای فکیف بدء ظهور المهدی والیه التسلیم قال یامفضل یظهر فی شبهة لیستین ذکره ویظهر امره وینادی باسمه وکنینه ونبسه ویکثر ذالک علی افواه المحقین والمبطلین والموافقین والمخالفین لتلزمهم الحجة بمعرفتهم به علی انه قد قصصنا واولدنا علیه ونبناه وکنیناه وقلناسمی جده رسول الله الی ان قال یامفضل فوالله یرفع عن الملل والادیان الاختلاف ویكون الدین کله واحدا) ترجمه- ای آقای من چگونه است اول ظهور مهدی و چطور باید تسلیم او شد فرمود ای مفضل ظاهری شود با طور مشتبهانه تا مردم در صدد تحقیق و روشن کردن کار او بر ایندازان پس ذکرش بالا گرفته و امرش ظاهر گردد و بنام و کنیه و نسب او که فرزند کیست با صدای رساند می شود و این موضوع بسیاری می شود در دهنهای اهل حق و باطل و موافق و مخالف تا حجت بر آنها لازم گردد بواسطه شناسائی او با آنکه ما با حکایت حال و دلیل او را معرفی کردیم و نسب و نام و کنیه اش را گفتیم که همانم جدش رسول خداست تا اینکه فرمود- ای مفضل قسم بخدا قائلم اختلاف دینی را برمی دارد و تمام دینهایکی خواهند شد.

### «نکات قابل دقت»

- ۱- در حدیث فکیف بدء ظهور المهدی است که با فکیف فی ظهوره تفاوت معنایش زیاد است.
- ۲- در حدیث فی شبهة می باشد که تفاوت معنی از زمین تا آسمان هم بالاتر است.
- ۳- لیستین است نه ستین که به معنی شصت باشد.
- ۴- حدیث حاکی است که نام و نسب و کنیه اش هم معلوم شده.
- ۵- بواسطه ظهور مهدی اختلاف ادیان برداشته می شود نه هر روز بدتر از پیش می شود.
- ۶- تمام حدیث را نقل نکرد تا مشمت مبارک باز نشود.

چون موضوع کامل روشن است محتاج به سخنی نیست فقط پیرسید از آقایان که پیشوای شما آبروی شمارا برد و خودش راهم پشت هم انداز با قلم خود معرفی کرد شما دیگر دست از این تفرقه بردارید و به حال این کشور و مردم بی سامانش که شما خودتان هم جزو آنها نیستید رحم کنید.

برای اطلاع بیشتر بدیثی که از کافی نقل می کند راجع بزوراء به ایقان مراجعه کنید باز عین این عمل را خواهید یافت. شمارا به یک دزدی دیگری در کتاب فرائد آقای میرزا ابوالفضل گلپایگانی متوجه می کنم بچند نظر. اول- میرزا ابوالفضل مبلغ مبرز بهائیان و کتاب فرائدش شمشیر برنده آنان است. دوم- صریح است در اینکه قائم فرزند امام حسن عسگری است بی تردید. سوم- تا معلوم شود که در این گروه که دشمن این آب و خاکند آقا نوکر و خداوندی شان پشت هم انداز هستند. در کتاب فرائد از کتاب فتوحات محی الدین اعرابی و مکاشفات او این عبارت را بمناسبت اینکه لفظ عکادارد نقل می کند.

(یشهد الملحمه العظمی مادبه الله بمرج عکا)

ترجمه- مشاهده می کند قائم فتنه گاه بزرگی که مدعی خدائی در عکاساخته و مردم را به سوی آن می خواند.

این مکاشفه در باب ۶۶ فتوحات مکی محی الدین است که به این حدیث که از پیغمبر نقل می کند شروع می شود.

(لولم یبق من الدنیا الا یوم واحد ل طول الله ذلک الیوم حتی یخرج رجل من ولدی اسمہ اسمی یملاء الارض قسطا و عدلا بعد ما ملئت ظلما و جورا)

ترجمه- اگر نماند از دنیا مگر یک روز خدا آن روز را اینقدر دراز کند تا مردمی از فرزندان من بیرون آید (خروج کند) که نام او نام من است پرمی کند زمین را از عدل و قسط پس از آنکه از بی اعتدالی و ستم پر شده باشد.

انگاه خود محی الدین میگوید:

(هو محمد ابن الحسن ابن النقی بالنون لا بالتاء ابن التقی بالتاء لا بالنون)

ترجمه- آن خروج کننده نامش محمد فرزند حسن است و حسن فرزند نقی است و نقی فرزند تقی است بتاء تامی شمرد و میرساند بعلی ابن ابیطالب و اینکه می گوید بنون و تاء تا میان نقی و تقی یک نقطه فرق است اشتباه نشود آنگاه شروع می کند بنشانیه و علائم مقدمات و مقارن

ظهور و بعد از آن را گفتن و چون بسیار مفصل است از نقلش خودداری شد و حاصل جمله مورد استدلال آقای گلپایگانی این است که یکی از نشانیهای قائم این است که فتنه گاه عکا را شاهد خواهد شد و پیش از این دانستید که آقایان قائمیت را فقط برای باب ادعا کردند برای بهاء پس استدلال به این عبارت علاوه از آنکه بانظر خودشان هم درست نیست خیانت ادبی و بیجا است. و این نیز دلیل است بر زنده بودن قائم و مشاهده واقعات است که از آن جمله است خدا بازی عکا.

### (نکته ای که نباید فراموش کرد)

ممکن است آقایان بهائیان در مواردی که از بیان استدلال می شود بگویند ما بیان را قبول نداریم متوجه باشید که این عبارت رانمی توانند بگویند به چند دلیل:

اول- چون ایقان در اثبات بیان نوشته شده اگر بیان را انکار کنند ایقان را انکار کرده اند و انکار ایقان انکار بهاء است.

دوم- الان دستورهای بیان نزد آنها معمول است حتی مهر نشان را پنج واحدیه قرار می دهند و حتی سلامی که الله ابهی می گویند دستور است منتهی این سلام (باب ۵ از واحد بیان) زنهاست و سلام مردهارا الله اکبر معین کرده که جواب الله اعظم است آقایان سلام مردانه را ترک کرده اند و صدنوزده ای را که از اغنام الله می گیرند حکم بیان است. و بسیاری مانند اینها.

سوم- می گویند باب فرموده هر چه رامن یظهره الله قبول نکرد مجاز است پس بنابراین هر چه را که آقای بهاء از بیان نسخ نکرده بقوت خود باقی است و او چند حکمی بیشتر نسخ نکرده مانند اینکه باب واجب کرده هر دهی حمام بسازند بهاء حرام کرده بهائیهامیان آبی برونند که یکنفر در آن رفته باشد.

و باب گوید هر چیز قیمتی مال باب است بهاء چون دید عملی نیست نسخ کرد.

باب می گوید حق تحصیل هیچگونه علم را ندارید، بهاء اجازه می دهد خلاصه چند فقره مانند اینها است بقیه را یا باید پذیرند یا باید ناسخ آن را از شخص بهاء بیاورند.

### «از بهائیان پرسید»

۱- اگر از بهائیان پرسید چرا دین اسلام را وا گذاشته و خارج شده اید جوابهایی بر حسب حال پرسنده می گویند، گاهی می گویند ما اسلام را قبول داریم همانطور که شما دین حضرت موسی و عیسی را قبول دارید ما اسلام را منسوخ می دانیم بگوئید دروغ است برای آنکه ادیان سابقه هیچکدام باختامیت معرفی نشده اند پس هر کس بگوید غیر از اسلام دینی و بعد از قرآن کتابی و بعد از حضرت محمد پیغمبری خواهد بود اسلام را منکر شده و برای این هر سه در قرآن دلیل است.

اول- (ومن یتبع غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه)

هر کس بغیر اسلام دینی دیگر جستجو کند هرگز از او قبول نخواهد شد.

دوم- (لایاتیه الباطل من بین یدیه و لامن خلفه)

برای این قرآن دستور باطل کننده نخواهد آمد نه از کتبی که پیش از این بوده و نه دستوری بعد خواهد آمد.

سوم- (ماکان محمد اباحد من رجالکم ولكن رسول الله و خاتم النبیین)

محمد پدر هیچیک از مردان شمانیست لکن فرستاده خدا و مهر کننده منشور و ورقه حکم پیغمبری است- خاتم اسم است برای هر چیزیکه بان پایان مطلب و نامه ای رابه بندند که از آن پس در آن چیزی وارد نشود بواسطه نبوت حضرت محمد نیز دستگاه نبوت ختم و بسته شده و این نام بهر طور که باشد اعم از رسول و نبی بدیگری اطلاق نخواهد شد.

گاهی می گویند ما از اسلام خارج نیستیم بلکه قائمی را که اسلام گفته پذیرفته ایم و شما عقب مانده اید. بگوئید دروغ است، زیرا اولاً قائمی که اسلام گفته پسر امام حسن عسگری است و نقطه اولی (سید علی محمد) که قائم شماست در تفسیر سوره کوثر و کتاب قیوم اسماء و آقای بهاء الله (میرزا حسینعلی) در ایقان بقائمیت او اعتراف کرده اند (چنانکه قبلادانستید)

ثانیا- ظهورش دارای علامتهائی است که هیچکدام با قائم شما درست نیست.

ثالثاً- قائم شما (سیدعلیمحمد) خودش می گوید من آن نیستم (تفسیر سوره کوثر) شما چطور بزور می خواهید او را قائم قرار دهید.

رابعاً- بعد از قائم در اسلام ظلم و جور و تفرقه دینی باقی نمی ماند ولی از وقت تشریف آوردن قائم شماستم روز افزون است و آقای بهاء الله تازه دستگاه خدائی پهن کرد و به دین سازی هم قناعت نکرد. گاهی می گویند ما اسلام را منکر نیستیم ولی چون دین کهنه ایست باید او را گذاشت، بگوئید:

اولاً- دین شاهراه خدائی است و تازه و کهنه ندارد مگر در بعضی فروع که بر حسب مقتضیات باید تبدیل گردد و فروع اسلام همه بطوری متقین هستند که نیازی به تبدیل نیست و زندگی بشر را قانونش کاملاً اداره خواهد کرد.

ثانیاً- خود شما هم اکنون زیر پرچم اسلام زندگی می کنید زیرا احکام شما را بایدهیبت العدل جعل کند و هنوز بیهتت العدلی برای شما در کار نیست بنابراین دستوری هم ندارید که بخواهید در برابر اسلام بگذارید. در صفحه ۲۹ رساله گنجینه حدود و احکام که جنبه رساله عملی برای بهائیان دارد و برخلاف نص اقدس تصرفاتی در حرفها کرده و مطالبی بافته اند در باره مهریه از میرزا عباس پسر میرزا حسینعلی سؤالی کرده اند او می گوید (این احکام فی الحقیقه راجع به بیت العدل عمومی است که در شارع است اما عبدالبهاء میبین است نه شارع)

۲- می گویند قائم را در اسلام آورنده کتاب جدید معرفی می کند و بیک جزء از حدیثی هم استدلال می کنند بگوئید اولاً در همان حدیث چنین است. (یاتی بکتاب جدید علی العرب شدید)

با کتابی جدید می آید و بر عرب سختگیری خواهد کرد، قائم شما را هنوز هم عربها ستمش را نشنیده اند تا چه رسد به سخت گیری در زمان خودش ثانیاً کتاب جدید را خود اسلام باز معرفی کرده.

چنانکه در ضمن دعاء مرووری از خود قائم علیه السلام (صلوات بعد از نماز عصر جمعه است)

حتى يعود دینک به و علی یدیه غضاً جدیداً خالصاً لاشک فیهِ ولا شبهةً معه ولا باطل عنده ولا بدعةً لیه)

یعنی تا برگردد دین تو اسلام زیرا (ان الذین عند الله الاسلام) بواسطه وجود قائم و بردست او تروتازه و خالص که دیگران شک و شبهه و نزدان باطلی نباشد و بدعتهایی که در آن داخل کرده اند از میان برود.

۳- وقتی بعضی از آقایان فشار می آید می گویند ما بیسوادیم باید صبر کنید تا مبلغ ما بیاید بگوئید وقتی تو را از اسلام بیرون بردند بنام قائمی که او را شناختی چرا گفتی صبر کنید تا مبلغ اسلامی مراجعه کنیم ببینیم این همان قائم است یا نه چون این راه را هم از روی بیسوادی اختیار کرده ای ناچاری برگردی از نو شروع کنی.

۴- وقتی از آقایان سؤال کنی آقای سیدعلیمحمد چکاره است گاهی می گویند قائم است گاهی می گویند مبشر و جود بهاء است بنام من یظهره الله (شما قبلادانستید که سیدعلیمحمد قائم موعود نیست و آقای بهاء هم من یظهره الله معهود و منظور باب نیست) با این حال بگوئید مبشر و مؤذنه دهنده کسی رامی گویند که پیش از آمدن دیگری خبر دهد و خودش هم ادعائی جز مؤذنه دادن نداشته باشد و شما قبلادانستید که اولاً آقای بهاء سنش بیشتر از باب و پیشتر از او به دنیا آمده ثانیاً باب خودش احکامی ترتیب داده و دوام آنها را هم دوهزار و یکسال قرارداد پس مبشر هم نیست.

۵- میرزا حسینعلی چهار زن داشت که یکی از آنها بنام بی بی جان بود و از آن چند فرزند داشت که محمد علی بزرگتر از همه بود برای جانشینی خود اول میرزا عباس پسر کوچکش را انتخاب کرد زیرا او بوسیاست گردانیدن چرخ بهائیت آشنا تر بود. و بعد از او میرزا محمد علی رامعین کرد و این عین عبارت نصی است که درباره او گفته (قد اصطفینا الاکبر بعد الاعظم یعنی بطور تحقیق برگزیدیم ما فرزند بزرگتر را بعد از فرزند اعظم و از این دو تعبیر بغض اعظم یعنی میرزا عباس و غضن اکبری یعنی میرزا محمد علی می نموده) لکن پس از مرگ عباس که باید بر حسب قائده منصوصه میرزا حسینعلی میرزا محمد علی قائم مقام او بشود زمینه جانشینی و ریاست شوقی دختر زاده عباس پسر میرزا هادی را با لطاف الحیل فراهم کردند و محمد علی رابعقب رانند او هر چه بنص اصطفینا استدلال کرد کسی گوش به سخنش نداد چنانکه نعیم در منظومه اش می گوید

ز اصطفینا چه جوئی استدلال      نبود بعد حق بغیر ضلال

اکنون می توانید از بهائیان پرسید با وجود نص صریح درباره جانشینی میرزا محمدعلی از طرف پدرش چگونه آن را اهل ضلال می دانید در صورتیکه این سخن درست نسبت ضلالت بمیرزا حسینعلی دادن است زیرا او محمدعلی را تعیین کرده مسلم است که در این باره جوابی نخواهند داشت.

۶- پرسید کتاب فرائد که بقلم آقای میرزا ابوالفضل گلپایگانی است چگونه کتابی است اگر گفتند غلط است و هرگز نخواهند گفت خانه خود را بادست خود خراب کرده اند زیرا آن کتاب شمشیر برنده آنهاست و باین دام غالباً صید می کنند و اگر گفتند هر چه در آن است درست است (و ناچار ندبگویند)

بگوئید به سؤالی که زیر جواب بدهند - اولاً آقای بهاء کسی را که نسبت معجزه به او بدهد دروغگو و افترازننده می داند (چنانکه قبلاً در این کتاب خواندید) و آقای گلپایگانی در فرایدر ارجاع به اینکه هم باب معجزه دارد و هم بهاء می نویسد (در این ظهور هم جمال ابهی همین دعوی را فرمود که جمیع علماء حاضر شوند و هر معجزه از من میطلبند بطلبند ولی علماء جمیع نشدند و خواهش نکردند)

در اینجا یا آقای بهاء دروغگوست که می گوید من معجزه ندارم و نسبت معجزه به من افترا است یا آقای گلپایگانی دروغگوست که می گوید دعوی معجزه کرد.

ثانیاً - در صفحه ۷۲ کتاب فرائد می نویسد (اکنون سخن در موازین اربعه است تامی نویسد میزان اول حواس ظاهره است و این معلوم است که چون خطای ظاهری در بعض موارد مسلم شد حجیت آن نزد اهل علم ساقط می گردد (تامی نویسد) در این صورت که کفار به اعتقاد شما معجزات محسوسه دیدند و این حس و این رؤیت موجب اطمینان ایشان نشد چه اطمینانی به احساسات ظاهریه و ادراکات حسیه باقی ماند تامی نویسد و امامیزان ثانی که معبر است به ادله عقلیه و قیاسات منطقیه اختلال و عدم کفایت آن اظهار است از میزان حس خصوصاً در معرفت مظاهر امرالله تا گوید و امامیزان ثالث که عبارت از ادله نقلیه است و مفاهیم خطاییه اختلالش از سایر موازین اوضح و افتضاحش در معرفت حقایق اصرح تا گوید میزان ادله نقلیه میزان مختلفی است که عالمی را همراه کرده و امامیزان چهارم که عبارت است از الهامات صوفیه و واردات قلبیه انسان میزان مجهولی است که گمان ندارم عقلای هیچ امتی در معارف عمومی و چه در معرفت انبیاء و معارف دینیه به آن اعتمادی نمایند و هرگز معقول نیست که حق جل و علا تأسیس دیانت را به آراء اهل ریاضت محول فرماید...

اینجا خوب حواستان را جمع کنید و پرسید اگر حواس ظاهره خطا کار است و مورد اطمینان نیست بشر بلکه تمام خلق در دنیا چگونه زندگی می کنند مثلاً اگر یک طرفی پر از آتش و یکی پر از لیره باشد شما چرا لیره را دوستی می گیرید اما دست در آتش نمی برید و نمی گوئید شاید حس با صره خطا کرده چرا وقتی به شما بگویند نادان، دلتنگ می شوید و اگر بگویند قربان، خوشحال می شوی و نمی گوئی شاید حس سامعه خطا کرده باشد چرا از پارچه فایدوشین پیرهن می دوزی اما جوال موئی نمی پوشی و نمی گوئی شاید حس لامسه ام خطا کرده و اما اگر میزان عقل و قیاسات منطقی مختل است چگونه دلیل تقریر رایگانه شمشیر برنده خود می دانید مگران دلیل عقلی نیست چرا اینجاست حجیت نیفتاده و چرا معجزه برای آقای بهاء ادعای کنید.

و اگر میزان ادله نقلیه باطل و مفتضح است شما بهائیهائی که آقای بهاء را ندیده بنقل دیگران به او گرویده اید تکلیفتان چیست - خود کتاب فرائد و همه آثار قلم باب و بهاء که ادله نقلیه اند چگونه مورد اطمینان شما هستند بنابراین دستور باید هر چه در دنیا از سابقین نقل شده پذیرید بدلیل عقلی هم اطمینان نداشته باشید و تمام حسهای خودتان را از چشم و گوش و زبان و بینی و پوست بدن خطا کار دانسته و بهیچ چیز خودتان اطمینان نداشته باشید و افعالین است معنی فرمایش آقای بهاء که می فرماید کور شوتاجمال مبارکم بینی و اگر الهامات صوفیه و واردات قلبیه میزان است مجهول که عقلاً به آن اعتماد ندارند چرا آقای بهاء کتاب هفت وادی و کتاب ایقان را از حرفهای صوفیه پر کرده و یکعده حرفهای تراشیده خودش را با بعضی از سخنان آنان رواج داده. چرا بشیخ عبدالرحمن کرکوی پناه برده و به اومی نویسد (ای شیخ همت راز جاج کن که شاید این سراج را از بادهای مخالف حفظ نماید) این آقای گلپایگانی که ادله اربعه و میزان چهارگانه را خراب کرد چرا در همان کتابش می نویسد:

(مادر اثبات این امر اعظم بچهار برهانی که اقوی و اظهر سایرین بر این است مقصومی داریم بدلیلیت آیات کتاب و بشارات قبل و دلیل تقریر و معجزات اکتفامی نمائیم) شما که هر چهار دلیل را غلط و مفتضح می دانید پس چگونه بان استدلال می نمائید از همه اینها گذشتیم اگر حس

ظاهر و میزان عقل باطل است شماچه اطمینانی بحواس ظاهره و عقل مظاهر امرالله دارید از کجادانستید که حواس آقای بهاءالله یا ولی امر آقای شوقی بغلط و خطانرفته.

۷- وقت تبلیغ از تورات وانجیل حرفهائی در آثار ظهور بعد نقل می کنندومی گویند عین آن واقع نشد بشارت اسلام هم نسبت به قائم همینطور است بگوئید- اولاً نقل علامتهای تورات وانجیل برای این ظهور غلط است زیرا اورا قائم اسلام دانسته اید پس باید از دستور اسلام استدلال شود و بس.

ثانیاً در دستور اسلام علائم و نشانه هائی که برای مقدمات ظهور قائم گفته اند همه قابل وقوع است (بکتاب سیزدهم بحار مراجعه نمائید) ثالثاً چون حکم انبیاء از سماء وحی نازل شده شما به نص کتاب اقدس بهاءالله آنها را نمی توانید تاویل کنید ص ۳۷ کتاب اقدس.

۸- می گویند چون نمی شود یک نفر بشر هزار سال عمر کند از این جهت مانی توانیم قبول کنیم که قائم فرزندانم حسن عسگری زنده است بگوئید آقای بهاء جواب این اعتراض شمارا درایقان خودش داده زیر در صفحه ۴ در باره حضرت عیسی می نویسد:

(راجع بحضرت دیگر چه ذکر نمایم که بعد از این قول بر آن حضرت چه وارد آمد و چگونه به اوس لوک نمودند بالاخره چنان در صد ایداء و قتل آن حضرت افتادند که بفلک چهارم فرار نمود.

در اینجامطابق عقیده معروفه میان مسلمین بزنده بودن حضرت عیسی که تاکنون تقریباً ۱۹۴۵ سال از عمرش می گذرد اعتراف کرده در باره حضرت نوح و هود چنین می نویسد.

(نوح نه صد و پنجاه سال و هود هفتصد سال یا بیشتر دعوت کردند) پس چون سه نفر را در بشارت به این سن پذیرفته دیگر غلط است که شما کاسه از آتش گرمتر باشید و بگوئید نمی شود قائم اینقدر عمر کند.

۱۱- پرسید هر یک از انبیاء لاحق که بسوی خدادعوت می کند باید قویتر و عالمتر و دستورش محکم تر از سابق باشد زیرا هر چه دنیا پیش رود قوه دریافت بشر قویتر خواهد شد بنابراین باید آقای بهاء از باب و باب از پیغمبر اسلام هم خودشان وهم احکامشان قویتر باشند و چنین نیست زیرا اولاً (دانستید قبلاً) که باب گفته حلال و حرام محمد (ص) تا روز قیامت باقی است ثانیاً حرفهائی که گفته اینقدر رسوا و چرند است که خجالت می کشید آنها را نشان دهید ثالثاً بهاء خود را نسبت به او بنده فانی بی علم و فدائی گفت رابعاً گفت قائم بیست و پنج حرف بقیه علم را بیرون آورده در دسترس مردم گذاشته پس محل دیگری برای بهاء شما باقی نمانده و ناچار است تابع علم باب باشد بنابراین کلیتاً ادعاهای او طبق اعتراف خودش غلط و باطل است خود اقایان بهائیه اینقدر نیروی تشخیص دارند که کسی - که بگوید - کور شو - کر شو - جاهل شو - با کسی که بشر را عموداً دعوت به تعقل و تفکر و شناختن راز آفرینش می نماید نمی تواند در یک خط سیر باشند تا چه رسد به فضیلت (هل یستوی الاعمی والبصیر!؟)

۹- آقای بهاء قیامت را موهوم شمرده و قائلین به آن را مسخره کرده درایقان می نویسد:

(اکثر علماء چون این آیات را درک نمودند و از مقصود قیامت واقف نشدند لهذا جمیع را بقیامت موهوم من حیث لایشعر تفسیر می نماید)

و در همان کتاب می نویسد:

(و این لقاء میسر نشود برای احدی الا در قیامت که قیام الله است بمظهر کلیه خود و این است معنی قیامت که در کل کتب مسطور و مذکور است و جمیع بشارت داده اند به ان...)

و باز درایقان می نیند مقصود از موت و حیات که در کتب مذکور است موت و حیات ایمانی است) شما در اینجا چند سؤال از (بهائیان) بفرمائید.

اولاً- می گوید اکثر علماء نمی دانند معلوم می شود اقل شان با آقای میرزا هم عقیده بوده اند بگوئید آنها را به شما معرفی کنند و نمی توانند دروغ بیافند.

ثانیاً علماء را موهوم پرست و بی شعور گفته و این برخلاف حرفی است که می گوید باروح و ریحان با دایان رفتار کنید و رفتارش با گفتار و گفتارش با گفتار دیگرش مخالف است (این است معنی عدم استقامت)

ثالثاً- اگر قیامت انبیاء است باید در روی زمین بعدد کسانی که برخاسته اند و بسوی خدادعوت کرده اند قیامت برپا شده باشد.

رابعاً- آقای بهاء خودش منکر قیامت شده زیرا اول ایمان بباب آورده و او را سلطان انبیاء و مولی العالمین گفته بعد او را انکار کرده و گفته مبشر وجود من بود این نشانه بازی با حرف خودش است و خود بهاء بقول خودش بعد از حیات ایمان بمرک کفر گرفتار شده.

خامساً- اگر مقصود از قیامت این باشد که آقای بهاء فرمود زندگی مفت و بنبغ کسانی است که بدستور هیچ دینی معتقد نیستند زیرا در این زندگانی با هر حقه بازی که باشد کامرانی می نمایند.

زن از هر کس و مال از هر جا و عیش به هر طور که دست دهد مضایقه نیست بنابراین کسی مگر ناخوشی دارد که بخواهد خودش را پایبند دین بهاء کند.

سادساً- اگر قیامت نیست تکلیف ظالم و مظلوم چیست ای ایا انتقامی در این دستگاه خلقت نیست پس به قول این اقا خدا خدای گردن کلفتها و زورگوها و بی ناموسها و زدهاست.

سابعاً- قیام نفس خدا بمظهر کلیه یعنی چه یعنی خدای رود بقلب مدعی نبودت اگر این باشد باید اگران مدعی رباب تیرباران کردند خدای بیچاره هم ضمن او بمردگان ملحق شده باشد گمان می کنم اقای بهاء هم همین خیال را کرده که بعد از سید باب ادعای خدائی کرده چنانچه در اقدس و سایر نوشته ها از این ادعا یاد دیده می شود.

مگر خداهم تجزیه می شود که گاهی بمظهر جزئی بیاید گاهی بمظهر کلی.

ثامناً- اگر قیامت نباشد قاعده روح هم باید نباشد بنابراین ادعای اقای بهاء بنام رجعت حسینی دروغ و زیارت نامه که ساخته و امر کرده بعد از مردن برایش بخوانند بیجا است زیرا دیگر قیامت و حیاتی ندارد و دعاهائی که برای بهائیهاپس از مرگشان می خوانده بیجا و برای گول زدن بوده است.

۱۰- آقای بهاء در ایقان ص ۵۸ راجع به کتاب ارشاد العلوم آقای حاج محمد کریم خان ضمن جسارت های ادبی و اخلاقی می نویسد:

(این بنده چون ذکر او را بسیار شنیده بودم که از رسائل او قدری ملاحظه نمایم هر چند این بنده اقبال بملاحظه کلمات غیر نداشته و ندارم و لکن چون جمعی از احوال ایشان سؤال نموده و مستفسر شده بودند لهذا لازم گشت که قدری در کتب او ملاحظه شود و جواب ساتلین بعد از معرفت و بصیرت داده شود باری کتب عربیه به دست او نیفتاد (تا اینکه می نویسد) از جمله علوم علوم فلسفه و علم کیمیا و علم سیمیا را مذکور نموده (تامی نویسد) و یکنفر از اهل بصیرت و دانش و صاحبان علوم و عقول ملتفت این خرافات نشده باینکه بر صاحب بصیرتی واضح و هویدا است که اینگونه علومات لم یزل مردود حق بوده و هست (تامی نویسد) از جمله علوم که این مرد به ان مدعی شده صفت کیمیا است بسیار بسیار طالبم که سلطانی و یانفسی که مقتدر باشد ظهور این علم را از عالم لفظ بعالم شهود و از قول بفعل از ایشان طلب نماید و این بی علم فانی را هم که دعوی اینگونه علوم نموده کون این علم و فقدان راعلت علم و جهان می دانم باین مرد در همین فقره قیام نمایم تا صدق و کذب معلوم شود) مطالب بسیاری از این فرمایشات آقای بهاء معلوم می گردد.

اول- باینکه خود را در ایقان امی نامیده و رجوع بکتب نباید بنماید و چون از کتب استفاده کرده پس امی بودنش به اعتراف خود و خواهرش در تنبیه النائمین غلط است.

دوم- اگر اقبال به کلمات غیر نداشته چرا کتب بایش پراز حرفهای دیگران است حتی در ایقان شعر مثنوی هم نقل کرده.

سوم- معلوم می شود تا آنروز از حال حاج محمد کریمخان و کتب او خبر نداشته و این برخلاف آن است که می گوید من بعلم احاطه دارم.

چهارم- در تمام کتاب ارشاد العوام نتوانسته ایرادی پیدا کند مگر اینکه چرا حاج محمد کریمخان مردم را عوام گفته در صورتیکه خودش مردم را گوسفندی گوید و خراطین و کلاب می نماید.

پنجم- حاج محمد کریمخان را از اهل جهنم می شمرد در همین قسمت از ایقان و آن خلاف روح و ریحان است که نه خودش به آن عمل کرده و نه پیروانش.

ششم- باینکه علم کیمیا را مردود حق و مزخرف گفت برای خودش حداکمل آنرا ادعا کرد.

هفتم- این مرد خود را بی علم فانی گفت و کسیکه بی علم فانی باشد چگونه دم از خدائی می زند.

۱۱- یکی از آیات قران که آقایان برای گول زدن ساده دلان بی خبر دست آویز کرده اند آیه ۴ سورة المسجد است.

(یدبر الامر من السماء الى الارض ثم يعرج اليه في يوم مقداره الف سنة ماتعدون)

بگوئید اولاً شما خودتان می گوئید سید علی محمد قائم اسلام است و او خود می گوید احکام اسلام را نسخ نکرده ام (چنانکه در تفسیر سوره کوثر خواندید) و شما هم ادعای بهاء را به استناد حرفهای باب که گفته او من یظهره الله است می پذیرید پس بنابراین اسلام منسوخ نیست و استدلال شما به این آیه اساساً غلط است.

ثانیا- امر مطلق فرمان خدائی است که در هر دم جاری است چنانکه روح را نیز از امر پروردگار گفته است بنابراین باید بگوئید روح هم دین خداست لفظ امر در بسیاری از آیات دیگر قران هست با نهار جوع شود.

ثالثا- استدلال شما مصداق ندارد زیرا حضرت محمد شصت سال پس از مسیح طلوع کرد و سید علی محمد شصت و دو سال بعد از او در سال ۱۲۶۲ هجری قمری و بهائیان تقریباً ۱۲۸۰ سال بعد از دین اسلام این صدای ناروا را در آورده اند.

چهارم- تعیین مدت (الف سنة ماتعدون) درباره عذاب هم شده چنانچه در سوره حج فرماید.

(و يتعجلونك بالعذاب ولن يخلف الله وعده وان يوما عند ربك كالف سنة ماتعدون) پس بنابراین باید بگوئیم اظهار امر این آقایان نزول عذاب است برای مردم.

پنجم- برای اثبات این استدلال میرزا ابوالفضل حدیثی از پیغمبر نقل کرده که فرموده:

(ان صلحت امتی فلها اليوم وان فسدت فلها نصف يوم)

یعنی اگر امت من صالح باشند آنها را روزی است و اگر فاسد شوند نصف روز، در صورتیکه تاریخ اختلاف مسلمین را از اولین ساعت رحلت پیغمبر نقل می کند باید این دین پانصد سال بماند زیرا آنها جمعیت خود را بطور صلاح حفظ نکردند و بر یختن خون یکدیگر برخاستند پس اینهم یکراه غلط برای استدلال شما به این آیه.

ششم- این تدبیر راجع به امور دستگاه آفرینش است که پیوسته به واسطه نزول و عروج فرشتگان در جریان است چنانکه در سورة النازعات فرشتگان را چنین یاد می کند که (فالمدبرات امرأ) و در سورة المعارج می فرماید (نعرج الملكة والروح اليه في يوم كان مقداره خمسين الف سنة) بالامی و در ملكه و روح بسوی پروردگار در روزیکه برابر پانصد سال است.

هفتم- یوم در همه جای قران وقتی و طلق ذکر شده بمعنی هنگام است نه روز پس معنی آیه به ضمیمه آیه قبل از آن چنین است خدائیکه آفرید آسمانها و زمین را و آنچه میان آسمان و زمین است در شش هنگام پس بردستگاه آفرینش مستوی گردید برای شما جزا و دوست و یاری نیست آیا متذکر نمی شوید کارها را تدبیر می کند از آسمان تا زمین در مدتیکه برابر است با هزار سال از آنچه شمایی شمرد یعنی اگر مدت بندی کنید با هزار سال شما برابر است نه اینکه این کار مدتش هزار سال است درست دقت فرمائید (مقداره الف سنة ماتعدون)

هشتم- یوم عند الرب است نه عند الخلق و این اشاره بسعه وجودی اعمال است هم چنانکه یک دانه گرد و هزاره درخت را در خود نهفته دارد که وقتی در عالم نباتی وارد شد نمایان خواهد شد. اگر مقصود از این آیه این جهان باشد باید هر روز (یوم) هزار سال باشد. کاف تشبیه برای این است که گشادگی عالم ملکوت نسبت به عالم ملک هزار است به یک اگر یوم را روز این دنیا بدانند باید همه جا بدانند نه فقط اینجا.

۱۲- یکی از آیات قران که بان استدلال می کنند این است (و كذلك جعلناكم امةً وسطاً) و می گویند وسط به معنی میان است بنابراین باید اولاً بدانند که این پیغمبر پیش از حضرت محمد آمده بعد هم بیاید در صورتیکه میرزا حسینعلی این معنی را انکار کرده چنانکه بعد از این عبارتش را نقل خواهیم کرد ثانیاً به دلیل خود همین آیه این وسط به معنی میان بودن که نیم مساوی در هر یک طرف او باشد نیست بلکه شهادت به شایستگی این امت است برای گواه بودن بر دیگران چنانکه در دنباله وسطی می فرماید لتكونوا شهداء على الناس ويكون الرسول عليكم شهدياً یعنی شما را شایسته آن قرار دادیم که گواه بر مردمان باشید ثالثاً اگر وسط معنی میان باشد افتخاری نیست که خدا بر این امت منت گذارد زیرا کاره و میانه از این جهت فرقی ندارد رابعاً اگر مقصود از وسط میانه باین معنی باشد باید در دنباله آن گفته باشد امتی دیگر بر شما گواه خواهند بود.

اکنون معنی وسط را از زبان ارباب لغت بشنوید (وسط فی القوم توسط فی الحق والعدل وسط یوسط و ساطتاً صارحسیبناوشرفیارجل وسط حسیب فی قومه) خلاصه معنی وسط میانه روی در حق و دادگری و حسب شرف و مقام نیکومی باشد نقل از المنجد شیرین کاری دیگری را از آقای میرزا حسینعلی که مناسب باین قسمت است نقل می کنیم تا خوانندگان عزیز خود قضاوت کنند در صفحه ۲۶ کتاب مبین می نویسد نقل ان انتهت الظهورات الی هذا الظهور الاعظم ومن یدعی بعد هذا انه مفترکذاب یعنی بگوتامم ظهورها باین ظهور بزرگ خاتمه یافت و هر کس بعد از این ادعائی کند دروغ گو و مفتری است. از اینجابهعضی نکات رامی توان متوجه شد اول معنی خاتمیت را که بر مسلمین عیب می گرفت برای خود ادعا نموده دوم در کتاب اقدس می نویسد (من یدعی امرأ قبل ان تمام الف سنه کامله انه مفترکذاب هر کس پیش از تمام شدن هزار سال ادعائی بکنند دروغ گو است. سوم متوجه شدید که برای مدت دین باب دوهزار و یک سال را پذیرفته بود اکنون این مردی که ادعای استقامت می کندمی بیند روی یک حرف نمی تواند ثابت بماند از طرفی برای مسلک باب دوهزار و یک سال مدت می پذیرد آنگاه هیجده سال بعد از آن خود ادعای پیغمبری و خدائی می کند و از طرف دیگر برای مدت ادعای خودش هزار سال کامل تعیین و اعلام می نماید و از جانب دیگری گوید بطور کلی ظهورها و ادعاهای هر عنوان خاتمه یافت آنگاه با آیه امه و وسطاً هم استدلال می کنند و این خود از پریشان گوئیهای عجیب است و نمونه آنکه غلط را هر چه بکشند غلط ترمی شود.

**۱۳-** یکی از آیات دیگر که دست آویز آنان است که این آیه مبارکه است که (ولو تقول علينا بعض الاقاویل لاخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین و این آیه را چنین معنی کرده اند و در وقت فریب دادن دیگران به کار برده اند. که اگر کسی به خدا سخن دروغی نسبت دهد خدا رک دلش رامی برد می میرد. این آیه را نیز مانند ادله دیگرشان برخلاف آنچه هست نمایش داده اند که باز نمونه ای از دغل بازی است.

ترجمه آیه این است (اگر از روی بدعت و دروغ سخنی به ما بپندد برکت و توانائی او را گرفته و جریان وحی و ثبات را بر او قطع می کنیم) مانخست لغت یمین و وتین را معنی می کنیم و خود برای روشن شدن مطالب کافی است و بعد تذکری در پایان داده می شود لغت را از المنجد نقل می کنیم (یقال فلان عندنا بالیمین ای بالمنزله الحسنی والیمین البرکه والقوه یعنی فلان نزد ما به یمین است صاحب مقام نیکوست و یمین برکت و توانائی است) قرآن مجید یمین را همه جابرا بر شمال (چپ) اطلاق نموده وقتی یمین که راستی و برکت است گرفته شد دروغ و بی برکتی و شر خواهد ماند چنانکه در سخنان مدعیان دروغ گوی همیشه هویدا بوده است.

وتین نام مخصوص رگ قلب نیست بلکه انرا از این جهت و تین می گویند که محل جریان خون است بتمام رگها (الوتین مصدر عرق فی القلب یجری منه الدم الی العروق كلها) نیز و تین ابی را گویند که دائم پیوسته باشد و کسی را گویند که در مکانی ثابت و استوار بوده باشد (وتن الماء دام ولن ینقطع وتن بالمكان ثبت واقام به) پس بنا بر قضاوت لغت و عقل و عرف اخذ یمین گرفتن راستی و خیر و برکت است از مدعی دروغ و قطع و تین بریدن راه القاء خیر است و گرفتن ثبات قدم و استقامت از او همچنانکه مدعیان کاذب هر روز برنگی جلوه می کنند و موافق ذوق مردمان سخن گویند و چون در مواردی مقتضی شود داعیه را عوض کنند همچنانکه در این کتاب بطور اجمال نمونه اش را یافتید تاریخ هم گواه درستی سخن ما است زیرا صد ها از این مدعیان دروغ گوئی بوده اند و با کمال سلامت جسم عمر خود را به آخر برده اند.

**۱۴-** یکی از ادعاهای پر آب و تاب بهائیهاندای آزادی است که می گویند فقط این ندا از حلقوم بهاء الله بخلق عالم اعلام شده اتفاقاً این ادعاهم طبق نوشته خود آقای میرزا دروغ از آب در آمده چنانکه در اقدس می نویسد (امانری بعض الناس ارادوا الحریه و یفتخرون بها و لئک فی جهل مبین ان الحریه تنتهی فی عواقبها الی الفتنة التي لاتخمد نارها کذلک یخبرکم المحصی العلیم یعنی می بینیم پاره ای از مردم آزادی خواه و بان مفتخرند آنان در نادانی اشکارند همانا آزادی پایانش منتهی به فتنه می شود که آتش آن خاموش شدنی نیست)

خوانندگان عزیز برای اینکه هم از بحر عرفان جناب میرزا مشروب وهم از جذبات مناجات مجذوب گردید ضمناً میزان اطلاعات ایشان را هم در طرز جمله بندی و ادب سخن و نویسندگی بشناسید مناجاتی رابه عنوان خاتمه نقل می کنیم که آقایان بهائیهابا آواز خوش در محافل می خوانند شما هم بخوانید و کیف کنید تا رفع خستگی دماغ شما بشود و در عین حال اندکی هم ضمن وجد و حال به بدبختی این ملت توجه فرمائید که این کشور نفرین شده گرفتار چه بدبختی هائی است و کسی توجهی به آن ندارد به هر حال امیدواریم خداوند گناهیانی را که سبب این پریشانی شده بیامرزد و ما را از این پراکندگی، نجات مرحمت فرماید.

## مناجات این است



ازباغ الهی باسدره ناری آن تازه غلام آمد ، های های هذاجذب الهی هذاخلع یزدانی هذاقمص رازربانی بابحرحیوانی باکوثرروحانی آن رب انام آمد، های های هذاعذب سبحانی هذالطف رحمانی هذاطرزعذبانى از مصرعمائی آن یوسف شیرازی باعثوه ونام آمد، های های هذواجه ازلالی هذاطلع نورانی هذابدع قدمانی آن قاتل عشاقان وان محیی محبوبان باسیف وسهام آمد، های های هذاسیف عشقانی هذارمح غمزانی هذاسهم مژگانی ازخلف حجاب جان وازشهرلقای جانان بابخشش وانعام آمد، های های هذالمع قدسانی هذاقدم قدمانی هذاکرم بدائی ان جوهرابقازمخزن اسماآبازل وغمام آمد، های های هذاخزن کنزانی هذالولوصدفانی هذاصفتن آسمانی آن فارس میدان وآن قاتل محبوبان باتیغ وحسام آمد، های های هذاجیدخضرائی هذاصدرالطافی هذاعذب احساسی آن موجدیضاوآن مظهرابهارروزقیام آمد، های های هذالاله بدعانی هذارب قدسانی هذاملح مزایی آن سرجمال الله باصوت وپیغام آمدهای های هذاشغف لمعانی هذاجذب قدمانی هذاوله غیبانی بارنه ورقاباغنچه روماباکاسه وجام آمد، های های هذاهل غلمانی هذاحکم سبحانی هذاعنچ ولهانی بانارجهان سوزبارازجگردوزازمشرق لام آمد، های های هذارقص عجبانی هذاکیدشباکی هذاجگرحراقی آن بازشکاری ازساعدسلطانی باطل وخیام آمد، های های هذاطیررضوانی هذاصعدقترانی هذاورق خضرائی هم مقصدمقصودعالم هم مظهرمعبودادم باجشن مدام آمد، های های هذاقدرعظمی هذاعظم قدرانی هذاجیش ابدائی آن جوهرروح حق باصورانالحق چون هادم اصنام آمد، های های هذارنن سیریانی هذاعنن عبرانی هذالحن فرقانی باگیسوی ثعبانی باجعدافشانی بارحمت الهام آمد، های های هذاعفرزالی هذاکرم بهائی هذاهبته رفعانی آن سادح ارواح آن محرق اشباح باصولت ضرغام آمد، های های هذاصرق ارواحی هذاعلم وجدانی هذاقلم ثعبانی آن وجه باقی چون صبح الهی درشام ظلام آمد، های های هذاشمس شراقی هذاقمرلمعانی هذانجم طرزانی یکموی زگیسویس یکبوی زهندویش ازوی به مشام آمد، های های هذابعث نواری هذاحشرربانی هذاهوب الهی ازصبح وفای حق ازفجرلقای حق آن عیش به کام آمد، های های هذاولدشیرازی هذاسرح مشکانی هذابرق مصباحی صدجام بدستش بشستش باغمز تمام آمدهای های هذاسدرسدرانی هذاشجر عمرانی هذاعمزفتانی باصیغ لاهوتی بانمل یاقوتی بابطری ورام امدبانطق وکلام امدباشورت تمام آمدهای های هذاشرب نوشانی هذاعذب ولهانی هذاحرب روحانی ان شعله ربانی ان آتش فارانی بابردوسلام آمد، های های هذاملح بهاجی هذالاله معراجی آن ظاهر مستوران غایب مشهور از صحن بیام آمد، های های هذاعشوطرفانی هذاحاجب فوسانی هذاشعل روحانی عیسی زدمش زنده موسی زه غمش خسته کان شمس تمام آمد، های های هذانفخ منانی هذاروح روحی هذاکلم نامی آن قیصر سبحانی باافسر شاهنشاهی باتاج اناللهی چون صبح زشام آمد، های های هذاتیح وهابی هذاصبح براقی هذاجلل خلاقی ازخلف حجاب قدس وازسرنقاب انس ان یاردلارام آمد، های های هذاعذر حورائی هذاکنس بلاری هذاطیر فردوسی هذاشهق طاووسی هذانغم ناقوسی درارض الهی آن سروسمائی بامشی وخرام آمد، های های هذاطورالهامی هذاخبر ذوقانی هذاسطر سطرانی آن سیف الهی باجوهر یزدانی بیرون زنیام آمد، های های هذاسیف قهاری هذاعتب غفاری هذابطش جذابی آن بلبل گلدار از گلشن اسرار زدشت به دام آمد، های های هذاطرب جباری هذاثربانی ربمانی محتجبان رامرکی منجمدان دردی شاهنشاه ایام آمد آن کنز تمام آمد آن غیب بنام آمد رغم دل انعام آمد، های های هذاشکر سلطانی هذاککب محوانی هذاعذب قدرانی آن نارالهی از نفس رحمانی قرنهادمیده شدتابلون عاشقان هوای حمدانی ظاهر گشت وبعده روح ربانی عهدهادمیده شدتابلون جعدنگار گشت مشهود کشت ولایعدلایحصی طائف حول کعبه قرب ذوالجلال وسالک سبیل ذوالجلال شدتاشرف ظهور در این لوح مذکور امدوبهیاکل ارواح قدسی از عشق الهی الهی بخشوع وخشوع وقیام وجلوس بهیئت کلمات مرقوم در آیات مشهوده مشهود گشت پس باید ابطیار عرش که قصدمعارج قدس نمایند بوله وآهنگی تلاوت نمایند که جمیع من فی الملک راروح قدمی و حیات ابدی وزندگی دائمی بخشد لعل رشحات النار علی صدور الابرار قدکان باذن الله مرشوشا .

### ( خوانندگان عزیز )

مادر این جزوه نمونه کمی از سخنان پراکنده گوین رادردسترس شما گذاشتیم بی آنکه با کسی غرضی بدیادشمنی داشته باشیم لکن بایدره ورود این بیماری راشناخت وان اینست که (جمعیت کفر، از پیریشانی ما است) عمل نکردن مسلمین به دستور اسلام وسهل انگاری پیشوایان از هر طبقه پدید آورنده این حرفهای رسواست که کار آدمی را که اعز و اشرف آفریدگان است بانجا می کشاند که اورا حیوان چهارپا (گوسفند) نامند و او فخر کند گناه نادان بردانایان باز است.

شمامی دانیدکه هیچ کاردرجهان بی انگیزه وعلت نیست خردمند، آن کسی است که درعلت وجودهرکاربیندیشدوریشه نیک ویدرآبشناسد تاازروی بینائی نیکی رابکاربندد وازبیدی پیرهیزد تاافرادملتی بدین گونه تربیت نشوند محال است بجائی رسند وروی بزرگی بیندماملتی هستیم که روزی ازحیث بزرگی-اتحاد-درستی-راستی-بینائی-ثروت و...موردغبطه جانیان بوده ایم که امروز دست نیازبه هرگوشه درازداریم وهربادی ازهرطرف برخاست بی اراده خودرابه آن می سپاریم.

چه باعث شده که مردمان هواپرست نادان درربودن مابه هوس افتاده اند وبی ترس و بیم پیش می روند-مگرعمل باطل وکوشش ضایع نه آن است که آدمی رابه نتیجه نرساند.

ماکه هرچه می کوشیم به نتیجه نمی رسیم سعی ماباطل است بایدعلت آنریافته خودرااصلاح کنیم مانمی توانیم بگوئیم اکنون که حرکات ماموافق قانون اصلاح جامعه نیست سعی ماباطل است ازکارکنارمی کشیم، چرا،ماجزئی ازکل دستگاه آفرینش هستیم چونکه دردستگاه آفرینش هرچه هست کارخودرامنظماموافق صلاح انجام می دهند ماهم چاره نداریم جزاینکه حرکت خودراباتحرکت کل جهان که جزء آن هستیم منطبق کنیم وتام کارهای خودراتحت محاسبه درآوریم چنانکه قلب-کلیه-مثانه-معدده و...هریک تحت نظم وحساب کارمی کنند،چه آنکه اگر نکنیم ماراچون عضوفاسدازخودخواهند بریدودرگودال خواری وذلت وتفرفه وبندگی پرتاب خواهد کردودردنیارسواخواهیم بودوباینحال هرگزارمسئولیت ماکاسته نخواهد شد.

تاکی به انتظار دست غیب نشسته وهرفسق وفجوریرامرتکبیم مگردست غیب ازماکار نمی خواهد، چرا اکنون بکاربر نمی خیزیم، تاچندسخن گویان وشنوندگان باحال نفاق بایدبریش یکدیگر بخندند و به یکدیگری اطمینان باشند.

دین اسلام از میان نمی رود بلکه ماباشر مندگی از میان خواهیم رفت دین اسلام ضعیف نمیشود زیرا قانون خدائی باقوت قانون گذار باقی است ماضعیف وسستیم، چراضعف وبددلی خودرابه دین نسبت می دهیم. دستور اسلام خرد پذیرنده است لکن به رساننده ومبلغ دلسوز و بینانیا زمانداست.

(وعاده السیف آن یزهو بجوهره ولیس يعمل الافی یدی بطل) بکاربر خیزید و بدستور روشن اسلام عمل کنید تا بیش از این دستخوش تفرقه نگردید و در پیشگاه حقیقت شرمنده نباشید.

من آنچه شرط بلاغ است باتومی گویم

توخواه ازسخنم پندگیر وخواه ملال

**بهائیت دین نیست : ابوتراب نیکوئی ، چاپ نیکپو**